

پیام زن
نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان
شماره مسلسل ۵۵ و ۵۶
اسد ۱۳۸۱
جولای ۲۰۰۲
آزادی
دموکراسی
عدالت اجتماعی
فراموش
نمی کنیم


اینک
در تقویم اتاق ما،
زمستان می گذرد
اما در اقلیم سینهٔ ما، نه
مفتون امینی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۵۵ و ۵۶ اسد ۱۳۸۱ - جولای ۲۰۰۲

RAWA, P.O.Box 374
Quetta, Pakistan

rawa@rawa.org
www.rawa.org

در این شماره:

د جنگ او بنسټپالی پر ضد او د سولې او دموکراسی لپاره وجنګیږو!

آزادی غوښتونکو خویندو او ورونو،

د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت، پروسږ کال د مارچ اتمی د لمانځلو په ورځی هیله څرګنده کړه چی راتلونکی کال یعنی سږکال به د ښځو نړیواله ورځ په آزاد افغانستان کی ولمانځی که څه هم نړی د افغانستان د کشالی په سر سخت ټکان وخوړ. ډیری زیاتی پیښی وربانډی تیری شوی، د طالبانو رژیم او د هغوی القاعده ځنګی (تکیه ګاه)راوپرځید، خو زمونږ توربخته هیواد آزادی ته و نه رسید. کهد نورو هیوادونو ښځی د مارچ اتمه په ډیر شور او زوږ سره لمانځی، خو زمونږ د هیواد ښځی لاتراوسه هم د امنیت د نشتوالی له کبله‌حتی د برقعی کرکجن کفن د لیری اچولو جوګه ندی. د سرکاری ښځو په څنګ وهلو سره د روښانه او پراخه راتلونکو په لار کی د زرګونو ښځو د آزادی او دموکراسی ناری خو دی لا پرځای پاتی وی.

ته به وایی چی دنړی د ټولو نه بی وزله او بی وسه ملت په نصیب کی‌دی چی نباید په دومره آسانی د وینو ځښونکو بنسټپالو د ظلم او غلامی د ځنځیر نه خلاص شی.

خو ددی دردوونکو واقعیتونو او پیښو لیدل او یادول هیڅکله په دی معنی ندی چی ګنی مونږ راتلونکی ته بدبینه او ناامیده یو. «د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» د شلو کالو نه لازیات د وینو او اوښکو د سختی لاری مزل وهلی، د لاری له کړاوو سره آشنا دی او پرته له کوم ډاره به د بنسټپالانو او د هغوی د ډول ډول مالکانو په ضد او د سولی دموکراسی، پرمختګ او د ښځو د خلاصون لپاره به خپله مبارزه پر مخ بوځی.

په نیویارک او واشنګتن باندی د مذهبی تروریستانو د وحشیانه حملو نه وروسته که څه هم مونږ په وروستنیو څو میاشتو کی خپل دریځ د بیلو بیلو مسئلو په هکله په وار وار څرګند کړی دی، خو بیا هم ضروری ګڼو چی یو ځلی بیا ټولو مهمو سیاستونو ته ګوته ونیسو، هیله ده چی په هیواد کی دننه او بهر به د «راوا» د زیاتترو پلویانو پوښتنو ته هم ځواب ورکړی.

۱-«راوا» او د امریکا نظامی عملیات د طالبانو او اسامه ډلی ټپلی پر ضد:

«راوا» تل په دی واقعیت ټینګار کړی دی چی طالبان، اسامه او نوری بنسټپالی ډلی ټپلی د امریکا د دولت زیږنده دی او تر هغه وخته

پاتی په (۷۹) مخ کی

اعلامیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به مناسبت تدویر لویه جرگه اصطراری

«لویه جرگه»ی زیر سایه‌ی تفنگ و تهدید

لویه جرگه کار خود را شروع خواهد کرد و چشم اکثریت مردم مجروح وگیج شده‌ی ما از ضربت‌های پی در پی ده سال اخیر ناامیدی به سوی آنست. ناامیدی زیراکه این لویه جرگه در سایه تفنگ و تهدید و تطمیع جنایتکاران بنیادگرا انجام گرفته است و خبرنگاران خارجی رقم کشته شدگان در جریان انتخابات را لااقل هشت نفر گزارش داده اند.

«کمسیون لویه جرگه» اعلام داشته بود که کسانی که دست شان به جنایت‌های جنگی و تخلف از حقوق‌بشر آلوده باشند فاقد شرایط لازم عضویت در لویه جرگه خواهند بود. اما خبرها حاکی از آنست که تعداد زیادی ازکاندیدهای شریف که ننگ تعلق به این وآن باند بنیادگرا را نداشته دستگیر شده یا بهر نحوی از جریان انتخابات بیرون ساخته شده و در عوض بنیادگرایان و جنگ‌سالاران، خود یا عمال شان را «منتخب» اعلام نموده اند. این قدرت نمایی‌های خاینانه باز هم بنابر نوشته خارجیان بیشتر در هرات تحت تسلط اسماعیل‌خان که گویا در اثبات سرسپردگی‌اش به رژیم ایران با حزب وحدت و شورای نظار در مسابقه افتاده است، مشهور بوده است.

تبصره‌های ذیل در مورد مسخره‌گی‌ها و بی‌اعتباری لویه جرگه نه از «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) بلکه از دیگران است:

«حتی نگاهی گذرا به یک سند صادر شده از سوی "کمسیون لویه جرگه" نشان می‌دهد که شمار بسیار بالایی از نمایندگان به ولسوالی‌های شمال کشور (ازبک) و غرب کشور (تاجیک) اختصاص داده شده است.

یک سند سر شماری دولتی سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱ و نیز نقشه‌ای منتشره از سوی "برنامه انکشافی ملل متحد" در سال ۲۰۰۲، تعداد ولسوالی‌های بدخشان را ۱۲ و پنجشیر را ۲ نشان می‌دهند ولی حالا بدخشان را شامل ۲۸ و پنجشیر را شامل ۴ ولسوالی ساخته اند زیرا "کمسیون لویه جرگه" نفوس تخمینی ۱۹۹۶ را مدار اعتبار قرار

بقیه در صفحه (۶)

راجع به تأخیر انتشار «پیام زن»

اینچنین تأخیر در انتشار «پیام زن» از پاکستان سابقه نداشت. ایمیل‌ها و نامه‌های زیادی دریافت کردیم حاکی از انتقاد، تأسف و نگرانی عده‌ای از خوانندگان ولی در پاسخ چیزی نداشتیم بگوییم جز این که به عنوان سازمانی تقریباً تنهای تنها در برابر جنایتکاران بنیادگرا، درگیر آنقدر دشواری‌ها و مسایلی می‌شویم که موجب می‌شوند انتشار مجله به این تأخیر دردناک گرفتار آید.

بهیچوجه نمی‌خواهیم کمبودها را توجیه نماییم ولی در ذیل اشاره‌ای داریم به گوشه‌ای از مشکلات و یا فعالیت‌هایی که مستقیماً در قضیه دخیل بوده ولی از جانب دیگر بیانگر انجام کارهایی اند که ارزش آن‌ها برای «راوا» فوق‌العاده است:

۱ـ در واقع کار «پیام زن» شماره ۵۵ شروع شده بود که حادثه ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن را شاهد بودیم. هر هفته هزاران ایمیل به ما می‌رسید که همه پاسخ طلب بودند. گویی ملیون‌ها نفر از مردم دنیا تازه به وجود سرزمینی بنام «افغانستان» و بنیادگرایان درنده‌خویش آشنا شده و با جستجوی مختصری در اینترنت در می‌یافتند که مهمترین و بلکه یگانه منبع معتبر معلومات درباره باندهای اسامه، ملاعمر و «ائتلاف شمال» وغیره، سایت «راوا» است.

قسمت اعظم ایمیل‌ها حاوی این پیام بودند که «راوا» از سال‌ها قبل در ارتباط با خطر بنیادگرایی درست می‌دید و می‌گفت. و این سایت ما را به مرکز توجه ملیون‌ها نفر در سراسر دنیا قرار داده بود که رسیدگی به هزاران ایمیل آنان ما را به شدت مصروف نگه می‌داشت. لااقل سه تن از کارکنان «پیام زن» نیز به گروه پاسخ‌دهندگان ایمیل‌ها پیوست. بعضی هواداران خارجی ما هم در رسیدگی به ایمیل‌هایی به ما کمک می‌کردند مع‌الوصف هنوز متأسفانه نمی‌توانیم مدعی باشیم که به تمامی نامه‌ها پاسخ نوشته‌ایم.

۲ـ سفرهای متعدد به انگلستان، ایتالیا، اسپانیا، آلمان، اتریش، هالند، امریکا، کانادا، استرالیا، برازیل، مراکش، افریقایی جنوبی، یونان، هند، سریلانکا، جاپان، بلژیک، سویس، قطر، پرتگال.

اغلب این سفرها علاوه بر آگاهی دادن به مردم دنیا از یک دید دموکراسی طلبانه و ضدبنیادگرایی، منجر به ایجاد گروه‌های طرفدار «راوا» در کشورهای مذکور شده است که از نظر تبلیغاتی و جمعآوری اعانه ارزش بزرگی دارند.

۳ـ پیگیری دوسیه قاتلان مینا که سرانجام به اعدام دو نفر از آنان انجامید.

۴ـ تعقیب و آزار همیشگی دستگاه‌های استخباراتی پاکستان و کنترول پست‌بکس‌ها، تلفن‌ها، آدرس‌ها و حتی حساب‌های بانکی «راوا». مدت‌هاست بانک‌های پاکستان به این بهانه که «راوا» سازمانی راجستر شده نیست از اجرای امور مالی ما امتناع می‌ورزند.

۵ـ چاپ و پخش وسیع هزارها نسخه از ۵ پوستر به زبان‌های مختلف، ۲ ورقه چسبدار (استیکر)، مجموعه‌ای ۳۸۰ صفحه‌ای از نوشته‌های مطبوعات دنیا درباره «راوا» در دو سال اخیر، چهار بار تجدید چاپ و به فروش رسیدن سی‌هزار نسخه تنها از بروشور ۲۴ صفحه‌ای «افغانستان بزرگترین تراژدی فراموش‌شده دنیا» به زبان‌های انگلیسی، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتگالی و آلمانی.

۶ـ کمک به انتشار کتابی راجع به «راوا» به نام «شجاعت مستور» و «قصه زویا» حاوی سرگذشت یکی از فعالان جوان «راوا» و تجربیاتش در سه دوره سیاه روس‌ها و نوکران شان، جنایتکاران جهادی و طالبان.

۷ـ ایجاد ده‌ها مکتب، کورس‌های سوادآموزی زنان، پرورشگاه‌ها و تیم‌های سیار طبی در پاکستان و افغانستان.

۸ـ انجام صدها مصاحبه حضوری، تلفنی و الکترونیک با نشریات و افراد از سراسر جهان.

۹ـ تازه و غنی نگهداشتن سایت انگلیسی «راوا». ظرف دو سال گذشته سایت «راوا» حایز ۸ جایزه جهانی شده است.

۱۰ـ ترجمه سایت «راوا» به زبان‌های ایتالیایی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی، جاپانی و پرتگالی به کمک هواخواهان ما.

۱۱ـ ارسال ده‌ها نامه و مقاله به روزنامه‌های پاکستانی و غیر پاکستانی به مناسبت‌های گوناگون.

۱۲ـ شرکت در ده‌ها محفل سازمان‌های مختلف پاکستانی.

۱۳ـ سازمان دادن تظاهرات باشکوه ۱۰ دسامبر و ۲۸ اپریل و برگزاری محفل‌ها به مناسبت سالگرد شهادت مینا، ۸ مارچ و سهمگیری در مراسم جشن نوروز که از نظر تعداد شرکت کنندگان (پیش از ۱۲ هزار نفر) و حضور ۱۲۰۰ ورزشکار مهاجر بی‌مانند بود.

۱۴ـ توزیع مواد در کابل، هرات، مزارشریف، نهرین، ننگرهار، فراه، ارزگان و کمپ‌های مختلف مهاجران در پاکستان. همچنین توزیع مواد ارتزاقی و وسایل درسی برای پرورشگاه و چند لیسه دخترانه در کابل.

۱۵ـ احیای ملالی روغتون با معاینه، بستر و ادویه رایگان در راولپندی و کویته.

۱۶ـ مهمانداری از پانزده تن اعضای پارلمان و شخصیت‌هایی از ایتالیا و اسپانیا که برای ابراز همبستگی با زنان افغانستان در پاکستان آمده بودند و نیز ده‌ها دوست خارجی دیگر که برای دیدار از پروژه‌های «راوا» و بررسی آن‌ها وارد پاکستان و افغانستان شده بودند.

۱۷ـ مطرح ساختن مسئله به محاکمه کشیدن جنایتکار مشهور گلبدینی قومندان زرداد، با مقامات حقوقی و قضایی چندین کشور و منجمله اسپانیا که پیشرفت بیشتری کرد و یکی از وزیران برای گفتگو و عقد موافقتنامه‌ای در زمینه با «راوا» به پاکستان آمد.

۱۸ـ تعقیب موضوع استفاده از چند عکس متعلق به «راوا» بدون

بقیه در صفحه (۳۱)

«لویه جرگه»ی زیر سایه‌ی...

داده است که تحت نظر برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود سر هم بندی شده بود.» (نیشن، ۱۱ می ۲۰۰۲)

به یقین این نخستین بار خواهد بود که اغلب مردم ما از این دغلکاری خاینانه و شرم آور با خبر می‌شوند.

روزنامه‌نگار مطلع دیگری از پوهنتون‌های خوست، البیرونی، پروان، بامیان و پوهنتون عبداله‌بن مسعود نام می‌برد که نمایندگان هر کدام باید به لویه جرگه شرکت کنند. (نیوز، ۱ اپریل ۲۰۰۲)

و باز هم معلوم نیست این «پوهنتون»ها از کجا شدند جز این که به زور از سوی «ائتلاف شمال» به خورد «کمسیون لویه جرگه» داده شده باشند تا عمال بیشتری از «ائتلاف شمال» به لویه جرگه راه یابند؟

ترکیب «کمسیون لویه جرگه» به خودی خود ناپاک و سوال انگیز است. آقای موسی توانا یک تن از اعضای آن که با برهان‌الدین ربانی آب و نمک شده و از رهبران «جمعیت اسلامی» بوده چگونه ممکن است جز برای وارد کردن تعداد حتی‌الامکان بیشتر جنایتکاران باند جمعیت به لویه جرگه به چیز دیگری بیندیشد؟ او و امثالش تنها زمانی به عضویت در «کمسیون لویه جرگه» صالح می‌توانستند باشند که با افشای بدون کم و کاست جنایت‌ها و خیانت‌های باندهای مربوطه، بریدن کامل خود را از آنها اعلام نمایند.

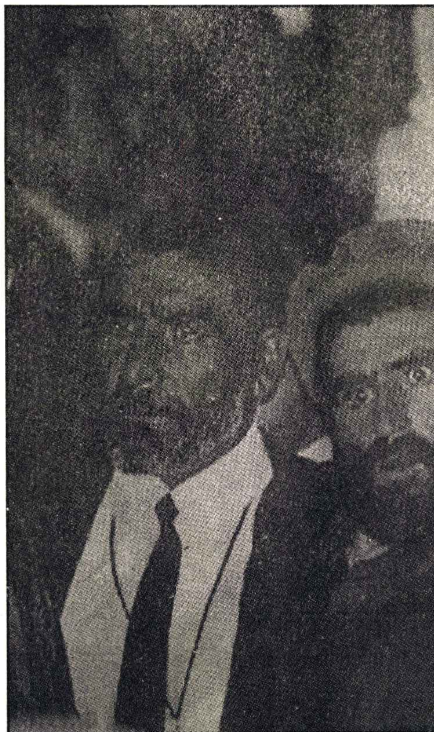
در همین حال به اصطلاح قاضی‌القضات کشور مولوی فضل‌هادی شنواری که مدرسه‌ای را هم در «دره آدم‌خیل» پاکستان اداره می‌کند، در ارتباط با گلبدین می‌گوید:

«انجنیر گلبدین حکمتیار و طرفدارانش سهم زیادی در جهاد افغانستان ادا کرده اند و بنابرین او حق دارد در دولت آینده مدنظر باشد. نه انجنیر حکمتیار و نه هیچ شخص دیگری مرتکب عملی جنایتکارانه نشده اند و بنابرین دلیلی وجود ندارد که بر آنان محدودیتی تحمیل گردد.» («نیشن» ۲۸ می ۲۰۰۲)

از نظر آقای «قاضی‌القضات» (از بی احترامی به قاضی‌القضات‌ها در سراسر جهان عذر می‌خواهیم) کشته شدن افزون بر پنجاه‌هزار نفر تنها در کابل از ۱۳۷۳ (۱۹۹۲) تا ۱۳۷۷ (۱۹۹۶)، حتماً کار مرغان هوا بوده است!؟

پس در شرایطی که قاضی‌القضات کشورِ تباه شده اینچنین وقیحانه لکه‌های خون بر دست و پای گلبدین و شرکاء را نادیده بگیرد؛ در شرایطی که سایه تفنگ و پول و زورگویی‌های رذیلانه‌ی باندهای بنیادگرا اینچنین بیرحمانه، گستاخانه و گسترده بر ملت سنگینی کند؛ و در شرایطی که نماینده ملل‌متحد توسط مشاورین جانبدار و بدطینت محاصره شده و از نیروی موثر حافظ صلح ملل‌متحد در کشور خبری نیست، چگونه می‌توان انتظار داشت که قسمت اعظم اعضای لویه جرگه را افرادی مردم دوست، آزادیخواه و ضد باندهای طالبی و جهادی تشکیل دهد؟

بُعد در هم شکسته شدن امید مردم ما به لویه جرگه را پس از کار و نتایج آن بهتر می‌توان ارزیابی کرد اما یک نکته بدون تردید از هم اکنون روشن است: چون لویه جرگه متأسفانه نتوانست از لوث دست اندازی و نفوذ بنیادگرایان رها باشد، پس بهیچوجه آن لویه جرگه‌ای نیست که مردم ما در دل می‌پروراندند.



از این قبیل جاسوسان با نگاه‌های کریه خادی شان تمامی نمایندگان ضد جنایتکاران بنیادگرا در لویه‌جرگه را می‌پاییدند

چنانچه «راوا» به کرات تأکید ورزیده است، تا زمانی که مکروب بنیادگرایی از دولت و ارگان‌های آن زدوده نشده است، هیچ حرکت، هیچ نهاد و هیچ تصمیمی سالم نخواهد بود.

با وصف این واقعیت‌های تلخ، عده‌ای بر آنند که امکان ورود افرادی نجیب، دموکراسی‌خواه و ضد بنیادگرا در لویه جرگه منتفی نیست. ما هم آرزو می‌کنیم چنین باشد. اما میزان اهمیت وجود عناصر مذکور صرفاً وقتی تثبیت شده می‌تواند که در همه حال افشاگر چهره جنایتکارانی باشند که در زیر یک سَقف و در کنار آنان نشسته و می‌خواهند بر نیات پلید و خاینانه شان جنبه قانونی بخشند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» با تمام آن اعضای لویه جرگه همنوا خواهد بود که با موضعگیری بر ضد باندهای طالبی و «ائتلاف شمال»، تعهد شان را به دموکراسی و خواست‌های حیاتی مردم مسجل سازند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۸ جون ۲۰۰۲ ■

درباره لویه جرگه نه از زبان «راوا» بلکه از زبان دیگران

و روز در حرامزادگی جریان دارد

«داود رمزی»

نقل‌قول‌های زیر از منابع مختلف، درستی برداشت و برخورد «راوا» درباره لویه جرگه اضطراری را به اثبات می‌رسانند:

«لس‌انجلس تایمز» در مقاله‌ای بر اساس بررسی «دیده‌بان حقوق بشر» (HRW) خاطر نشان نمود:

«جنگ‌سالاران لیست کاندیدهای خود را برای لویه جرگه داشته و مردم محل را مجبور می‌سازند تا آنان را انتخاب کنند.

سام‌ضیاظریفی از "دیده‌بان حقوق بشر" گفت: "اگر اینان (جنگ‌سالاران) موفق شوند، افغان‌ها بار دیگر از حق انتخاب رهبران شان و اعمار جامعه‌ای مدنی محروم خواهند ماند."»

(لس‌انجلس تایمز، ۱۱ جون ۲۰۰۲)

«وزیر امور زنان می‌گوید: "این دموکراسی نیست بلکه یک تاپه است. همه چیز قبلاً توسط صاحبان قدرت تصمیم گرفته شده است."»

(بی‌بی‌سی، ۱۲ جون ۲۰۰۲)

بهروزخان در گزارشش از کابل متذکر شد:

«بادشاه‌خان ځدران مدعی شد: "پس از صدور اعلامیه‌ی ظاهرشاه به رسانه‌های بین‌المللی، من وی را دیدم که گفت اعلامیه از او (ظاهرشاه) نمی‌باشد و اگر لویه جرگه بخواهد، برای خدمت به کشور و ملتش حاضر خواهد بود.»

زن دیگری که نخواست معرفی شود اظهار داشت که تاجورکاکر شهامت به خرج داده از جنرال فهیم خواست محل لویه جرگه را ترک گوید زیرا رهبران مجاهدین مسئول ویرانی افغانستان اند.

دیپلماتی اروپایی به شرط آن که شناخته نشود گفت که مردم احساس می‌کنند حقوق شان غصب شده است. اعلامیه ظاهرشاه بسیاری نمایندگان را شدیداً متاثر ساخت.

عیدمحمد باشنده کابل گفت: "تنها پشتون‌ها نه بلکه تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها هم ظاهرشاه را می‌خواهند زیرا تمام دیگر رهبران جنگجویان اند.»

(نیوز، ۱۲ جون ۲۰۰۲)

لخدر براهیمی نماینده ملل متحد در افغانستان می‌گوید:

«جریان رای‌گیری در لویه جرگه با خشونت و خریدن رای و... همراه بود. و متأسفانه کوشش‌هایی به منظور تقلب و خشونت صورت گرفته است. از پول استفاده شد، از تهدید استفاده شد.»

(ای‌بی‌سی نیوز، ۱۲ جون ۲۰۰۲)

«دیده‌بان حقوق بشر» در بیانیه‌ای ضمن انتقاد از نقش امریکا، متذکر شد:

«نمایندگان منتخب در لویه جرگه از سوی استخبارات افغانستان مورد تهدید و تعقیب قرار دارند.

اگر جنگ‌سالاران در پلان‌های شان موفق شوند، امنیت مردم افغانستان مستقیماً به دست کسانی خواهد افتاد که به احتمال قوی آن را با خطر مواجه خواهند ساخت.

روز سه شنبه، جنگ‌سالارانی غیر منتخب اجازه یافتند به داخل خیمه‌ای که لویه جرگه در آن برگزار شده بود، وارد شوند. جنگ‌سالاران با نمایندگان دیده و به تهدید وکلایی پرداختند که خواستار عدم حضور آنان در جرگه یا مخالف پیشنهادها و طرح‌های آنان بودند.

چندین نماینده بشمول چند زن از تهدیدهایی گفتند که پس از اعتراض شان به شرکت جنگ‌سالاران در لویه‌جرگه دریافت کرده بودند. نمایندگان دیگری از حضور وسیع عوامل استخبارات (خاد) هشدار دادند.

سام‌ضیاظریفی از "دیده‌بان حقوق بشر" گفت: "جنگ‌سالاران پس از خرابکاری در جریان رای‌گیری در مناطق متعدد افغانستان، اکنون می‌کوشند خود لویه جرگه را بدزدند."

نقش زلمی‌خلیل‌زاد در کنار زدن شاه سابق موثر بود. مداخله فعال خلیل‌زاد در تقابل کامل با ناکامی دولت امریکا در اجرای موافقتنامه بن مبنی بر طرد جنگ‌سالاران از لویه جرگه بود.

بر اساس مصاحبه‌های "دیده‌بان حقوق بشر" تعدادی از معروف‌ترین جنگ‌سالاران شب دوشنبه گردهم آمده بودند تا در حکومت بعدی قدرت را تقسیم کنند.

اگر چه شرایط لویه جرگه، نقض کنندگان حقوق‌بشر را از حضور در جلسات آن منع می‌کند، ولی "دیده‌بان حقوق بشر" هیچ جنگ‌سالاری را سراغ ندارد که از ورود وی به لویه جرگه جلوگیری شده باشد و برعکس برخی از پامال کنندگان فاحش حقوق‌بشر بین نمایندگان وجود داشتند.

یکی از نمایندگان که نخواست اسمش افشاء شود گفت: "ما در دست مردمی گروگان هستیم که افغانستان را نابود کردند. جنگ‌سالاران سعی می‌ورزند ما را گروگان قدرت خود داشته باشند."»

(خبرگزاری فرانسه، ۱۳ جون ۲۰۰۲)

«نماینده خاص اتحادیه اروپا، کلاوس ـ پیترکلیبر Klaus - Peter Klaiber گفت: "از شرکت جنگ‌سالاران در لویه جرگه متعجب شدم. از دیدن این جنگ‌سالاران که در صف اول و دوم پهلوی هم نشسته بودند، حیرت کردم."»

(برندن اونیل Brenden O'Neill، ۱۳ جون ۲۰۰۲)

«خلیل‌زاد به دولت موقت هدایت می‌دهد و آن را وامی‌دارد تصامیمی بگیرد که در انطباق با اهداف سیاست خارجی امریکا باشد. همایون آصفی از هواداران ظاهرشاه معتقد است که امریکا در تلاشش جهت انتخاب کرزی به جای ظاهرشاه به عنوان رییس دولت خلاف اراده مردم افغانستان حرکت می‌کند.

از نظر بسیاری افغان‌ها این جز توطئه نمی‌توانست چیز دیگری باشد وقتی ظاهرشاه در لویه جرگه آغاز به سخنرانی کرد و مردم بی‌صبرانه در انتظار آن بودند، برق قطع شد و بلندگوها از کار افتادند. همچنین در ۱۷ اپریل هنگام ورود ظاهرشاه از ایتالیا به کشورش، برق قطع شد و در نتیجه جریان عودت به وطن تاریخی ظاهرشاه، نتوانست بطور زنده توسط رسانه‌های برقی پخش شود.

برای دولت خطرناکتر از همه این تصور است که دولت از طریق خلیل‌زاد از واشنگتن دستور می‌گیرد.»

(نیوز، ۱۴ جون ۲۰۰۲)

«صفرمحمد یکی از نمایندگان در لویه جرگه گفت: "چهار طرف ما آنقدر مردم مسلح وجود دارد که نمی‌دانیم این یک لویه جرگه است یا یک شورای نظامی." او یادآور شد که جنگ‌سالاران با زیر پاگذاشتن ممنوعیت حمل سلاح در محل، مردم را تهدید می‌کنند.»

(خبرگزاری فرانسه، ۱۳ جون ۲۰۰۲)

«میرمحمد نماینده‌ای از کابل گفت: "فکر می‌کردم امروز صبح به کرزی رای بدهم ولی وقتی سخنرانی او را شنیدم نتیجه گرفتم که او قادر به حل مسایل افغانستان نیست. کرزی تنها از رهبران گروه‌های مسلح یاد کرد. آنان همه از او پشتیبانی می‌کنند. اگر در نظر بگیریم که همین‌ها کابل را ویران کرده و ده‌ها هزار نفر را به قتل رسانیدند، چگونه ممکن است. اینان دوباره درقدرت باشند؟ چگونه ممکن است مسایل افغانستان را حل کنند؟"»

(ایندیپندنت، ۱۴ جون ۲۰۰۲)

بهروزخان نوشت:

«احساس می‌شد که نمایندگان منتخب از سوی گروه قوی در "ائتلاف شمال" به علت مخالفت‌های شان، زیر فشار و تهدید به مرگ قرار داشته اند ولی با این هم جنگ‌سالاران و رهبران مجاهدین علناً مسئول ویرانی کابل و نیز قتل‌های غیرنظامی نامیده شدند.

خانم‌کاکر در برابر صدها عضو لویه جرگه پرسید: "آیا ربانی واضح ساخته می‌تواند که زیورات تلایی و آثار گرانبها و جواهر نشان باستانی به سرقت برده شده از موزیم کابل در زمان ریاست جمهوری او چه شدند؟"

مخالفان مدعی اند که برهان‌الدین ربانی گنجینه‌های گرانبها را از موزیم کابل دزدیده است. همان طوری که با پیشروی طالبان چوکی ریاست جمهوری را ضمن ترک کاخ ریاست جمهوری با خود برد.

چندین سخنران سیاف را مسئول تخریب کابل و کشتن شیعه‌ها در کوته سنگی قلمداد کرده و مجاهدین و رهبران شان را جنگ‌افروز خواندند.

نیروی پلیس که افراد آن عمدتاً بر اساس سفارش و معرفی "شورای نظار" تشکیل شده است، چنانچه در زمان لویه جرگه دیده شد بیشتر به رهبری خود (شورای نظار) وفادار است تا به دولت. شاهدان عینی گفتند که وقتی بادیگاردهای مسلح ولی‌مسعود برادر احمدشاه‌مسعود به علت حمل سلاح به محل لویه جرگه، متوقف و دستگیر شدند، یکی از افراد پلیس تفنگش را به سوی یک عسکر آلمانی حافظ صلح نشانه رفت.»

(نیوز ۱۷ جون ۲۰۰۲)

«بلقیس گفت: "آنان پروای ما را نداشته و افکار خود را بر ما تحمیل می‌کنند. اینجا سردرگمی است. بسیاری نمایندگان خشمگین اند که به نظر آنان توجهی نشده و امریکا و ملل‌متحد تصامیم را بر آنان تحمیل می‌کنند. تصامیم پیشتر اتخاذ می‌شوند و ما بعداً آگاهی می‌یابیم."»

(رویتر، ۲۰ جون ۲۰۰۲)

عمرزاخیل‌وال و آدینه‌نیازی که هر دو در لویه‌جرگه شرکت داشتند در «نیویارک تایمز» زیر عنوان«جنگ‌سالاران به مراد می‌رسند» نوشتند:

«قومندانان قدرتمند "ائتلاف شمال" ـ آقای فهیم، حاجی‌عبدالقدیر و کریم‌خلیلی ـ معاونان رییس جمهور تعیین شدند. اینان خود همان نیروهایی هستند که مسئولیت ارتکاب قساوت‌های بیشمار در دوران حکومت سابق مجاهدین را به گردن دارند.

زمانی که لویه جرگه به پایان رسید در خیابان‌ها با خشم و یأس مردم مواجه می‌شدیم: "چرا حکومتی غیر قانونی را قانونیت بخشیدید؟"

اما حقیقت اینست که این کار ما نبود. در حالیکه موافقتنامه بن و لویه جرگه به ما حق انتخاب آزادانه‌ی حکومت بعدی را می‌داد، ما نمایندگان در قسمت تعیین کابینه به جز نقش سمبولیک نداشتیم. یک گروه کوچک سردمداران "ائتلاف شمال" به سرکردگی پنجشیری‌ها در پشت درهای بسته هر تصمیمی را می‌گرفتند و سپس آقای کرزی را می‌فرستادند تا خبرهای بد را به اطلاع ما برساند.

پس از اعلان (انصراف شاه از عهده‌دار شدن نقشی در دولت)، فضای لویه جرگه شدیداً دستخوش تغییر شد. آنوقت نمایندگان با عمال استخباراتی مواجه بودند که علناً نمایندگان اصلاح‌طلب بخصوص زنان را تهدید می‌کردند. دسترسی به مکرافون در کنترول گرفته شد تا طرفداران دولت موقت بر جریان حاکم باشند. رهبران بنیادگرا انتقادگران جنگ‌سالاران‌را دشمنان به اسلام خواندند و درخواستی را پخش کردند که سیما سمر وزیر امور زنان را به مثابه "سلمان رشدی افغانستان" تقبیح می‌نمود.

بالاتر از همه، ما متأسفیم که به مجرد آن که خواستیم حقوق دموکراتیک خود را به کار بگیریم رهبران ما و جامعه بین‌المللی حاضر نشدند تعهدی را در زمینه حقوق دموکراتیک متقبل شوند.

جریان لویه جرگه نشان داد که نیروهای قدرتمند در داخل و خارج کشور کاملاً در مقابل اصول دموکراتیک قرار دارند. خطرات به مصاف طلبیدن قدرت تفنگ بخصوص با عدم وجود پشتیبانی کافی بین‌المللی از حکومت قانون، جدی است. اما عکس‌العمل مردم در خیابان کابل نمایانگر آن است که اراده عامه افغان‌ها برگشت به گذشته را تحمل نخواهد کرد.»

(نیویارک تایمز، ۲۱ جون ۲۰۰۲)

عمرزاخیل‌وال متذکر شد:

«وقتی لویه جرگه افتتاح شد، حمایت از محمدظاهر، شاه سابق فوق‌العاده قوی بود. بجای مطرح ساختن مسئله به صورت دموکراتیک، تقریباً دو روز از ۶ روز لویه جرگه ضایع شد در حالی که نمایندگان دولت موقت، ملل‌متحد و امریکا، به دیدن ظاهرشاه می‌رفتند تا سرانجام او را "تشویق" کردند که علناً از خواست‌هایش چشم بپوشد.

زمانی که لویه جرگه کارش را از سر گرفت، نمایندگان از دیدن ۳۰ والی‌ای شگفت زده شدند که هیچکدام شان در لویه جرگه انتخاب نشده بودند و به زودی معلوم شد که اینان چوبدست‌های دولت موقت اند که تحت تسلط جنگ سالاران "ائتلاف شمال" قرار دارد.

در جمعی که من هم حضور داشتم یک والی تهدیدش را به صراحت بیان داشت: "تمام شما با من هستید. شما طبق آنچه من می‌گویم عمل خواهید کرد. اگر اطاعت نکردید پس از لویه جرگه به ولایت که خواهیم رفت، نه؟"

برخورد سازمان‌های بین‌المللی هم مخصوصاً در ارتباط با توقع فراوان ما از حمایت آنان از مسایل حقوق بشر دلسردکننده بود. هنگامی که از محدودیت نقش مان شکایت کردیم یکی از مشاوران سیاسی ارشد ملل‌متحد با قاطعیت گفت که لویه جرگه قرار نبود موجد یک تغییر اساسی سیاسی نظیر نجات دولت از دست جنگ‌سالاران باشد. همچنین زلمی‌خلیل‌زاد با تاکتیک‌های اعمال فشارش جهت تضعیف حمایت عامه از ظاهرشاه موجب ایجاد ناامیدی در لویه جرگه شده است.

لویه جرگه در واقع تاپه‌ای است بر تصویب معاملات سیاسی پشت صحنه.

از تکسی‌رانی که راجع به لویه‌جرگه پرسیدم، شانه‌هایش را بالا انداخته و به منظره کابل ویران از کلکین موتر اشاره نمود: "همان مردمی که این عمارت‌ها را خراب کردند در صف اول لویه جرگه نشسته اند."

ما احساس فریب خوردگی و تحقیر می‌کنیم. مسئولیت تاریخی، در برابر ملت افغانستان به بازی گرفته شده است.»

(واشنگتن پست، ۱۷ جون ۲۰۰۲)

مصاحبه‌های گزارشگر «پیام زن» با تعدادی از نمایندگان

ضیاکاکر (نماینده مردم لغمان): به مثابه یک زن افغان وکسی که به مردم و وطن خود، به کشور خود و به منابع سرشار علمی، معنوی و تاریخی خود علاقمند است سوال خود را از استاد ربانی این طور مطرح کردم که شما جواب بدهید آثاری کوتی‌باغچه، آثار تاریخی که همه‌اش از تلا بود در کجاست. کی آثار موزیم را برد و در کجا برد؟ استاد ربانی گفت به خدا قسم وقتی که من در ارگ آمدم در کوتی‌باغچه هیچ چیزی نبود. یکی از وکلاکه هم وطن من بود صداکشیده گفت بلی استاد مطمئنم که آن آثار را جن‌ها برده اند. این تنها من نبودم که این حرف‌ها را مطرح کردم کسانی دیگر هم اند که از مرده‌های این وطن یاد می‌کند وکسی هم از غنایم این وطن. کسی از قوای بشری‌اش وکسانی از منابع مادی‌اش. من می‌خواهم به اضافه این‌ها یک گپ عمده دیگر راکه همه مردم می‌گویند مطرح کنم با تأسف که اینجا همان کسانی را به حیث «نماینده» می‌بینیم که به ناموس این وطن تجاوز کرده‌اند.

«پیام زن»: شما چه فکر می‌کنید همچو کسانیکه موزیم‌ها را زده و تجاوزات دیگر را در این کشور انجام داده آیا می‌توانند نماینده مردم افغانستان باشند؟

کاکر: با تأسف که نقش تعیین کننده را فعلاً همین‌ها دارند. من بحیث یک نماینده مردم واقعاً وجدانم را ناآرام احساس می‌کنم که چیزهای لازم را نتوانستم بگویم.

«پیام زن»: شما وضع جلسه را چطور می‌بینید آیا یک جلسه مردمی است؟

کاکر: یکی دو روز وضع طوری بود که هر کس می‌توانست نظرات خود را ابراز کنند مگر با تأسف امروز قسمی است که تعریف‌های یک جناح از جناح‌های دیگر در فضای کنفرانس و جلسه مسلط است. رییس جلسه و معاون جلسه هم توانایی کنترول جلسه را طوری که باید و شاید ندارند.

«پیام زن»: سازمان حقوق بشر در مسئله افغانستان در ۲۳ سال خاموش بوده و شاید بعد از این هم خاموش باشد پس راه دیگر افشای اینان چیست؟

کاکر: مشکل در همین جا است تخطی‌های بسیار صریح از طرزالعمل تدویر لویه جرگه صورت گرفت. ناظران بین‌المللی در اینجا حاضر بودند. آنان باید در جریان جرگه جلو این تخطی‌ها را می‌گرفتند. آنان باید نظارت لویه جرگه را بطور درست در دست می‌گرفتند. در ورقه جرگه نوشته شده بود کسی که متهم به قاچاق آثار تاریخی، نقض حقوق بشر، جنایت و دزدی است نمی‌تواند بحیث نماینده انتخاب و در لویه جرگه بیاید. من نمی‌دانم که کمسیون تدویر جرگه که جریان را نظارت می‌کرد چرا نتوانست جلو چنین افراد را بگیرد. باید بگویم که به اساس فیصله بن باید اول اینها کاملا خلع سلاح می‌شدند و بعداً برای لویه جرگه انتخابات صورت می‌گرفت. با تاسف که هنوز هم تفنگ‌سالاران وجود دارند و تفنگ در اختیار دارند. از ترس همین تفنگ سالاران بود که مردم صدای خود را بلند نکردند. در فضای لویه جرگه نه تنها تفنگ بلکه پول هم حاکم بود. ما حالا صدای خود را به گوش کی برسانیم؟

«پیام زن»: به همان شکلی که در اداره موقت این سلاح‌داران سهیم بودند آیا می‌توانند در دولت آینده هم سهیم باشند؟ آیا این بر گرده مردم سوار شدن نیست؟

کاکر: ماکه صدای خود را کشیدیم یگانه کسی که واقعاً با جرئت

صدای خود راکشید، فریاد زد زن افغان بود. امروز یکی از خواهران به من گفت که آقای قانونی زمانی که از جلسه برای خوردن نان می‌رفت برایش گفتم که از شما متشکرم که از مقام وزارت داخله استعفا دادید آیا شما به کدام پست دیگر کاندید هستید؟ آقای قانونی جواب داد نه. من برایش گفتم پس چطور ورق‌های فورمه‌های جمع رای یا تأیید از طرف شما در تالار پخش شده و امضا جمع آوری می‌شد اگر شما کاندید نیستید پس امضا چرا جمع‌آوری می‌شد؟ او در جواب گفت این دروغ است. و خواهر برایش گفته بود اگر کاندید نیستید ما از شما متشکریم. ما همینقدر گفته می توانیم و بس چون نه تفنگ داریم نه زور و نه زر. همین قدر که فریاد کشیدیم هم هیچ کس صدای ما را نشنید بیشتر ازین چه بگویم جز اینکه زندگی خود را در خطر بیاندازیم؟

«پیام زن»: در مورد سیاف که همیشه از اسلام، حقوق بشر و آرامش گپ می‌زند چه گفتنی دارید؟

کاکر: باید با بسیار جرئت بگوییم که برای ما ناآرام کننده این است که آنانی که نفاق را در این وطن شعله‌ور ساختند، خانه واحد و متحد ما را سوزاندند با تأسف که این‌ها حالا از وحدت ملی و اتفاق ملی گپ می‌زنند و مردم را به وحدت ملی دعوت می‌کنند. آقای سیاف از اسلام گفت که شکر الحمدوالله ما مسلمان هستیم کشور ما اسلامی است ما نسل اندر نسل مسلمان بودیم. تا جایی که من معلومات دارم در دین اسلام قتل حرام است، خوردن مال مردم حرام است، زنا حرام است، غارت بیت المال حرام است. ما نمی توانیم که تنها سیاف را مشخص بسازیم همه جهادی‌ها بصورت عام به این جرم متهم اند.

فریده احدی بلوچ (نماینده مردم نیمروز): شش روز است که ما از تمام ولایات جمع شده اینجا آمده‌ایم، به خاطر آرامی آمده‌ایم. ما فکر کردیم که ظاهر شاه در راس ما قرار می‌گیرد اما نفهمیدیم که چرا آقای کرزی انتخاب شد ولی باز هم قبول داریم چون می خواهیم در وطن ما آرامی برقرار شود و حقوق تمام ملیت‌ها در نظر گرفته شود.

«پیام زن»: شما وضع جلسه را چطور می‌بینید آیا رای از طرف مردم است یا از بیرون رهبری می‌شود؟

فریده: قسمی که ما فکر می‌کنیم این جلسه نمایشی است. همه چیزها قبلاً تنظیم شده و ما را برای سَیل آورده‌اند.

«پیام زن»: شما چه فکر می‌کنید از طرف کی رهبری می‌شود؟

فریده: از طرف افراد حامد کرزی رهبری می‌شود. رهبری بدست آنان و پنجشیری‌ها است. ما را هیچ سهم نمی‌دهند که حرف‌های خود را بگوییم که ما برای چه هدفی آمده‌ایم. آنان هر کاری که دلشان بخواهد انجام می‌دهند. مشوره مردم کمتر حصه دارد. برای ما هیچ موقع نمی‌دهند، ما فقط نشسته و تماشا می‌کنیم.

«پیام زن»: آیا در نیمروز انتخابات واقعاً از طرف مردم صورت گرفت و نماینده‌های مردم آمده یا اینکه قومندانان بزور آمده اند؟

فریده: در نیمروز انتخابات به صورت درست رای‌گیری شد صندوق مانده شد و مردم رای خود را انداختند. همه مردم نماینده‌های واقعی خود را انتخاب کردند.

«پیام زن»: در جریان رای‌گیری برای کی رای دادید؟

فریده: ما تصمیم داشتیم که برای ظاهرشاه رای بدهیم. وقتی که دیدیم ظاهرشاه نبود نسبت به جهادی‌ها حامد کرزی را بهتر دانستیم و برای او رای دادیم.

ما از این کابینه می ترسیم که از پشت پرده کسی دیگر بیرون نشود. بخصوص از جهادی‌ها می ترسیم که اگر باز هم افغانستان بدست همین جهادی‌ها بیافتد حیات مردم ما برباد است. باز گلوله و گلوله بازی شروع می‌شود. همین طوری که کابل را گلوله باران کردند.

معلم حضرت گل (نماینده مردم نیمروز): آقای کرزی شش ماه حکومت کرد. در شش ماه شش میل سلاح نگرفت علاوه از این که شش میل سلاح نگرفت. پنجاه‌هزار، شصت‌هزار میل سلاح به انسان‌های غیرمسئول، انسان‌های آدمکش، انسان‌هایی که همیشه دست شان در خون مردم آلوده بودند و خون مردم را ریختند توزیع شدند. من می‌خواهم از آقای کرزی به صفت یک نماینده بپرسم که درین چند ماه شما یک خاین را، یک جنایتکار را و یا یک نفری راکه دستش به خون مردم آغشته باشد، به من نشان بدهید که به کمیته حقوق بشر رهنمایی شده باشد و کی را تا به حال به دست این کمیته داده اید؟ اکثر آنان باید به دادگاه لاهه معرفی شوند، اینان جنایتکاران جنگی هستند که هیچ یکی از آنان تا به حال به کمیته حقوق بشر پیشنهاد نشدند تا به جزای اعمال خود برسند.

اگر به واقعیت فکر کنیم دیده می شود که وکیل‌ها ابراز نظر نمی توانند، نظر خود را گفته نمی توانند بخاطری که سلاح حاکم است، در جایی که سلاح است جنگ است، در جایی که جنگ است وجدان نیست، در جایی که وجدان نباشد قانونیت، مصئونیت، عدالت، جمهوریت و بشریت نیست. تا وقتی که سلاح جمع نشود، تا وقتی لکه ننگ بشریت از دامان ما چیده نشود و دست جنایتکاران از خون مردم کوتاه نشود، افغانستان آباد نمی‌شود. اولین پیشنهاد من به صفت نماینده نیمروز این است که باید سلاح‌ها جمع شود و تا سلاح جمع نشود دست ما از خون مردم بیگناه شسته نخواهد شد، دامان ما همیشه از خون مردم بیگناه رنگین خواهد بود. من می‌خواهم واقعیت را بگویم کسانی که می‌خواستند استعفا بدهند، استعفا دادند وکسانی که نمی‌خواهند استعفا بدهند نه آقای کرزی آنان را دور کرده می تواند و نه نماینده‌های مردم، یعنی هیچ قدرتی نیست که آنان را پس کند. چند وزیر بی‌واسطه که سلاح ندارند، نفر در پشت ندارند، توپ و تانک و تفنگ ندارند، افراد مسلح ندارند، اگر رای، مردم را ببرند باز هم باید

استعفا بدهند و از صحنه خارج شوند. آنانی که قدرت دارند توپ و تفنگ دارند، خون مردم را ریخته اند و دامان شان از خون مردم آلوده است و سر قدرت اند وکسی نیست که آنان را از صحنه دور کند.

افغانستان جور شدنی است بخاطری که اوباش‌ها گم شده است.

طالبان انسان‌های بی‌فرهنگ و بی علم و دانشی بودند. چوپانانی بودند که پیشروی شان گوسفند و پشت سر شان سگ بود، نه از سگ چیزی یادگرفتند و نه از گوسفند و اگر چیزی یاد هم گرفتند از همین سگ وگوسفند یادگرفتند. آنان مشتی خفاش بودند که گم شدند. مردم ما دیگر از جنگ خسته شده اند. وقتی تفنگ را می‌بینند وجداناً ناآرام می‌شوند. از تفنگ نفرت دارند. وقتی تفنگ بر شانه کسی می‌بینم به حیث یک جنایتکار به او می‌نگرم و نه هرگز به صفت یک انسان. در شرایط فعلی افغانستان ما باید به جای تفنگ بیل بگیریم، من به صفت یک روشنفکر می‌گویم تا وقتی که شمشیر در غلاف نرود و قلم از غلاف ندراید و شمشیر در غلاف قلم، افغانستان آباد نخواهد شد.

گزارش‌هایی از جریان کار لویه جرگه

انتخاب نمایندگان در ولایت فراه

سرتاسر افغانستان به هشت حوزه انتخاباتی تقسیم شده بود که در هر حوزه دو یا سه نفر از اعضای کمسیون ۲۱ نفره تدویر لویه‌جرگه مسئولیت نظارت بر انتخابات را داشتند. انتخابات دو مرحله داشت. مرحله اول تحت نظر کمسیون نظارت محلی که برای هر ولایت دو یا سه تن بود صورت می‌پذیرفت. این مرحله عمده‌ترین مرحله بود که از هر ولسوالی به اساس نفوس ۲۰ تا ۶۰ نفر انتخاب می‌شدند. در این مرحله تقلب، زور تفنگ، پول و صلاحیت هیئت نظارت نقش اساسی داشت. بیشتر قومندانان و یا افرادی مطلوب جنگ‌سالاران هیئت نظارت انتخاب می‌شدند. مثلاً در ولایت فراه از ولسوالی شیب‌کوه ۲۰ نفر و از مرکز فراه ۶۰ نفر انتخاب شدند اما زمانی که هیئت نظارت متوجه شد که تعداد جمعیتی‌ها کم است به صلاحیت خود نمایندگان شیب‌کوه را به ۲۴ نفر و مرکز فراه را به ۶۷ نفر بالا بردند. مجموعاً ۱۱ نفر اضافی از جمعیتی‌ها بودند.

مرحله دوم انتخابات در مرکز حوزه انتخاباتی صورت می‌گرفت. این مرحله مستقیم تحت نظر ملل متحد بود ولی باز هم جمعیتی‌ها در تقلب دست باز داشتند. مثلاً در ولایت فراه کوچی وجود ندارد ولی جمعیتی‌ها یکی از افراد خود را بنام نماینده کوچی‌ها انتصاب نمودند. از ۲۵ نفر نمایندگان فراه، به استثنای ۸ تن که نمایندگان واقعی مردم بودند متباقی همه قومندانان تفنگ بدست و یا افرادی مربوط به جمعیتی‌ها و دیگر احزاب جنایتکار بودند.

بدمعاشی‌های جنایتکاران جهادی

در جریان لویه‌جرگه برخوردهایی بین نیروهای حافظ صلح و افراد مسلح جهادی صورت گرفت. بتاریخ ۲۰ جوزا یونس‌قانونی می‌خواست با افراد مسلح خود داخل ساحه پولیتخنیک شود که بامخالفت نیروهای حافظ صلح مواجه شد. قانونی با تفنگچه‌اش به عسکر انگلیس حمله می‌کند و در مقابل عسکر هم مرمی تیر می‌کند. قانونی با فهیم تماس تلفنی گرفته می‌گوید که چون به وی اجازه ورود نمی‌دهد او می‌رود. فهیم خود را به دروازه رسانیده می‌خواهد قانونی را با خود ببرد. اما قانونی قبلاً محل را ترک گفته بود که دوباره توسط فهیم از گردنه باغ بالا به محل لویه جرگه باز گردانیده شد.

فشار بر ظاهرشاه

اکثریت وکلا ظاهرشاه را تأیید می‌کردند. منجمله مردم پکتیا، قندهار، ارزگان و حتی مناطق شمال بدخشان، مزار و میمنه.

ظاهرشاه زیر فشار از کاندیداتوری صرفنظر کرد. در روزهای ۱۸ و ۱۹ جوزا سردارولی به وکلایی که با وی دیدار کرده بودند گفته بود: «ظاهرشاه صد در صد کاندید ریاست دولت است.» مسئولان دفتر ظاهرشاه هم موضوع را موکداً تأیید می‌کردند. پاچاخان‌ځدران به زلمی‌خلیل‌زاد گفت: «شما ظاهرشاه را زندانی کرده‌اید و می‌خواهید با فشار او را از تصمیمش منصرف سازید. همه کاره شما هستید. اگر این لویه جرگه دولت سابق را که حاکمیت یک ولسوالی بر کل افغانستان است، تصویب کند در آینده احتمال دوباره روشن شدن شعله‌های جنگ داخلی است.» همه طرفداران شاه می‌گفتند که اگر شاه کاندید نشود آنان جلسه را ترک می‌گویند و عده‌ای دیگر می‌گفتند: «کرزی آدم هوشیار و پرانرژی ولی سازشکار و مصلحت‌جو است. تصمیم مستقل گرفته نمی‌تواند، او آله دست "ائتلاف شمال" است. به وعده‌هایی که در شروع کار خود به مردم داده بود عمل نکرده. نه‌تنها خلع‌سلاح را به راه نیانداخت بلکه بیشتر سلاح توزیع شد. نیروهای غیر مسئول از بین نرفت چه که قدرتمندتر شدند و رسمیت بخشیده شدند.» کسانی تبصره داشتند که حتی ربانی اسماعیل‌خان را «امیر» خطاب نکرد اما کرزی این کار را کرد. او دوستم را نماینده خاص خود در شش ولایت تعیین کرد. ترجیح دادن ظاهرشاه به کرزی بیشتر نه گفتن به جهادی‌ها بود. و ازین رهگذر می‌توان با قاطعیت گفت که با وصف تمام تقلبکاری‌ها و تهدید و مصرف بی‌حساب پول، روحیه اکثریت اعضای لویه جرگه به شدت ضد جنگ‌سالاران و جنایتکاران جهادی بود و این چشمگیرترین و در عینحال امیدبخش‌ترین جنبه لویه جرگه به شمار می‌رفت.

خلیل‌زاد، کرزی و کابینه‌اش به روزهای ۱۲ و ۱۳ جوزا دوستم،

اسماعیل‌خان و حاجی‌قدیر را خواسته بودند و گفتند که باید همه به جای ظاهرشاه کرزی را انتخاب کنند. از همان روز به بعد در هرات همه جمعیتی‌ها می‌گفتند که اگر ربانی هم خود را کاندید کند آنان به کرزی رای خواهند داد. در عین حال فهیم، احمدولی‌مسعود و قانونی تعدادی از نمایندگان را در روزهای ۱۸ و ۱۹ جوزا به وزارت داخله دعوت نموده و گفتند که کاندید ریاست لویه‌جرگه قاسمیار و ریاست دولت یونس‌قانونی است. ولی گویا کمتر وکیلی به آنان بها قایل شدند.

شروع جلسات مقدماتی

روز اول، قاسمیار و لخدربراهیمی کنفرانس مطبوعاتی داشتند که یک و نیم ساعت داوم کرد. خبرنگار «صدا و سیما»ی ایران پرسید که آیا حداقل و حداکثر سن رییس دولت تعیین شده زیرا سن کم بی‌تجربگی و سن بالا ناتوانی را با خود به همراه دارد. قاسمیار چون هنوز نمی‌دانست که ظاهرشاه کاندید می‌شود یا خیر گفت که سن حداقل ۴۰ تعیین شده اما حداکثر آن تعیین نشده. خبرنگار دیگری از لخدربراهیمی پرسید: «امروز صبح فهیم وزیر دفاع در کنفرانس مطبوعاتی اظهار نمود که برای ۱۸ ماه دیگر کرزی مسئول دولت و کابینه طبق معمول کارش را ادامه خواهد داد، اگر چنین باشد پس این لویه جرگه چرا دعوت شده و این قدر مصرف چرا؟» لخدربراهیمی در جوابش گفت: «فهیم به اساس اصول دموکراسی حق دارد فرد مورد نظر خود را معرفی کند و هم به نام او تبلیغ نماید. مگر در پارلمان انگلستان چنین نمی‌شود؟» خبرنگاری افغانی از قاسمیار پرسید که اگر تصامیم لویه جرگه مورد قبول تفنگداران واقع نشود آنان چه کرده می‌توانند، قاسمیار قطعاً به مسئله برخورد نکرده و فقط گفت: «این طور نخواهد شد.»

جریان انتخاب رییس و معاونان لویه جرگه

جلسه رسمی لویه جرگه در ۲۱ جوزا ساعت ۴ عصر آغاز گردید. همه تبصره می‌کردند که ظاهرشاه هنوز روی کاندیداتوری پافشاری دارد. جلسه توسط ظاهرشاه افتتاح شد و کرزی را بحیث کاندید خود انتخاب نمود. بعداً مسئله تعیین هیئت رهبری لویه جرگه مطرح شد که در برگیرنده رییس، دو معاون و دو منشی بود. روز ۲۶ جوزا آصف‌محسنی به نام دولت «اسلامی» را اضافه نمود و برای مشروعیت بخشیدن آن رای‌گیری کرد و هر که موافق آن بود باید از جایش برمی‌خاست. به جز از ۲۰ تن دیگران جرئت نکردند ایستاده نشوند. گل‌آقا والی قندهار مخالفت خود را با اعلام نام اسلامی بیان کرده اضافه نمود: «زیر نام اسلام سؤاستفاده زیاد شده.» ولی به او مجال صحبت بیشتر را ندادند.

احساس یأس و گول‌خوردگی

کرزی در تعیین کابینه تصمیم گرفته نمی‌توانست و جلسه لویه جرگه تقریباً سه روز بی‌برنامه بود. تا بالاخره در ۲۸ جوزا که قرار بود کرزی ساختار دولت و پست‌های کلیدی را پشنهاد و تصویب کند چون به نتیجه‌ای نرسیده بود و خواست بی‌برنامه معلوم نشود از تشکیل ده کمسیون مثل کمسیون دفاع ملی، نظارت بر دوایر، نظارت به کمک‌های بین‌المللی وغیره خبر داد و در اخیر گفت که تا فردا ساعت چهار رخصت هستیم! و قرار شد که ساعت چهار ۲۹ جوزا اعضای کلیدی کابینه اعلام شود. فردا به روی دیوارها اعلان نوشته شده بود که بتاریخ ۳۰ جوزا ساعت ۷ صبح جهت انتقال به ولایات مربوطه، نمایندگان باید از محل تعیین شده تکت بگیرند و اگر کسی از طیاره ماند مجبور است مصارف سفرش را خود بپردازد. نمایندگان همه تعجب کردند که هنوز دولت معلوم نشده و ما را رخصت می‌کنند کرزی ساعت ۷ شام ۲۹ جوزا حدود ۵۰ فیصد اعضای کابینه را اعلام کرد. وکلای مردم همه مأیوس و نگران شدند چون کابینه هیچ فرقی با کابینه قبلی نداشت تنها تغییر این بود که طرفداران ظاهرشاه از کابینه دولت دور شده بودند. نمایندگانی می‌گفتند: «کاش نمی‌آمدیم. هیچ دستاوردی نداریم. به مردم چه جواب بگویم. جهادی‌ها دوباره حاکم شدند.»

اینان که بر این ملک کنون سرهنگ اند
خصم هنر و زندگی و فرهنگ اند
فردا که ورق خورد کتاب تاریخ
مشتی نام اند و معنی هر ننگ اند

- وکیل ناحیه اول کابل سخنان بسیار دلنشین، جذاب و ضد رهبران جهادی گفت که بلافاصله تهدید شد و تا روز آخر زیر نظارت نیروهای حافظ صلح بود.
- پاچاخان‌ځدران روز دوم جلسه از کابل فرار کرد زیرا قرار بود او را زندانی کنند یا...
- قانونی از پست وزارت داخله استعفا داد تا خود را برای صدراعظمی کاندید کند. کرزی در روز اعلان کابینه گفت: «به قانونی صاحب نتوانستیم وزارتی مناسب را بدهیم» ولی دفعتاً او را وزیر معارف اعلام کرد و رو به قانونی نموده پرسید که قبول دارد یا خیر. قانونی گفت که چون کرزی به وعده خود وفا نکرده وی هم این پست را قبول ندارد. اما کرزی این عدم قبول را برعکس وانمود ساخته و اعلام

کرد که قانونی وزارت معارف را قبول نموده است!

● افراد شورای نظار دو روز به وزیر جدید اجازه ورود به وزارت داخله را نمی‌دادند. گویی وزارت داخله در قباله یونس‌قانونی یا پدرش است.

● تعدادی از وکلا به رهبران جهادی تاخته وگفتند که سرمایه‌های آنان باید به نفع دولت مصادره شود. یکی از نمایندگان گفت: «خارجیان به ما کمک می‌کنند. ما چرا پول‌های بی حساب رهبران که خود را افغان هم می‌دانند جهت بازسازی افغانستان مصرف نکنیم؟»

● واصفی خطاب به جنایتکاران جهادی و مخصوصاً سیاف و ربانی گفت: «صداقت وجود ندارد. کسانی که تا دیروز لویه جرگه را نهاد کفر و الحاد و شرک می‌دانستند امروز در صف اول نشسته اند و لویه جرگه را ضامن صلح و ثبات می‌دانند.»

و از زبان برخی نمایندگان دیگر

● قبل از آغاز جلسات لویه جرگه امیدی در دلم پیدا شده بود که فضای سیاسی وطن آبستن تحول مثبت سیاسی است چراکه از اغلب نمایندگان علناً و با لحن شدید و شایسته علیه «لیدران» جنایتکار جهادی، علیه شخصیت‌سازی برای احمدشاه‌مسعود و یکسره کردن کار القاعده و طالبان به دست مردم، می‌شنیدیم و نیز زنان را می‌دیدیم که مصمم‌تر و پخته‌تر و دلاورتر از بسیاری نمایندگان مرد ابراز نظر و بحث می‌کردند و... اما به مجردی که چشمم به سرکردگان جنایتکار جهادی خورد که با تبختر در صف اول نشسته بودند، گویی سطل آب سردی بر سرم ریخته شده باشد، رویاهایم از هم دریده شد. چند تن از نمایندگان در حدی بی‌باور بودند که می‌گفتند «لیدران» را آورده اند تا ضمن عذرخواهی از جنایات شان خود را تسلیم دولت مرکزی منتخب لویه جرگه کنند!

● ملت ما این بار هم مقابل تفنگداران باخت. اما تصور من اینست که اینان دیگر مدت زیادی قادر نخواهند بود به خردوانی خود برگرده مردم ادامه دهند. لویه جرگه علی‌رغم دست درازی‌های جنایتکاران جهادی، نشاندهنده آگاهی سیاسی بسیار بالای مردم ما و نفرت توفانی و باور نکردنی شان از رهبران جنایتکار جهادی بود.

● زمانی که کرزی نام فهیم را به عنوان وزیر دفاع اعلام کرد، خود وزیر صاحب نیز بلافاصله شروع به کف‌زدن کرد و تعداد زیادی نمایندگان تبصره می‌کردند که حالا ما بهتر دانستیم که مارشال صاحب بی‌سپاه ما واقعاً بچه‌تر و حقیرتر از آن است که این مقام‌ها سراسیمه و منفلق‌اش نسازد.

● جریان لویه جرگه نشان داد که گاهگاهی افراد و شخصیت‌ها در تاریخ چه نقش تعیین‌کننده‌ای می‌توانند داشته باشند. هراس از انتخاب شدن ظاهرشاه، بنیادگرایان را به تب لرزه مرگ دچار ساخته بود زیرا همه‌ی این جنایتکاران، تحت شعاع او خود را حبابی ترکیده می‌دیدند.

وکلایی می‌پرسیدند که پس چرا ظاهرشاه را به افغانستان آوردند و در بحث‌ها یکی از پاسخ‌ها این بود که چنانچه طالبان از نام ظاهرشاه سؤاستفاده کردند، بنیادگرایان جهادی و نیز امریکا و کرزی و رفقایش فقط زیر نام او قادر بودند لویه جرگه را دایر سازند ولی وقتی به هدف دست یافتند، ظاهرشاهِ بی‌حزب و بی‌اردو و مخصوصاً عاری از مشاوران و همنظران دلاور و مصمم را با دادن لقب «بابای ملت» در اقامتگاهش محبوس نگهداشتند.

نمایندگانی به این عقیده بودند که ظاهرشاه به هیچوجه خواستار روشن شدن آتش جنگ داخلی دیگر نیست وگر نه با صدور یک اعلامیه به هوادارانش می‌تواند حتی در قلب و در مقام فرماندهی بنیادگرایان تزلزل ایجاد کند.

● بنظرم ربانی، سیاف، اسماعیل‌خان، فهیم، عبداله، قانونی و تمام همدستانِ پیدا و پنهان گلبدین با حضور شان در لویه جرگه‌ای که ظاهرشاه آن را افتتاح نمود، شرمندگی ابدی را برای خود کمایی کردند. حرف‌های اینان را بر ضد ظاهرشاه مردم ما هنوز به یاد دارند.

علاوتاً هنگامی که بیرق قدیمی سیاه و سرخ و سبز جای بیرق سیاه و سفید و سبز تبهکاران جهادی را گرفت از سنگ صدا برآمد و از این «امیران» نه. این فرصت‌طلبی و بی‌پرنسیپی خاص دژخیمان اسلامی را نشان می‌دهد.

وکیلی می‌گفت: «وقتی یونس‌قانونی ضمن اعلان استعفایش با طمطراق خود و گروهش را "بانی" لویه جرگه نامید و به تطهیر جنایات دوران حاکمیت شان پرداخت، تصمیم گرفتم از ربانی و سیاف بخواهم که پس آن همه دو و دشنام تان علیه لویه جرگه را پس بگیرید و از مردم عذر خواهی کنید در غیر آن باید روشن شود که شما ریاکار و دروغگو هستید یا قانونی. ولی مکرافون را فعال نکردند و چشم‌های خیره دو نفر جاسوس به سویم، به من فهماند که مگر نمی‌خواهم سلامت به ولایتم برگردم؟»

● پیش از رای‌گیری برای انتخاب رییس دولت انتقالی، تعدادی زیادی از وکلا طرفداری شان را از رای سری اعلام داشتند با این استدلال که از صاحبان تفنگ و زور و پول می‌ترسند که بعداً در رد تهدید و تعقیب و آزار قرار گیرند.

اما داکتر عبداله و کرزی اولین کسانی از حکام بودند که طرفداری شان را از رای سری اعلام داشتند بدون کوچکترین اشاره به این که کی وکدام منبع رای‌دهندگان را خواهند ترساند. یعنی این که عملاً پذیرفتند که بنیادگرایان در موقعیتی اند که رای آزاد را اجازه نخواهند داد.

● نمایندگانی بر آن بودند که «مارشال» نامیدن فهیم و دادن وزارتخانه‌های مهم به بنیادگرایان به معنی «بوسه مرگ» کرزی به آنان خواهد بود زیرا کرزی بنیادگرا نیست. اما عده‌ای بیشتر می‌گفتند که نه، چون کرزی اساساً فردی سازشکار است و از طرف دیگر ملل‌متحد و امریکا و متحدان به او گوشزد کرده اند که بهرحال باید با بنیادگرایان کنار بیاید، پس او از جان و دل می‌خواهد این جنایتکاران را از خود

راضی نگه دارد.

● نمایندگان مخالف با «ائتلاف شمال» بین خود می‌گفتند که اگر برای تعیین کابینه رای‌گیری صورت بگیرد، این کابینه پر از جنگ‌سالاران یک سوم رای را هم نخواهد برد اما اگر براساس بالا کردن دست باشد، اکثریت دست شان را بلند خواهند کرد چون همه از نشانی شدن توسط تروریست‌های وزارت داخله و وزارت دفاع می‌ترسند.

و شیوه رای‌گیری و نتیجه آن واضح ساخت که نه رای‌گیری دموکراتیک بود و نه اعضای کابینه منتخبِ نمایندگان مردم بلکه منتخب شماری از عمال «ائتلاف شمال» بودند. ■

در جریان جلسات لویه جرگه، بنیادگرایان خواستند اول با ترور قلمی داکترسیماسمر شروع کنند تا فرصت مساعدتر...

نشریه «پیام مجاهد» برهان‌الدین ربانی با استفاده از چوب قدیمی و آشنای «مخالف اسلام»، او را «سلمان رشدی افغانستان» نامیده و حتی او را به حضور در محکمه فرمایشی شان فرا خواندند که در نتیجه نیروی امنیت بین‌المللی مجبور شد از ترس ترور وی توسط «بچه‌های» ربانی در حکومت آقای کرزی، او را تحت محافظت گیرند.

ضمناً اعلامیه‌ای به دفاع از او و تقبیح حکم نشریه تروریست‌های بنیادگرا، به دست ما رسیده است.

قابل یادآوریست که «راوا» وابستگی داکتر سیماسمر با حزب وحدت را افشا و محکوم نموده است. امید حمله تروریست‌های جمعیتی آغاز بریدن وی از حزب جنایتکار وحدت هم باشد. آیا برای او مشکل است در یابد که اخوان‌الشیاطین، اخوان‌الشیاطین اند چه هزاره باشند چه پشتون و چه تاجیک و چه ازبک؟

سطرهایی از اعلامیه فوق‌الذکر

آیا می‌توان شکست، افتضاح وگذشته‌های سیاه و خاینانه خویش را با توهین و بستن دروغ بدیگران جبران کرد!؟

...

جالب اینجاکه این نسبت از طرف کسانی داده می‌شودکه خود تا همین امروز با پوشیدن نقاب اسلام هزاران هموطن مسلمان خویش را قتل‌عام نموده به ناموس ملی تجاوزکرده و ویرانی‌های غرب و جنوب کابل را با شهرهای دیگرکشور به عنوان هدیه مسلمانی به ارمغان آورده اند. آن‌های که ناله‌ها وگریه‌های اطفال صغیر را در لحظه‌های تجاوز جنسی به آنان از طریق بیسیم به شبکه‌های سراسری پخش و ازین طریق اوج شقاوت و رذالت خویش را به انظار همه می‌گذاشتند، کسانی که بار بار ملت و مردم مظلوم و بیچاره افغانستان را فروخته و از خون وگوشت آنان برای خویش زندگی احیاکرده و اینک با غرورکامل به ناز و نعمت بسر می‌برند.

جالب‌تر از همه این‌که اینان به تاسی از شکست و افتضاح راکه در اوان اخیر به خصوص در جریان گذشت چهار روز از لویه جرگه ملی تجربه نموده و ایدال‌های خشن ملت را نسبت به خویش درک‌کرده و به عواقب عمل‌کردهای شان آگاه شده و عدالت مکتبی و بین‌المللی را در برابر خویش مینگرند، سعی به انحراف ذهنیت‌ها نموده و با دادن نسبت چنان گونه به شخصیت‌های ملی و مردمی در تلاش فرار از عدالت برآمده اند. غافل از این که مردم و ملت افغانستان دگر هیچگاهی فریب آنان را نخورده و با تشخیص واقعیت‌ها قضاوت عادلانه را خواهد داشت.

آنها نمی‌دانندکه وقتی عدالتی در میان آمده و محکمه‌ای شکل گیردکسی را محاکمه خواهدکردکه جرم ۲۳ سال تجاوز بجان، ناموس، مال و زندگی مردم افغانستان را در دوسیه خویش داشته و شکستاندن پیمان مقدس قرآنی را در خانه کعبه بر مبنای خواسته‌ها وگرایشات منفی اجتماعی خویش متحقق ساخته و سیاست زمین سوخته را طرح و پایه‌گذاری نموده اند...

صابره ح. ـ کابل،

اگر من در لویه جرگه می‌بودم...

با پوزش از نویسنده ارجمند تنها یک بخش نوشته را توانستیم در این شماره بیاوریم و بقیه را در شماره بعدی به چاپ خواهیم رسانید.

● وقتی **کرزی** به مدح احمدشاه‌مسعود می‌پرداخت به او می‌گفتم، او همان بنیادگرایی است که به همدستی برادرانش گلبدین و شرکا دولت داوود را کفر گفته با ساز و برگ پاکستانی به پنجشیر حمله کردند که البته توسط مردم تار و مار شدند؛ هیچ نشریه و هیچ روزنامه‌نگار مهم جهانی نیست که دست‌های مسعود را در جنایات سال‌های سیاه ۷۱ تا ۷۵ آغشته به خون نبیند و این لکه ننگ ابدی بر جبین تمامی رهبران شورای نظار و جمعیت اسلامی را هیچ افغان شرافتمند و واقعبین انکار نمی‌تواند. ضمناً از کرزی می‌پرسیدم، داکتر عبدالرحمن را کی کشت؟ چرا خون یک همکارش را بخاطر مصلحت‌های سیاسی با رهبران آدمکش و توطئه‌گر جمعیت و شورای‌نظار پامال می‌کند؟ با این قدر سازش و کوتاه آمدن مقابل بنیادگرایان می‌توان نقشی مهم به عنوان رهبر کشوری متلاشی و خیانت‌زده ایفا کرد؟

● وقتی **قاسمیار** آن‌چنان با تملق و ترس و لرز و بدون چون و چرا به سرجنایتکاران بنیادگرا موقع سخنرانی می‌داد اما و کلایی را که حدس می‌زد صدایی خلاف آنان بر آرند به هزارگونه مانع می‌شد، می‌گفتم: از عمر تو چه مانده آقای قاسمیار؟ این همه از نقش تاریخی لویه جرگه و نمایندگان و غیره که می‌گویی، بگذار از خود تو هم نامی با افتخار در تاریخ بماند که چگونه به سران جنگ‌سالار وقعی قایل نشدی یا لااقل به اندازه وکلا به آنان حق می‌دادی و نه بیشتر.

به تو چه چیزی بیشتر وعده شده که ارزشمندتر از وفاداری به مردمت و کسب آن مقام تاریخی باشد؟

● وقتی به اصطلاح «سرود ملی» نواخته شد و همه به پا خاستند، فریاد می‌زدم که این سرود ملی ما نمی‌تواند باشد، این را دژخیمان بنیادگرا درست کرده و بر ما تحمیل می‌کنند که در آن تا بخواهی «الله اکبر» انداخته اند تا هیچ کسی را جرئت مخالفت با آن نباشد. اما شما ای نمایندگان در حالی که غیرت و شهامت دارید خود این جنگ‌سالاران خاین را مردود بشمارید پس سرود «ملی» تیار کرده آنان چیست که از رد بی چون و چرای آن واهمه داشته باشید؟ نباید گذاشت برباد و بدنام کنندگان میهن ما خود را زیر شعار الله‌اکبر و تکرار آیت و حدیث بپوشانند.

● وقتی **سیاف** گفت که اسلام کشتن زن و طفل را اجازه نمی‌دهد، با تمام نیرویم فریاد می‌زدم: آیا آن همه از مردم هزاره‌ی ما را که در کانتینرها کباب کردی به حکم اسلام بود یا رذالت و جنایت پیشگی؟ آیا با آن فتوای مشهورت که کابل شهر فساد است و باید خراب شود، هزاران زن و طفل کشته می‌شدند ـ که شدند ـ بر اساس اسلام بود یا فاشیزم و سادیزم مذهبی؟ تو جنایتکار را چه به این وعظ‌ها.

در ارتباط با لحنی بسیار بی‌ادبانه و آمرانه‌اش که می‌گفت: «صحبت دینی را با حوصله بشنوید.» می‌گفتم: شنیدن صحبت‌های دینی و غیردینی از تبهکاری مثل تو برای هر افغان باغیرت و آزادیخواه عار است. اگر قاسمیار شهامت ندارد ترا ساکت سازد، ما نمایندگان، مجلس را ترک می‌گوییم تا تو فقط با مشتی قاتل و فاسد مثل خودت حرف‌های ریاکارانه‌ات را ادامه دهی.

● وقتی **آصف‌محسنی** با آن لحن کلان قبیله خطاب به وکلا و کرزی داد سخن می‌داد و از آنان می‌خواست تا الله‌اکبر سردهند و به این و آن مسئله بلی یا نی بگویند، به او می‌فهماندم: آقای محسنی از این لویه جرگه، مجلس عروسی نواسه تان جور نکنید. مجلس رییسی دارد بنام آقای قاسمیار. ما گوسفند و بچه نیستیم، شما به چه حق و به چه رویی از ما می‌خواهید شعاری را به حکم شما تکرار کنیم یا در مورد «خادم ملت» بلی یا نی بگوییم؟ شما فرق زیادی با برادران تان سیاف و ربانی و گلبدین ندارید و باید قبل از همه به خاطر جنایت‌هایی که طی سال‌های ۷۱ تا ۷۵ صورت گرفته حساب پس دهید.

● وقتی **سیاف** اضافه شدن کلمه «اسلامی» را به نام دولت پیشنهاد کرد و آصف‌محسنی به شیوه‌ای که گویی جشن نام گزاری نواسه‌اش باشد، آن را مسجل ساخت، می‌گفتم ۲۳ سال است که جنایتکاران می‌خواهند پشت این کلمه خود را پنهان دارند. دگر سؤاستفاده خاینانه از نام اسلام و دین و شریعت کافیست. این گونه عوامفریبی و بازی با اسلام را مخصوصاً از جانب جنایتکاران شناخته شده نباید اجازه داد. و اگر هم موضوع قرار باشد فیصله شود باید با مراجعه به آرای نمایندگان انجام یابد. من روی این نظرم تا آخر پافشاری می‌کنم ولو هم لجن‌پاشی به من، و به قیمت حکم تکفیر و حتی ترورم تمام شود. بگذار مردم دنیا بار دیگر با دیدن خون دریابند که قدرت در افغانستان مصیبت رسیده‌ی ما توسط چه ریاکارانی آدمکش و دشمن خونی دموکراسی غصب شده است.

● وقتی صحبت **صبغت‌اله مجددی** به پایان می‌رسید از او می‌پرسیدم: ۱۰ ملیون دالر کمک دولت پاکستان چه شد؟ حشمت‌جان و ذبیح‌جان در خورد و برد آن هیچ نقشی نداشتند؟ (البته راجع به ۱۰ ملیون، در «پیام زن» چندبار اشاره شده که از آن مثل بسیاری مطالب دیگرش ممنونم. چه افتخاری بالاتر از این که سوال‌ها و نکاتی از «پیام زن» را در حضور خود متهمان مطرح ساخت!)

● وقتی **آن زن** با عینک‌های سیاه آفتابی ـکه او را شبیه عمال‌استخبارات حاضر در مجلس می‌ساخت ـ متشنجانه به دفاع از سیاف پرداخت، به او یادآور می‌شدم: از خون دخترکانی که بخاطر ترس از بی‌ناموسی جهادی‌ها خودکشی کردند، از بوی اجساد سوخته در کانتینرهای سیاف، از عرضه زنان افغان توسط باند سیاف به عرب‌ها، از ساخت و پاخت‌های نهان و آشکار سیاف با طالبان و همدستی‌اش باگلبدین و جنایتکاران «ائتلاف شمال» شرم کند. به او می‌گفتم که اگر تیره‌بختی ملت ما از این هم بدتر شود و کشور آلت دست مشتی قاتل و سلاطین موادمخدر، تو حاکم و امثالت را نه مردم ما و نه مردم آگاه هیچ کشور دیگر به عنوان نماینده زنان افغانستان جدی نخواهد گرفت.

● **داکترسیماسمر و داکتر اعظم‌دادفر** منحیث رییس اول و دوم قاسمیار به معرفی خود پرداختند. خانه داکترسیما آباد که حرف‌هایش رنگ سیاسی و توضیح فعالیت‌های اجتماعیش را داشت. اما صرفنظر از این جمله بی‌ربط و مسخره داکتردادفر که گویا از تربیه هفت فرزندش راضی است (و نگفت که فرزندان از هر دو خانمش اند یا از یکی) وقتی فرمود: «عاشق بیقرار افغانستان هستم» به او نهیب می‌زدم که به زبان آوردن کلمات زیبا، نه ماهیت انسان را می‌تواند بپوشاند و نه سیاست و عمل جاری آدم را. شما با کارگزار شدن رشیددوستم، «عشق بیقرار» تان را به قومپرستی و جنگ سالاریزم ثابت کرده اید و نه افغانستان؛ شما با معاون سربزیر و بی‌اختیار و بلی‌گوی لویه جرگه شدن ثابت ساختید که «عاشق بیقرار» نه افغانستان بلکه شهرت و مهره مهم شدن در هر دم و دستگاه ارتجاعی هستید؛ شما اگر به عنوان یک نماینده ساده مخالفت تان را با جنایتکاران جنگ‌سالار و منجمله دوستم ابراز داشته و مقابل حرف‌های چهره‌های منفوری چون سیاف و ربانی و قانونی وغیره قاطعانه و دلاورانه و بدون ملاحظه کاری موضع می‌گرفتید، می‌توانستید ادعا نمایید که «عاشق بیقرار» وطن بسمل شده از دست وحوش بنیادگرا هستید. اما با سکوت موش مانند در برابر آنان نمی‌توانید و حق ندارید خود را «عاشق بیقرار وطن» بنامید عاشق بیقرار و پاک وطن در لویه جرگه، صفرمحمدها، خانم ضیاکاکرها عبدالنسیم‌اسدی‌ها (عبدالنسیم‌اسدی با وصف تعارفات مکرر و سلام و صلوات فرستادن به رهبران جهادی)، و... بودند که خطرها را به جان خریده و علیه جانیان جنگ‌سالار زبان گشودند.

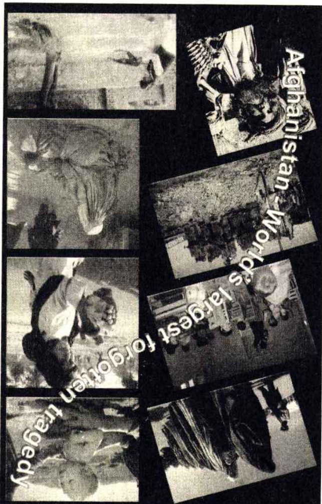
یک «عاشق بیقرار وطن» از تریبون مجلسی ملی برای افشای دشمنان وطنش استفاده می‌کند اما شما برعکس منحیث معاون، ذلت وظیفه نوبت دادن تف کردن مکرر در مکرر پلیدترین دشمنان را به آزایخواه آن وطن را به روی مردم ما پذیرفته بودید.

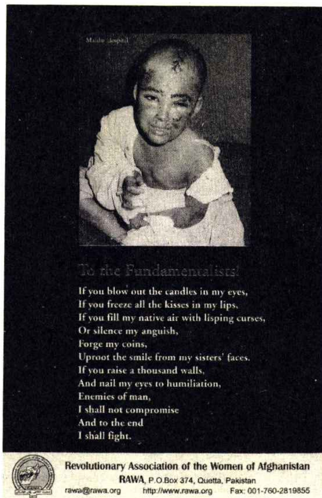
● به داکتر **حسن‌کاکر** که با حرف‌هایش خود را مجدداً به مثابه روشنفکری جبون و همیشه سرکاری و فرمایشی و در خدمت ارتجاع تثبیت نمود، یاددهانی می‌کردم که به رخ کشیدن آثار و کارروایی‌های تان در جلسات متعدد در غرب، در قدم اول نمایندگی از خودستایی و حقارت انسان می‌کند تا این که به وزنش بیافزاید. صرفاً با موضعگیری تان مقابل فاشیست‌های مذهبی است که مردم ما شما را با وجدان و پاک ارزیابی خواهند کرد. نمی‌دانم نقش شما و امثال شما که شهامت ندارید کلمه‌ای علیه تروریست‌های جهادی بر زبان آرید، در لویه جرگه چیست؟

● به داکتر **مستوره‌جلال** می‌گفتم که کاندید شدنش برای ریاست دولت نه تنها مایه افتخار نه بلکه دقیقاً مایه سرافکندگی و شرمساری زنان آگاه افغان است زیرا او در صحبتش علیه بنیادگرایان این دشمنان ناموس مردم و هستی و یکپارچگی افغانستان ذره‌ای موضعگیری نداشت و بناءً فقط نمونه کم نظیر سازشکاری و تسلیم بنده‌وار زنان در برابر دزدان عصمت و کرامت زنان ما را به نمایش گذاشت تا چیز دیگر.

اگر در لویه جرگه می‌بودم... ■

بروشور اطلاعاتی ۲۴ صفحه‌ای رنگه «راوا» برای چهارمین بار به زبان‌های انگلیسی، اسپانیایی و ایتالیایی تجدید چاپ شد. فقط با پرداخت مصارف پستی می‌توانید آن را بدست آرید.





گزارش‌هایی از سرزمین گرفتار طاعون بنیادگرایی

تخار

عبدالشکور

سرکردگان جهادی، سرکردگان مواد مخدر

قومندان مطلب‌بیگ در ولایت تخار، آمر لطیف در امام‌صاحب، آمر قاضی‌کبیر در ولسوالی‌های ینگی‌قلعه، خواجه بهاالدین و درقد، آمربشیر در ولسوالی چاه‌آب و آمر پیرم‌قل در ولسوالی رستاق و یکی دو تن دیگر سرکردگان قاچاق می‌باشند.

در منطقه ینگی‌قلعه قاضی‌کبیر که موجود خونخوار و پلیدی است، سردسته قاچاقچیان مواد مخدر می‌باشد. او یک قومندان غند به نام کریم‌اله‌جان دارد که در ضمن خواهرزاده‌اش و طبعاً معتمدترین آدمش می‌باشد که سرپرستی تمام مسایل منطقوی را به دوش او گذارده است. قاضی‌کبیر در حقیقت منحیث دلال تمام قومندانان طور پنهانی و علنی، مواد مخدر را توسط افراد مسلح به آن سوی دریا به آمر ربانی انتقال می‌دهد. کسانی که به طور انفرادی خارج ازین باندهای قاچاق، مواد حمل می‌کنند، یا کشته می‌شوند و یا در زندان‌های تاجکستان و روسیه می‌پوسند. قومندانانی که بالای مرز هستند، گروپ‌های مسلح و دستگاه‌های مجهز در اختیار دارند که دایماً و شب و روز با هم و نیز با روس‌های آن طرف مرز در تماس اند. افرادی که بدون ارتباط قومندانان و پرداخت محصول بالای مرزها رفت و آمد بکنند، از طریق باند قاضی‌کبیر یا از طریق روس‌ها از بین می‌روند.

قومندانانی که در انتقال مواد مخدر بالای مرزها وظیفه دارند، عبارتند از: قومندان عوض، قومندان دلاور، قومندان سخی، قومندان عبدالرحیم، قومندان نادرخان، قومندان حمزه و مولوی خال‌محمد ولسوال درقد. پشک هم از دست اینان از مرز گذشته نمی‌تواند مگر اینکه از خود شان باشد. این قومندانان از طریق گماشتگان خود مواد را از ولایات مختلف توسط موترها جاسازی کرده به نزدیک مرز به افراد مسئول انتقال می‌دهند و از نزد شان کرایه وغیره اخذ می‌دارند. قومندانان سرحد در صورتی که مواد از ۵۰۰ هزار کیلوگرام کم باشد، آن را به آنسوی مرز انتقال نمی‌دهند زیرا مصرف زیادتر از مفاد می‌شود.

در خواجه‌بهاءالدین در مورد مواد مخدر، تلاشی سخت است و زمانی که از فردی مواد مخدر بگیرند، بلافاصله مواد را به قرارگاه قاضی‌کبیر انتقال داده و خود فرد زندانی می‌شود. سپس قاضی‌کبیر مکار بخاطر افزودن شهرت و پیدا کردن اعتبار با افرادی از مؤسسات بین‌المللی در تماس می‌شود که مواد مخدر از نزد فلان قاچاقچی گرفته شده و سوزانیده می‌شود. «مواد مخدر» را پیشروی آنان آتش می‌زند و از صحنه نیز فلم‌برداری و عکاسی می‌کند و بدین طریق خارجی‌ها را آسان گول می‌زند. در حالی که او صدها من مواد را قبلاً به آن سوی مرز رسانده است. البته در خریطه‌های سوزانده شده نیز به جای هیروئین جز مقداری کود و چونه، چیز دیگری موجود نمی‌باشد.

قیمت مواد مختلف بدین شرح است: قیمت یک کیلو هیروئین از پنجاه الی هفت‌هزار دالر امریکایی، قیمت یک کیلو یورانیم ده کیلو تلای پخته، قیمت یک کیلو رادیوم یکصد کیلو تلای پخته در مزارشریف خرید و فروش گردیده است.

از جنایت‌های قاضی‌کبیر

قاضی کبیر یکی از سرکردگان باند خاین ربانی در درقد، به نام زکات از مالدار و دکاندار گرفته تا اهل کسبه وغیره هر چه خواسته باشد، می‌گیرد. کسی هم اعتراض نمی‌تواند چون سگان مسلح دارد و معترض را ده چند جریمه می‌کند. او از مندوی‌های سه ولسوالی

از هر کدام مبلغ هشتادهزارلک افغانی به نام اجاره اخذ می‌دارد.

قومندانان وی هم از پادوان‌ها جزیه می‌گیرند. یک پادوان در درقد برایم گفت که او سالانه به مقدار دوصد سیر شالی برای قومندان عوض تحویل می‌دهد و اگر «حق داری» نکند و قومندان را راضی ننماید، کسی او را پادوان نمی‌گیرد.

در منطقه در حدود ۴۰۰ کارگاه زرشویی وجود دارد که ممر مردم بی‌بضاعت به شمار می‌رود. اما دستان خون‌آلود قاضی‌کبیر و افرادش به اینجا هم دراز است. او از تمام کارگاه‌ها محصول می‌گیرد که سالانه مجموعاً ده سیر تلا می‌شود که همه فقط به خزانه خودش سرازیر می‌گردد.

از پالیزبانان تربوز، خربوزه، لوبیا وغیره نیز عشریه می‌گیرد. افراد مسلح همه روزه در گشت و گذار و جستجو می‌باشند تا مبادا کسی بدون اجازه آنان حتی یک دانه تربوز را هم بردارد و اگر احیاناً کسی این کار را بکند، برای افراد مسلح بهترین زمینه چپاول تمام خرمن و یا پالیز دهقان و نیز بندی و لت و کوب وی پیدا می‌شود.

در ینگی‌قلعه حدود یکصد قریه وجود دارد که ساکنین آن‌ها بیشتر دهقانان اند. از قریه‌های خورد مقدار بیست‌هزار سیر غله، میوه‌جات و انواع سبزیجات عشریه اخذ می‌کنند. اما از قریه‌های کلان مقدار شصت تا هفتاد هزار سیر گندم می‌گیرند. حتی از رشقه، شبدر، جواری و... نیز عشر می‌ستانند.

قاضی‌کبیر بی‌ناموس و آدم‌کش بدنام است. یک خواهرش بدون رضایت خانواده کسی را به همسری قبول کرد که در نتیجه خواهرش را کشت و به جرم قتل محبوس گردید اما از محبس فرار و به حزب اسلامی گلبدین پیوست و لقب خود را مجاهد گذاشت. با دختر ملاغلام درقدی ازدواج کرد و بعد از چندی به بهانه‌ی اینکه اسب ناشناسی در حویلی‌اش از طرف شب دیده شده است، آن زن را به قتل رسانید و کسی صدایش را کشیده نتوانست. سپس دختر ارباب‌غفور را به عقد خود درآورد ولی بعد از مدتی به این بهانه که مناسبات زن خوب نیست، او را طلاق داده و با دختر پاینده‌محمدخان معلم (یکی از گلبدینی‌ها که بنام مولانا هم یاد می‌شود)، عروسی می‌کند که او را هم طلاق داده و رخصت می‌کند.

قاضی‌کبیر شخصی به نام ارباب‌گل‌مراد را به قتل رسانیده و دختر جوان او را بدون رضایت وی به یک قومندان خود ضابط امان‌اله که شخص فوق‌العاده کریه‌المنظر است، نکاح می‌کند.

ایشان جمال را در ولسوالی درقد کشت و دو زنش را به زور به عقد نکاح دو نفر از افراد مسلح‌اش درآورد. هر دو زن و هر دو نفر زنده اند.

برادرزاده قاضی‌کبیر به نام عبدالواحد یک نفر بینوا را کشته و زنش را به زور برای خود نکاح می‌کند. بعداً زن اولش به مزارشریف نزد پدر خود پناه می‌برد. زن بیچاره را طوری اجباری به عبدالواحد می‌رساند و بعد از عقد نکاح و گذشت چند صباحی به جرم اینکه او با کسی دیگری نزد من آمده، وی را می‌کشد و آب از آب تکان نمی‌خورد.

خیرمحمد

وقتی فساد و حمق قاضی دست بدست هم بدهند

اوایل سال ۱۳۸۱ دو نفر به نام عبدالقادر وگل‌آغا به جرم لواط دستگیر و محکمه در مورد آنان صورت گرفت. به تاریخ اول جوزا مکتوبی عنوانی مدیریت جنایی تخار می‌آید، با این مضمون: اسامی عبدالقادر فاعل وگل‌آغا مفعول به اتهام لواط دستگیر و مورد محاکمه قرار گرفتند. اما بعد از تحقیقات کامل ثابت شد که متهم عبدالقادر که فاعل خوانده شده بود کاملا بی‌گناه بوده برائت حاصل نمود ولی گل‌آغا که فعل لواط بالای او صورت گرفته محکوم به چهار سال حبس می‌باشد.

مدیر جنایی که از واقعه اطلاع دقیق داشت به خشم آمده اظهار داشت که از طرف فاعل برای او مبلغ یک‌هزارلک افغانی رشوت وعده شده بود اما قبول نکرد ولی قاضی محکمه با اخذ مبلغ پنجصدلک افغانی رشوت چنین فیصله می‌کند. از طرف دیگر معلوم نیست گل‌آغا را محکمه به چه عنوانی به چهار سال حبس محکوم می‌نماید.

ولی مدیر صاحب جنایی نمی‌داند که در مکتب این فاسدان خاین هر دم‌بریدگی رواست.

سیدرحیم

گارنیزیون تخار مرکز دزدان

شهر تالقان که در دوران حکومت بنیادگرایان همیشه ناامن بود، بار دیگر ناامنی را تجربه می‌کند:

به تاریخ ۱۷ سرطان ۱۳۸۱ مردم محل مسجد رییس امیرمحمد که از دزدادزدی و ناامنی سخت به تشویش هستند چون بالای نیروهای امنیتی هیچ اطمینانی ندارند خود مجبور می‌شوند که بدون سلاح بر بالای بام‌های خود پهره نمایند.

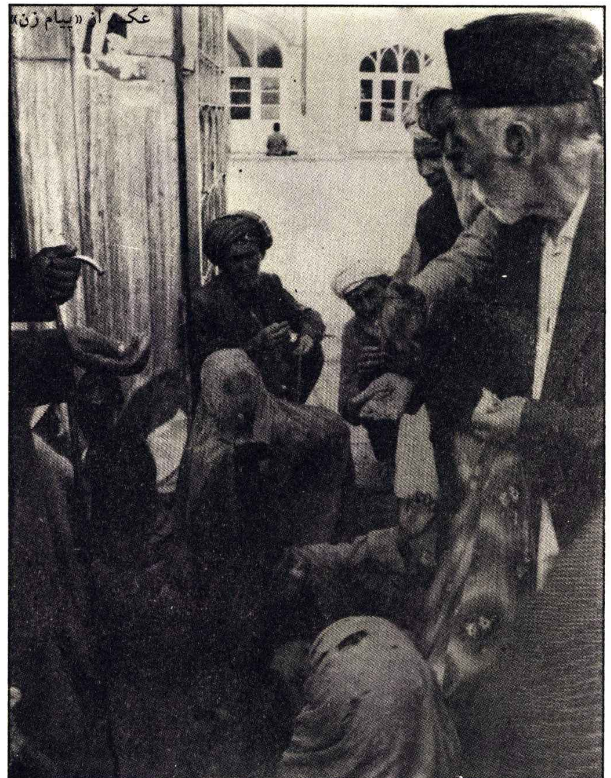
در شب ۱۷ سرطان سه نفر مسلح مربوط یکی از قومندانان جمیعت به نام ضابط نجیب به خانه یکی از افراد محل داخل می‌شوند که با سر و صدای مردم مجبور به فرار می‌شوند ولی در نتیجه تعقیب مردم محل، دزدان مسلح به چنگ گارنیزیون تخار می‌افتند. در آنجا به مردم گفته می‌شود که بروند و فردا به قومندانی

مراجعه کنند. مردم که فردا به قومندانی می‌روند به آنان گفته می‌شود که چون افراد مذکور از مجاهدین ضابط صاحب نجیب‌خان بوده و سارق نبودند و از طرف شما مردم غلط‌فهمی صورت گرفته بناءً رها گردیدند! و مردم مات و مبهوت و بیچاره برمی‌گردند.

محمدصفدر و صفرمحمد

از جنایت‌ها و فساد قومندان قیوم‌بای

قومندان قیوم‌بای یکی از فیودالان ولایت تخار می‌باشد که در ظلم و آدمکشی شهرت به سزایی دارد. قیوم‌بای در ضمن، فرد معامله‌گر بوده که در جنگ مقاومت ضد روسی هم هیچ‌گاهی برعلیه اشغالگران نه‌جنگیده بلکه سلاح خود را همیشه به طرف مردم و گروپ‌های مخالف خود نشانه گرفته است. در زمان اقتدار وی مردم محل حتی دختران خود را بدون رضایت او نمی‌توانستند به شوهر بدهند مگر اینکه اول حداقل باید یک



تا زمانی که بنیادگرایان این دزدان مال و ناموس مردم ما در حکومت اند، ملیون‌ها دست کماکان به گدایی دراز خواهد بود.

گوسفند چاری در پای او حلال کنند. هزاران جریب زمین قیوم‌بای به وسیله عشر یا بیگاری توسط مردم مظلوم محل زرع، درو و کوبیده و به انبارهای وی سرازیر می‌گردد.

از سیاه‌چاه‌های وی همه خبر اند. او مخالفین خود را در آنها ماه‌ها حبس می‌نمود که اکثراً در همانجا جان می‌دادند. زمانی یکی از قومندانان برجسته خود را به اسم ملامحمدی (که دارای اسب مشهوری بود و آن را چون جان خود دوست می‌داشت) حاضر نشد اسبش را به قیوم بدهد از جمله مخالفین جمعیت محسوب نموده چندین ماه به زندان لژده فرستاده بود.

بعد از سقوط طالبان از پیوند خویشی خود با شورای نظار استفاده نمود و فعلاً در پناه شورای نظار بسر می‌برد.

در زیر به چند نمونه از صدها قتل او توجه کنیم:

● در سال ۱۳۶۴ که مردم از ظلم و ستم وی به جان آمده بودند خواستند شر وی را از سر خودگم کنند مگر او کشته نه بلکه زخمی گردید و ضاربان ناچار فرار می‌نمایند. ولی قیوم چون گرگ زخمی به جان اقارب بدبخت آنان می‌افتد و در یک روز رمضان همان سال بیست‌وچهار نفر را قتل عام نمود که اسمای بعضی شان را به یاد دارم: حسن ولد ارباب‌خدایبردی، اله‌بیردی، ملاحسین ولد حاجی‌خارکش، امان‌اله ولد ملااحمد شانزده ساله، عبدالرحمن ولد عثمان. از فامیل سعید هفت نفر به شمول زن و فرزندان وی. این قربانیان همه از قریه پسته مزار و چرقروق منطقه بهارک ولایت تخار یعنی زادگاه قیوم‌بای بودند.

● در سال ۱۳۷۲ از جمله وارثین قربانیان فوق، شخصی به نام قوت ولد عبدالمجید کوک‌باشی از قریه پسته مزار زمانی که پیاده و بدون سلاح عازم قریه هزارباغ تخار می‌شود، دستگیر گردیده که قرار اظهار شاهدان عینی همان شب توسط محمود برادرزاده قیوم‌بای قطعه قطعه گردید.

● در سال ۱۳۷۱ محمدظاهر ولد بیگ‌نظر یکی دیگر از مخالفین خود را که مصروف کراچی‌کشی در شهر تالقان بود، ربوده و بعد از کوبیدن میخ به مقعدش او را با تبر قصابی نمود.

● در سال ۱۳۶۴ دوست محمد از قریه چپر و فیض‌محمد و کمال‌الدین از غجیرخانه عمبرکوه را قطعه قطعه کرد.

● در سال ۱۳۷۲ بازار نام از قریه آق‌مسجد بهارک را به جرم اینکه سخی خسربره وی از دست قیوم فرار نموده به امر وی کشته شده و خانم پنجاه ساله سخی را به کسی دیگر نکاح نمود و خانم بعد از چند روز فرار و نزد شوهرش می‌رود.

بابه‌مراد

بی‌ناموسی جنایتکاران قوماندان قول‌اردو و قوماندان امنیه تخار

در شب جمعه ۲۰ ثور ۱۳۸۱ واقعه دردآوری بار دیگر روزهای تلخ حکومت جهادی‌ها را به یاد مردم تخار زنده ساخت: شخصی به نام قربان رستاقی باشنده گولایی باغ ذخیره تالقان روز قبل یک مقدار دالر را به افغانی تبادله نموده عازم خانه خود می‌شود. چند جهادی مسلح وی را تعقیب و شب به خانه‌اش رفته و ۵۷۰لک افغانی را می‌برند. اما درین جریان متوجه خانم هجده ساله قربان می‌شوند. جهادی‌های بی‌ناموس می‌خواهند به وی تجاوز نمایند که با مقاومت سرسختانه شوهرش مواجه می‌شوند و جانیان هم با مرمی قربان را هدف گرفته مجروح می‌سازند و باز می‌خواهند به خانم گل حمله نمایند که او هم از خود دفاع می‌نماید که در نتیجه طوری خشم بی‌ناموسان را می‌انگیزد که خود خانم گل را نیز هدف قرار داده و او را از ناحیه گرده مجروح می‌سازند. با وجود این دست از سر وی که حامله هم بود برنداشته او را مورد تجاوز قرار داده و فرار می‌کنند. بعداً همسایه‌ها رسیده زن و شوهر را به شفاخانه انتقال می‌دهند.

قرار بیان خانم گل در شفاخانه به مقامات جنایی تخار او بعد از جراحت شدید دیگر توان مقابله را نداشت و از جمله جانیان متجاوز اولی نصیراحمد فرزند مولوی فیض‌محمد را می‌تواند تشخیص ولی بعد در اثر خونریزی فراوان بی‌هوش می‌شود و دیگر چیزی نفهمید.

به اصطلاح مقامات امنیتی حدود هفده نفر را دستگیر می‌نمایند که بعد از اندک مدت شانزده نفر که واسطه‌های شان قوی بود رها می‌گردند و مجرم اصلی (نصیراحمد) مدتی در حبس می‌ماند. سرانجام داود قوماندان قول‌اردو و مطلب‌بیگ قوماندان امنیه تخار، به ملاقات نصیراحمد جانی و بی‌ناموس به محبس رفته و به وی اطمینان می‌دهند که رها خواهد شد و به این ترتیب جنایتکار مذکور در اوایل ماه سرطان ۸۱ از زندان رها می‌شود.

اسمای پنج نفر دیگر که به جرم خویش اقرار نموده بودند و قبلاً رها گردیده بودند قرار ذیل است:

۱ـ بسم‌اله ولد محمدجان از شهر تالقان
۲ـ فیض‌اله ولد عزیزاله باشنده بابه یادگار مزارشریف
۳ـ اسلام‌الدین ولد کمال‌الدین از ولسوالی فرخار ولایت تخار
۴ـ اسداله ولد غلام‌سخی از گولایی باغ ذخیره تالقان
۵ـ جمعه‌گل ولد نجم‌الدین از شهر کهنه رستاق

ناگفته نباید گذاشت که بی‌ناموسان فوق همه عمال قوماندان داودخان، مطلب‌بیگ‌خان، الحاج‌آغاگل شاروال تخار و قوماندان شمس‌الدین فرخاری می‌باشند.

کابل

ش. م.

اخاذی برادرزاده سیاف

برادرزاده سیاف که ممتازخان نام دارد با ۳۰۰ نفر مسلح مصروف دزدی و راه‌گیری می‌باشد. او با افرادش بعد از نماز شام در مسیر شهر کابل و چوکی‌ارغنده کمین گرفته و موترهای حامل تایر و تلویزیون را توقف داده از هر کدام خواستار بیش از ۱۵۰ لک افغانی باج می‌شوند. اگر دریور پول نداد تمام اموالش ضبط می‌شود.

دریوران موضوع را به بصیرسالنگی قوماندان امنیه شهر کابل عرض نمودند که طبعاً چون متهم برادرزاده سیاف می‌باشد، با بی‌اعتنایی کامل و تمسخر روبرو شدند.

«پدر لعنت»های محقق

رهین وزیر اطلاعات و کلتور در مجلس عالی وزرا علیه محقق شکایت کرده گفت: «افراد مسلح مربوط محقق صاحب دست به قاچاق آثار عتیقه می‌زنند و همه روزه از ساحات دشت‌برچی، قلعه‌شاده، پل‌سرخ و تایمنی شکایات دزدی و زناکاری آنان می‌رسد.»

محقق گفت: «من این پدرلعنت‌ها را چند مرتبه نصحیت کرده‌ام در حدود ۱۲ تن شان را زندانی ساختم ولی اصلاح نمی‌شوند.»

رهین می‌پرسد که آیا محقق خواهرزاده و پسر کاکایش را که سردسته اند زندانی نموده؟ وقتی کرزی دید موضوع به این جا رسید، گفت: «از خود باید شروع کرد.»

اختلافات درونی جنایتکاران

وحیداله سباوون مربوط باند گلبدین بود. وی مدت‌ها قبل از گلبدین جدا شده در خدمت شورای‌نظار در سمت شمال قرار گرفت. او گلبدین را آدم خودخواه و خاین می‌خواند. با اشغال دوباره کابل توسط ائتلاف شمال سباوون به حیث مسئول وزارت مالیه تعیین شد و خانه‌ی را در وزیراکبرخان در اختیارش قرار

بقیه در صفحه (۸۵)



«زنی سیاه پوستم و ستمی را که در سراسر جهان بر زنان می‌رود نیک درک می‌کنم. در ایالت مسیسیپی ایالات متحده امریکا در زمانی زاده شدم که ما زنان سیاه مجبور بودیم از خواهران خود یاری بخواهیم تا صدای حق خواهی خود را بلند کنیم. مبارزه ما برای تساوی حقوق هنوز هم ادامه دارد. بخاطر خود دریابی و التیام روان گداخته‌ام می‌نویسم. بعد از این که به سایت اینترنت شما سری زدم شعری موشح برای "راوا" سرودم. محتویات سایت تان تا عمیقترین ژرفای روحم نفوذ کردند لاکن تنها چیزی که پیشکش می توانم همین کلمات یکدلی اند که روی کاغذ می‌ریزم. می بالم از این که احساساتم شمار را محظوظ گردانید و اسم عاطفی‌ام «امیاس» ولی نام امریکایی ام لینداجونز می‌باشد.»

راوا

R خواهرانم، شرر خیز بادا خشم تان بر سکوت ترس
E مادرانم، خاموش کنید این صداهای ناامیدی را
V رستن از وضعیتی چنین ستیزیست مردافگن
O در جامعه‌یی خود شیفته، که پرورگاه زندگی
L - خاکِ بذر زایش - زهدان‌های زنان خود را برباد می‌دهند
U با خشونتِ بی جای پدران، برادران، پسران
T اشکِ زنان پشتِ پا خورده اقیانوس‌های خونند
I که‌امواج آن ترس مان را، اطاعت جبری مان را
O - به نظامی که قدرتش در خود بینی کور مردانه آنست
N و ظلم مردان را ایزد جهانبان داند - فرو خواهند برد
A برخیزید خواهرانم، مادرانم، دخترانم!
R بر نابود سازی زنان بشورید
Y فریاد برآرید، همه یکجا، همه تنها، سرود آزادی را

A برخیزید ای زنان سراسر جهان
S بخاطر دادخواهی بپا شوید
S بخاطر صلح بپا شوید
O قلب‌های تان را بگشایید و بگذارید چشمان تان ببینند
C که‌پیوند و همسویی نیروی همه‌ی مان زنجیر گسل است
I تندیسه‌های صلح همواره بوده ایم
A هر یک مادری مهر ده، دختری مهر خواه، خواهری مهر ورز
T اکنون‌زیرِ پا - آه‌زین خشم شرر بار
I - زین شرار خشم که ببینیم نوباوه دختران
O محمل بدوش مرگ زودرس بخانهٔ گور می‌روند
N در تغزل بی سرانجام مرگ و زندگی

O که‌ببینیم قربانی در معبدِ مرد، این ایزد جهانبان
F دختران مان را ذبیحِ محرابِ هوسِ پدر

T پیچیده در ژنده پاره‌ها آن چهر گلگون
H پنهان از نظر تا نبینند جهانیان
E کینهٔ‌برهنه و سوزندهٔ مردان حکمران

W بر زنان - این‌سرچشمهٔ حیات -
O آه خواهرانم، مادرانم، دوستانم!
M سوگوار نشستن نه راه نجات دختران ماست از پلشت دیو
E - آن که کاخ افراشته در قلب ویرانی -
N سوگوار نشستن نه راه نجات ملتیست که می آموزد که زن دشمن است!

O مادران ما ذبیح قربانی
F در محراب بادِ سرِ پسر

A برخیزید ای زنان از سراسر جهان
F نیک بنگرید بر حقیقتِ دروغِ ذاتِ مردانگی
G مدعیان عرش خدایی، قاتلین زن زیر نام نامی جهاد
H ابلیسیان دوزخ خاسته با مرام دوزخی
A آماج نگرفته اند جز زنان - آن‌که پرورد در آغوش مهر
N با شیرهٔ جان
I دلبندِ جگر گوشه
S پسران، که بالغ شوند روزی و
T بدرنند این گهوارهٔ زهدان خود، آن گلوی خواهر را!
A برخیزید ای زنان از سراسر جهان و پاره کنید
N این حلقهٔ طناب از گِرد قلب خویش، آزادگر شوید!

کرکسان در «خانه عقاب»

سال ۱۳۷۵ است، روزگاری که باندهای ربانی، سیاف، مسعود، گلبدین، خلیلی، اکبری و دوستم کابل را طبق آرزوی پدران شان جنرال ضیاالحق و جنرال اخترعبدالرحمن می‌سوزانند و مردمش را قصابی می‌کنند؛ وحوش مذکور که خود را با اصرار و افتخار «جهادی» می خوانند، در بسیاری موارد پیش از آن که به خانه‌ها یا عابران هجوم برده جان و مال شان را بگیرند، به زنان جوان، دختران و پسران نوجوان تجاوز می‌کنند؛ موزیم‌ها و کتابخانه‌ها و پوهنتون‌ها و مراکز فرهنگی و تاریخی کاملاً غارت و به خرابه بدل شده اند؛ میهنفروشان جهادی جهت ابراز خصومت حیوانی شان با هنر، حتی قبرهای هنرمندان محبوب مردم را منفجر می‌سازند؛ خنجر خیانت و جنایت و بدذاتی باندهای جهادی بر اهالی کابل آن چنان بی‌رحم و عمیق و گسترده است که حتی چهره رژیم پوشالی و جنایتکار نجیب را نزد آنان سفید می‌گرداند؛ وضع در محشر افغانستان گورستان شده به گونه‌ایست که حتی نماینده خاص ملل متحد نیز زبان به اصطلاح دیپلماتیک را یکسو نهاده و احزاب جهادی را صاف و ساده سردارهای رهزنان خطاب می‌کند. بوی جنایات هولناک جهادی در سراسر گیتی بالاگرفته طوری که آن‌ها را با کوره‌های یهودسوزی نازی‌ها مقایسه می‌کند....

ولی در این شرایط تنها و تنها آن خیلی را که از آن همه بیداد کوچکترین پروایی نبود؛ خیلی که افیون بی‌ننگی و بیشرافتی تا استخوان فرد فردش کار کرده، خیل شاعران و نویسندگان تسلیم‌طلب و خادی ـ جهادی بودند که یا حکومت خون و خیانت و بی‌ناموسی را بر کابل نمی‌دیدند یا اگر می‌دیدند آنقدر خونسرد و بی‌خیال و سرمست از کنارش می‌گذشتند که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده و دلیلی ندارد که کماکان در خمار شعر و شاعری، به دور از زندگی واجتماع و در ماورای افغانستان غرق نبوده و به این ترتیب همانطور که توانستند نواله‌خوار روس‌ها و مزدوران شان باشند، خود را برای دژخیمان اسلامی هم نه فقط بی‌ضرر بلکه غلام خانه‌زاد آنان ثابت سازند.

یکی از مثال‌های فراموش نشدنی، مجلس شاعران وجدان باخته را در مصاحبه «شورشگر کوهستان سوخته آلمان» با پیر و پیشوای شاعران و نویسندگان تسلیم‌طلب و خادی ـ جهادی در شماره اول «راه» دیدیم («پیام زن» شماره ۴۰).

اما آن تف هنوز از روی اینان پاک نشده بود که تف دیگری بر پیشانی شان نشست.

ولی اینبار مجلس شعر و پایکوبی بر جنازه‌های مردم را نه در کابل بلکه در کیان ولایت بغلان برپا کردند. اگر در بزم کابل میدان‌دار فاروق‌فارانی و صبورالله‌سیاهسنگ بودند، در کیان منصورنادری شیرینی بود و مشتی شاعر خادی ـ جهادی به شمول لطیف‌پدرام و ظهوررزمجو همچون مگس‌ها به دورش.

در آن جا فرد شریفی وجود نداشت که گزارش رذالت و خفت «فرهنگی» را بیرون بیاورد. اما خوشبختانه خودگردانندگان از آن فلمی تهیه و به بازار عرضه کرده اند که بجای توضیح بیشتر بهتر است مستقیماً به سراغ فلم برویم.

نوشته‌های فلم «بزم شعر و سخن» بر زمینه‌ای چنان زیبا و سرشار از سرسبزی و گل و بلبل ظاهر می‌شوند که بیننده به هیچوجه گمان نمی‌کند این منظره‌ها از آن افغانستان پامال تبهکاران مذهبی باشند.فقط موزیک مشهور کابل رادیویی (گویا در عرف آنان دکلمه شعر بدون ستار راوی‌شنکر ممکن نبود) و چهره‌های سوخته و فلاکت‌زده و پررنج چند کارگر در این و آن گوشه‌ی این گلزار د... جهنم و گروه مهمانان «امیر» صاحب منطقه است که تردیدی باقی نمی‌گذارد اینجا همان جایگاه معروف سیدمنصورنادری می‌باشد که برای خود عشرتکده‌ای بی‌نظیر درست کرده است. حتی در آن روزها و ماه‌هایی که از زمین و هوا بر کابل آتش و ماتم و تباهی از سوی باندهای جهادی، می‌ریخت، او از تحقق هوس‌هایش باز نه ایستاده و حالا با بادکردن ذره‌ای از ثروت‌ها افسانوی‌اش کاخی در



آقای منصور، عمر این دنیای نوار قیچی کردن‌ها و کف‌زدن‌های مشتی «فرهنگی» بی‌وجدان و تملق برای تان، چقدر کوتاه بود!

هیئت عقاب بنا داشته که شاید هیچ «امیر» افغانستان خوابش را هم نمی‌دید یا از شرم چشم توده‌های تیره‌بخت محل، جرئت بنای آن را به خود نمی‌داد...

لیکن اینک «خانه عقاب» در اوج نوحه و فریاد کابل سوگوار برپاست و سیدمنصورنادری هم به شیوه امیران عیاش و عاطل و باطل قدیم، گروهی از شاعران بی‌مسلک و بدمسلک را در رکابش جمع آورده که ضمن شرکت در گشایش بازیچه فولادی‌اش بنام «خانه عقاب»، برایش مدیحه‌ها به «خوانش» بگیرند تا او کودکانه کیف کند.

گرداننده‌ی بزم، بیچاره‌ایست که نامش را نمی‌دانیم ولی از ظواهرش برمی‌آید که به احتمال قوی ریشش را در یک چنین نمایشات عق‌آور «فرهنگی» برای میهنفروشان پرچمی و خلقی سفید کرده و اکنون هم افتخاری بالاتر از این تصور نمی‌تواند که حنجره‌اش را به حاکم کیان و دژخیمان جهادی سودا نماید. او در معرفی هر نفر کلمه «خوانش» را بکار می‌گیرد و هر یک را به سبک پروگرام فارسی رادیو پاکستان، باصفاتی چون «دانشمند»، «فاضل» وغیره ولی منصورنادری را با این صفات می‌ستاید: «شخصیت فراورن پایگاه ملی، مذهبی، فرهنگی کشور»، «عقاب آزادی و آگاهی» که:

> **در پیشاپیش فرهنگیان به پاسداری بیدریغ از حریم پاک فرهنگ ناب میهن با تمام قامت ایستاده و به آنان دلگرمی و نیرو می‌بخشند که کار ساختمان پیکره آشیانه عقاب نمودار دیگر از انبوه کارکردهای درخشان ایشان در زمینه‌های فرهنگی است و...**

مجلس آغاز می‌شود. اولین سخنران عبدالقیوم بیسد است که تازه دانستیم «سناتور» رژیم نجیب و «رییس هنرهای شورای فرهنگی» دوستم نیز بوده است. او با چنان قلقله و ادایی نطق می‌کند که یک سیب و دو نیم خود ببرک. «رییس هنرها» البته از «سیاست» هم غافل نمی‌ماند:

> **در عصری که در کشور ما جنگ لعنتی قدرت هستی ما را به خاکستر مبدل می‌سازد... در روزهایی که مشعل‌ها را خاموش می‌سازند و مشعلداران را می‌کشند؛ در زمانی که بوم سیاه بدبختی بالهایش را....**

و همه برایش کف می‌زنند.

اما باز هم در آنجا هیچ فرد شرافتمندی نیست که از این هنرمند دست‌آموز شده بپرسد: در عصری که کشور در اشغال تجاوزکاران روسی و سگان پرچمی و خلقی آنان بود و هستی‌اش را به خاکستر مبدل می‌ساختند، کجا تشریف داشتید؟ آن زمان وجدان شما نزد کی گرو بود؟ در آن سال‌ها که لیست کشتار سیزده هزار زندانی را اعلام می‌داشتند، اسیران را در پولیگون‌ها زنده به گور می‌کردند و مبارزان را از هلی‌کوپترها پایین می‌انداختند و سایه مخوف خاد و خادی‌های شرفباخته کابوس شباروزی مردم بود، آیا «بوم سیاه بدبختی» نه بلکه



قیوم بیسد، هنرمند برجسته‌ای که سرکاری و جهادی شد با لطیف پدرام جهادی و شکنجه گر خادی

همای سعادت بالهایش را بر فرازکشور ما گسترده بود؟ آیا در آن روزها بیشترین تعداد «مشعلداران» زندانی کشته شدند یا در روزهای «امارت» جنایتکاران بنیادگرا که شما ننگ چاپلوسی در برابر آنان را دارید؟ اگر شما در آن روزها به میهن و هنر تان خیانت نمی‌کردید، امروز هم از همکاری با خاینان جهادی سرباز می‌زدید تا شأن خود و هنر خود را حفظ کنید ولی حیف که هر دو را خیلی ارزان فروختید. سنگینی ذلت لقب «سناتور» و «رییس هنرهای شورای فرهنگی» رشیددوستم شدن کمتر از طوق لعنت «کارمند شایسته فرهنگ» داکتر نجیب نیست که سر رهنوردزریاب‌ها را تا آخر پیش مردم ما خم نگه خواهد داشت.

سطرهایی به زبان خود تان «تحفه نا چیز، تحفه اخلاص و احساس» شما را به پیشگاه «مرد بزرگ تاریخ کشور»، «جوانمرد فاضل و دانشمند فرهنگی و سخن شناس و هنر دوست جناب محترم خان آقا صاحب» را می‌آوریم تا خوانندگان ما به میزان تنزل سناتوران «شاعر و هنرمند» رژیمی دست نشانده، پی برند:

> **دوباره کرد به شأن و شوکت الموت**
> **درفش‌دار کیانی و داستان عقاب**
> **هزار پته بکن طی که بر مراد رسی**
> **نظر کنی به عقاب و شکوه و شأن‌عقاب**
> **کمال همت «منصور» در جهان خدا**
> **جلال و عظمت دنیای بیکران عقاب**

پرسان عیب نباشد سناتورصاحب، بالاترین مراد حضرتعالی رسیدن به دستبوسی نجیب بود، ربانی یا همین منصورنادری باصفا؟ آیا وضع شما مصداق همان گفته‌ی کریه «هزار کرسی فلک زیر پا» نهادن نیست تا «بوسه بررکاب» فرومایه‌ترین و ناچیزترین افراد بزنید؟ پس از نمایش رییس صاحب شورای فرهنگی گلیم‌جمع‌ها، نوبت

می‌رسد به ماه و اختر تابان انجمن نویسندگان خادی ـ جهادی، لطیف پدرام که حالا البته علاوه بر دریافت جایزه‌ها به عنوان مبارز بزرگ حقوق‌بشر، از طرف گردانندهٔ خوش‌الحان منحیث «دانشمند شناخته شده کشور» نیز به «خوانش» گرفته می‌شود. **اگر از سناتور بپسد ادای**

بیت‌هایی از «عقاب» پرویزناتل‌خانلری

دیده بگشاد و به هر سو نگریست
دید گردش اثری زین‌ها نیست
آنچه بود از همه سو خواری بود
وحشت و نفرت و بیزاری بود
بال برهم زد و برجست از جا
گفت کای یار ببخشای مرا
سال‌ها باش و بدین عیش بساز
تو و مردار، تو و عمر دراز
من نیم در خور این مهمانی
گند و مردار، ترا ارزانی
گر بر اوج فلکم باید مرد
عمر در گند به سر نتوان برد

پرچمی‌اش منزجر کننده است، از دانشمند خادی-جهادی قبل از هر چیز تقلیدش از لهجه ملاهای ایرانی دل بیننده را بالا می‌آورد. اتفاقاً شنیدیم که بوی سخن گفتن وی به پیروی از حاکمان ایرانی در حدی زننده بوده که حتی برخی از ندیمانش نیز مسئله را به او یادآور شده بودند.

«دانشمند» خادی ـ جهادی که می‌داند با مخاطبینی در سطح خودش قلم به مزد، پله‌بین، ناآگاه و حقیر سر و کار دارد، قبل از به «خوانش» گرفتن شعرش می‌گوید: «به فکر من اگر شعر عقاب دانشمند و شاعر بزرگ پرویزخانلری این جا در اختیار من می‌بود ترجیح می‌دادم که بعوض شعر خود شعر عقاب خانلری را بخوانم».

بیچاره خانلری!

شکنجه گر جرئت نام گرفتن از عقاب خانلری را به خود می‌دهد زیرا مطمئن است در آن جمع نانجیبان هیچکس پیدا نخواهد شد که بر او تف انداخته و اعتراض کند که چرا منظومه‌ای بزرگ را که به قول شفیعی‌کدکنی از شعرهایی است که مثل چتری «روی سرت می‌گیری تا از رگبار لجنی که روزگار بر سر و روی آدمیزدان پشنگ می‌کند، خود را محافظت کنی» توهین روا می‌دارد.

«عقاب» خانلری کجا و این محفل زاغان بر موج خون و اشک ملتی زیر ساطور تجاوزکاران مذهبی کجا؟ منظومه خانلری، حکایت برخورد عقاب بلند پرواز و بلند طبع است با زاغی دون همت و مردار خوار. عقاب خانلری مرگ را به آسانی و قاطعیت ترجیح می‌دهد نسبت به زنده ماندن به بهای سقوط در ابتذال و لاشخواری و ادامه زندگی با پستی.

باید به «عقاب» خانلری و امثال آن پناه آورد تا مخصوصاً از رگبار لجن جلادان بنیادگرا و همکاران که به سر و روی مردم ما می‌پرانند در امان ماند. ولی **تنها شکنجه‌گری مانند لطیف‌پدرام می‌تواند از آن شعر فخیم در چنین مجلسی لئیم یاد نموده و به این ترتیب به اثر و سراینده‌اش بدترین اهانت را روا دارد. تردیدی نداریم که اگر خانلری زنده می‌بود و می‌شنید که یک خادی‌جهادی یعنی موجودی کثیف‌تر از ساواکی، از او و شعرش در جمعی پرعفونت نام برده، مجرم را تحت تعقیب قانونی قرار می‌داد تا مبادا سکوتش حمل بر نادیده انگاشتن هرزگی مشتی شعرفروش مزدور شود.**

«دانشمند» طبق معمول دروغی هم تحویل می‌دهد وقتی می‌گوید که اگر شعر عقاب خانلری در اختیارش می‌بود آن را می‌خواند!

مگر او قبلاً از بزم و شرفیابی به حضور «مرد بزرگ تاریخ کشور» اطلاع نداشت و نمی‌توانست «عقاب» خانلری را با خود بیاورد؟ می‌توانست اما نیاورد چراکه مستی کردن در حضور امیرچه و دلقکانی چون خودش با آن شعر ممکن نبود و هرگز نمی‌توانست جای مدیحه‌ی خود وی در «هوای کیانی» برای عقاب کیانی و مگس‌های دور کیانی را بگیرد.*

ضمناً باید «دانشمند» بداند که خلاف اظهار وی که «امیدواریم که در فرصت بعدی این شعر بر یکی از لوح‌ها و سنگ‌های کیان حک شود و دوستانی که بعد از این این جا می‌آیند آن را بخوانند»، اگر این پیکره از سگ‌جنگی‌های جاری در امان ماند و دولتی دموکراتیک در کشور استقرار یابد، در لوحی در کنار آن حک خواهد شد:

«این پیکره توسط سیدمنصور نادری خوش‌گذران، ستمکار و استثمارگر توده‌های اسماعیلیه مذهب ما و در شرایطی که افغانستان در آتش بیداد و بی‌ناموسی خاینان ملی جهادی می‌سوخت، بنا یافت و افتتاح آن هم طی ضیافتی مجلل با شرکت عده‌ای شاعر چاکر امیر برهان‌الدین خون‌آشام که توسط دلال و مامور خفیه‌اش لطیف‌پدرام خادی‌جهادی نمایندگی می‌شد، انجام گرفت.»

بقیه در صفحه (۷۲)

---

*ـ دوباره روشنی آفتاب را بسراییم/ فراز قافله سرود عقاب را بسراییم/ مگر نه روزنه‌ای از سرود باران است؟/ مگر نه قافله‌ای از حضور یاران است؟/ مرید پیر خرابات از الست شده/ هوا هوای کیانی‌ست مست مست شده

«راوا» جان،

کاش فلم را نمی‌دیدم تا از داغی دیگر در قلبم کنار می‌ماندم.

وقتی دوستی «عقاب خیالی» را خواند گفت: «بیگمان "آونگ" کردن‌های شاعرانی معین در شعر شاملو برای خود آنان و نیز جامعه ایران معنایی داشت و نتیجه‌ای. اما "فرهنگیان" وطنی که از لولیدن در پای جنایتکاران جهادی هم شرم نمی‌کنند، پست‌تر و بی‌شخصیت‌تر از آن اند که با صدها این چنین هجویه‌هایی چرت شان خراب شود. و مردم ما ویرانتر و خسته‌تر از آن که شعری در مذمت آن جنایتکاران یا قلمداران آنان صفرای جگر سوخته‌ی شان را بشکند.»

با حرف او کاملاً موافق هستم. با این هم شعر را برای تان فرستادم که اگر خواستید از آن استفاده کنید.

آیا میزان افتخار و دلگرمی‌ام را از این که شعرهایی را برای شما می‌فرستم حدس زده می‌توانید؟

با آرزوی سلامتی، سربلندی و پیروزی‌های تان.

پاغر

عقاب خیالی

بر پای یک کلیشه‌ی بی‌روح و بی‌صدا
بر پای ایستاده‌ی تندیسِ حیله‌ها
در زیر یک عقاب خیالی
بی‌مسلکان روز
بر ریش تار، تاره‌ی تاریخ لحظه‌ها
تفخنده می‌زنند
بر دست زردکاره‌ی فرعون کاغذین
«منصور» پاگلین
با اشتهای کور
صد بوسه می‌زنند
دریوزگان دلقک چخ کرده‌ی روزگار
غثیانیان عق زده‌ی سال‌های سال
یک مشت بی‌غرور
«پدرام» تا «ظهور»
تا مرفق از میانه‌ی استخر خون خلق
با دسته‌ی قلاب
بر پشت واژه‌های جفاکیشِ بیشرار
«دستی به جام باده» و دستی به حلق شعر
چند ریزه‌خوار پیر
(تف بر جبین شان)
صد حلقه می‌زنند
این خونِ دره است که در جام‌ها روان
شریان سر بریده‌ی فرزند صخره ران
بر دست خونمرده‌ی آل کیانیان
اینان که روز دی
اندر قمار روز
سودای مام میهن ما را زدند
باد
بر چکمه‌های اردوی خونریزیانِ دهر
با اشتهای کور
صد بوسه می‌زدند
بر پای ناستوده‌ی سرد کلیشه‌ها
در سایه روشنان، سخن، شعر
یا کلام
با خونچکان جام
روح کثیف کرکسی، کفتاروار خویش
در پشت یک نمای زمینگیر بی‌قرار
تقدیس بی‌نجابت تزویر سر کنند
خونی ز حلق شعر، خونی ز حلق عشق
ریزند و
ذرات پر گناهه‌ی تن توش خویش را

•••

آلوده‌تر کنند
این روز رفتنی است
روزی رسیدنیست
کان قوغ‌ها
که از تن برزیگران فقر
بر شعله‌های برزخ منصور سوختند
جشنی بپا کنند
وین یقه‌ها به دکمه‌ی صد دار در شوند
در پای سرخ پاغر جبر زمان ما
دستی به سر شوند
در شط پر شراره مواج انتقام
در خون تر شوند
در خون تر شوند

پاغر ثور ۱۳۷۷

نامه سرگشاده به فعالین «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)

دوستان گرامی از دور دستتان را می‌فشارم و برایتان در شرایط پرتلاطم کنونی آرزوی موفقیت و پیشروی می‌کنم.

نیاز به نوشتن این نامه از آنجا ضروری شد که در سخنرانی روز دوشنبه ۱۷ دسامبر یکی از فعالین «راوا» در شهر کلن آلمان شرکت کرده و مسائلی مهم به دلیل کمبود وقت و عدم امکان جدل، در کنفرانس بی پاسخ ماند که ضروری میدانم آنرا بویژه در شرایط حساس امروزی با شما در میان گذارم.

من بعنوان یکی از فعالین جنبش برابری طلبانه زنان، امروز که خوشبختانه توجه‌ها به مسئله زنان در افغانستان جلب شده و باز خوشبختانه سازمان شما نیز در مرکز این توجهات قرار گرفته، ضروری میدانم مسائلی را که بنظر خودم در شرایط امروز حیاتی است، با فعالین «راوا» در میان بگذارم.

موفقیت جنبش زنان در افغانستان، ایران و الجزایر و دیگر کشورهای اسلام زده بهم ربط دارد و شما حتما می‌پذیرید که هر نوع پیشروی و یا عقب‌نشینی در یک بخش؛ مستقیما به بخشهای دیگر تسری می‌یابد.

امروز که معضل زنان در افغانستان در صدر توجه عمومی است، باید از این فرصت استفاده کرد و در عین حال هم در مورد علت و ریشه معضلات زنان در کشوهای اسلام زده و هم در مورد راه حل این معضلات به مردم در سراسر دنیا اطلاعات صحیح داده و کمک کرد تا یک همبستگی وسیع و پر قدرت بین‌المللی با میلیونها زن در کشورهای اسلام زده ایجاد شود.

صورت مسئله برای همه ما فعالین جنبش زنان از کشورهای اسلام زده علی‌الاصول اینست که میلیونها زن در این جغرافیا بدلیل جنسیت از بسیاری از حقوق اجتماعی، سیاسی؛ اقتصادی و فردی خود محرومند دولتهای اسلامی و یا باندهای تروریست اسلامی برای اجرای قوانین و نرمهای اسلامی با خشونت تمام بر علیه مقاومتهای زنان در این کشورها دست به اسلحه برده و هزاران زن را تا کنون قربانی نموده اند. پس یک مسئله وجود اسلام سیاسی و اسلام در قدرت است که با تصویب قوانین ضد زن و با اتکا به ترور و سرکوب و خشونت بی‌نظیر بر سر زنان آنچه را که در افغانستان شاهدیم آورده و یا آنچه راکه در ایران و الجزایر و سودان و عربستان وغیره دیده ایم، آورده اند. نماینده شما و کلا سازمان شما همواره از نقد فوندامانتاریسم حرف میزند و نه اسلام سیاسی و اسلام در قدرت. بنیادگرایی اسلامی فرمولی است که غرب کشف کرد و به دهانها انداخت تا اگر نفرت از اسلام سیاسی اوج گرفت برای نگهداشتن دخالت اسلام و مذهب در زندگی مردم و برای ساکت نگهداشتن مردم و مقابله با جریانات سکولار و رادیکال کماکان از این توبره استفاده کند. امروز بویژه بحث تئوریک در این زمینه لازم نیست که اهداف پشت؛ تقسیم اسلام به خوب و بد را بشناسیم. تقسیم اسلام به بد و خوب و بنیادگرا و سنجیده کمک می‌کند که مجاهدین افغان راامروز و بعد از فروپاشی طالبان در قدرت آینده افغانستان شریک کنند و از حکومت آتی افغانستان انتظار اجرای اسلام سنجیده و غیر بنیادگرا را داشته باشند. آیا کافی نیست که در افغانستان با اینهمه درد و رنج و محنت پرونده دخالت اسلام و مذهب از هر نوعش در حکومت بسته شود و جدایی مذهب از دولت اعلام شود. شما با قبول این تز عملا دفاعی در مقابل آشی که این بار غرب در افغانستان می‌پزد ندارید. سیاست رسمی غرب این بار دفاع از بخش به اصطلاح «غیربنیادگرای» اسلامیستهاست. و این فرمول من در آوردی و قابل تفسیر به نفع سیاستهای روز، دقیقا برای روز مبادایی همچون امروز افغانستان کشف شده و عملا به درد این روز میخورد. بحث من این است که فعالین جنبش برابری طلبانه زنان نباید در این دام خود راگرفتار کنند.

نکته دیگر استراتژی جنبش زنان در شرایط فعلی در افغانستان است. بنظر من یک نکته محوری در اوضاع امروز افغانستان پافشاری بر اعلام جدایی مذهب از دولت و لغو تمام قوانین اسلامی است. جنگ و نبرد بعدی ما در افغانستان در این سنگر ادامه خواهد یافت که صاحبان قدرت از تند روی و رادیکالیسم انتقاد خواهند کرد، (همچنان که «سیماسمر» یکی از زنان کابینه موقت در اولین مصاحبه رادیویی خود با بی‌بی‌سی از مقابله خود با تندروی و رادیکالیسم حرف زد)، و با تن دادن به برخی تغییرات جزیی، از لغو قوانین اسلامی و اعلام قوانین مترقی طفره خواهند رفت. اما تغییر در قوانین سنگری است که پیشروی ما در افغانستان را تضمین و تامین خواهد کرد. در اینجا بحث بر سر اعتقاد قلبی به یک تز خوب و مترقی نیست، بلکه اعلام این تز بعنوان یک سنگر مهم مبارزه و بخشی از استراتژی جنبش زنان در شرایط کنونی در افغانستان است.

«شهلا» سخنرانی که نمایندگی «راوا» را میکرد از همبستگی بین‌المللی با راوا حرف زد و در پاسخ به سوال چگونگی این اعلام همبستگی اساساً به کمکهای مالی و جمع آوری و ارسال این کمکها اشاره کرد.

بنظر من در شرایط کنونی که توجه عمومی و بویژه توجه سازمانهای مدافع حقوق انسانی به مسئله زنان در افغانستان جلب شده است، اتفاقا فقط از طریق اعلام یک استراتژی معین، میتوان از نیروهای دیگر انتظار همبستگی وسیع و موثر را داشت. استراتژی که سر فصل‌های اساسی آن شامل اعلام جدایی مذهب از دولت و اعلام لغو قوانین اسلامی و قوانین آپارتاید جنسی در افغانستان از جمله و بویژه لغو حجاب اجباری و لغو قوانین مجازات اسلامی و اعلام قوانین مترقی و مدرن به نفع زنان است. درخواست کمک مالی اگر چه بسیار حیاتی است اما در شرایط فعلی ناکافی است.

در مورد همبستگی بین‌المللی باید توجه کرد که جنبش مدافع حقوق زنان و مدافع حقوق انسانی که اکنون در اروپا و امریکا و دیگر کشورها

بقیه در صفحه (۸۴)

پاسخ به نامه سرگشاده‌ی مینااحدی عضو رهبری «حزب کمونیست کارگری ایران» به «راوا»

دوست ارجمند میناحدی،

از حسن نظر تان نسبت به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» سپاسگزاریم ولی کاش نامه‌ای از شما ماهها و سال‌ها قبل از ۱۱ سپتامبر می‌داشتیم، ماه‌ها و سال‌هایی که زنان افغانستان در منگنه شکنجه جنایتکاران «ائتلاف شمال» و بعد طالبان روحاً و جسماً شقه شقه می‌شدند ولی فریاد شان به هیچ جایی نمی‌رسید چون مصلحت غرب و ماشین عظیم رسانه‌های آن چنان اقتضا می‌کرد. بلی، ایکاش نامه‌ای حاکی از همدردی و همدلی شما با زنان و مردم افغانستان بطور کلی، خیلی پیشتر از غوغای ۱۱ سپتامبر و بعد از آن نگاشته می‌شد زیرا شما و حزب شما را مدعی شناکردن خلاف جریان و ضد مرتجعان و حامیان بین‌المللی آنان می‌شناسیم.

برای ما شگفت‌آور نبود که بعد از ۱۱ سپتامبر از هزاران زن و مرد امریکایی، کانادایی و اروپایی نامه دریافت می‌کردیم که در آن‌ها اظهار می‌داشتند اول بار است که نام افغانستان را شنیده و از وضع هولناک زنان آن با خبر شده اند و ارسال این گونه نامه‌ها هنوز ادامه دارد هر چند به میزانی کمتر. لیکن نامه سرگشاده‌ی شما اندکی دیر بنظر می‌آید دوست عزیز. شما افغانستان و فاجعه بر زنان این کشور را خوب می‌شناختید و با ما هم آشنا بودید.

انتظار ما از دوستان ایرانی وابسته به جنبش برابری طلبانه زنان، فراتر از آن بود و هست که در موج بی‌سابقه فرستادن ایمیل به «راوا»، نامه یا نامه‌هایی هم از آنان انتشار یابد. و باز هم جای مکث و حتی تأسف است که نامه سرگشاده از فردی است متعلق به همان حزب که ما با نماینده‌اش آقای فرهادبشارت چند سال پیش بحثی داشتیم و حال از موضع نویسنده نامه در مورد آن بحث و بخصوص مسئله دفتر و دیوان ساختن توسط حزب کمونیست کارگری ایران برای افغانستان آگاه نیستیم تا شاید بر موضوع‌های خیلی اساسی تر تمرکز می‌دادیم.

باری، عجالتاً برخورد به چند نکته نامه شما را لازم می‌دانیم.

ما هم معتقدیم که موقعیت جنبش زنان در کشورهای اسلامی بهم ربط دارد. اما بلافاصله باید اضافه کرد که این هرگز به آن معنا نیست که جنبش‌های مختلف را عاری از مشخصاتی دانست که فقط بر پایه آن‌ها و با حرکت از آن‌هاست که امکان به پیش بردن و به پیروزی رسیدن یک جنبش معین، تحقق‌پذیر خواهد بود. این اساسی است ولی تاثیر و عدم تاثیر کاریک جنبش بر جنبش‌های دیگر فرعی.

«راوا» از ابتداء تا حال «علت و ریشه معضلات زنان در کشورهای اسلام‌زده» را نه خود دین بلکه نفوذ و سلطه‌ی بنیادگرایان و نبود دموکراسی سکیولاریستی در این کشورها دانسته است.

ما معتقد نیستیم که رهایی زنان منوط به مبارزه‌ای ضد مذهبی تا به آخر تا به رخت بربستن مذهب از جوامع بشری می‌باشد. اظهارات ضد دینی این و آن گروه به اصطلاح چپ افغانی که با تقلیدی خام و میمون‌وار از حزب شما به عمل می‌آرند جزکنار رفتن از مبارزه اصلی و عملی بر ضد جنایتکاران بنیادگرا و حامیان جهانی آنان چیزی ارزیابی شده نمی‌تواند. وقتی اینان به شیوه حزب کمونیست کارگری عکس‌های تمام قد خود را در دسترس دشمن قرار دهند، استعفای علنی و قطعی شان را از مبارزه‌ای صادقانه و جدی اعلام خواهند داشت.

منظور ما از بنیادگرایی همان اسلام سیاسی است چه در قدرت باشد چه در تقلا برای قدرت. ما با اسلامی که به بنیادگرایی و تروریزم و اختناق نگراییده، به اسلام توده‌ها به دیده دشمن مردم و ترقی نمی‌نگریم. مثلاً جنبش‌های زنان در ترکیه، مراکش، الجزایر، مصر و... با ارتجاع و تروریزم باندهای بنیادگرا مواجه است و نه اسلام بطور کلی اسلام توده‌ها. اما مبارزه زنان در برابر دولت‌های حاکم در کشورهای مذکور به علت فاشیزم و اختناق و دموکراسی‌ستیزی یا زن‌ستیزی مذهبی یا غیرمذهبی آن‌هاست.

شکی نیست که باندهای بنیادگرای افغانی توسط غرب ساخته و سپس تجهیز و حتی به قدرت رسانده شدند و بعد هم که سگ‌جنگی بین آن‌ها شدت یافت برادران وحشی‌تر و بی‌شاخ و دم‌تر شان ـ طالبان ـ را روی صحنه آوردند و زمانی که بوی آنان هم دنیا را فرا گرفت مجدداً جنایتکاران شکست خورده و رسوای قدیمی را در کابل نصب کردند. این بازی چنانچه شاهد بودیم آنقدر دراماتیک و در شرایط و فرصتی ویژه و کوتاه انجام گرفت که غرب نه می‌توانست و نه نیازی به «کار تئوریک» و شناساندن اسلام خوب و بد و... داشت. غرب می‌دانست که باندهای «ائتلاف شمال» بیشتر از آن خونپر و متعفن هستند که اطلاق چیزی «خوب» برای آن کارگر افتد. ضعف شدید نیروهای طرفدار دموکراسی کشور دست غرب را در هرگونه دخالت دلخواهش در افغانستان باز گذاشت و نه کاربرد آش تازه‌ی آن برای افغانستان. می‌توان گفت که تجربه حکومت جنایتکاران جهادی و طالبان و تجربه جمهوری اسلامی ایران، چنین آش‌هایی را حتی در افغانستان بی‌نهایت عقب‌مانده‌ی ما هم ترشیده و فاسد و کارناساز نموده است. وضع در افغانستان تیره‌بخت ما طوریست که امریکا و متحدانش با آن که نمی‌توانند «ائتلاف شمال» را لیبرال و «مسلمانان سنجیده و غیربنیادگرا» بخوانند، آن را استعمال و بر مردم ما تحمیل کرده اند.

«راوا» همواره بر ضرورت برقراری دموکراسی سکیولار در افغانستان پافشاری ورزیده است.

«راوا» همواره به عنوان سازمانی ضد بنیادگرا و طرفدار دموکراسی خواستار کمک مالی شده است. کمک مالی برای سازمانِ از چهار سو در محاصره و محروم از هرگونه کمک دولتی و سازمان‌های غیر دولتی جهانی، حیاتی است و کمک مادی از سوی آنانی که مستعد اند، بهترین تجسم همبستگی شان با «راوا» می‌باشد. نوشتن یا گفتن حرف‌های زیبا و صدور بیانیه‌های متعدد از سوی منابع دارای امکانات در پشتیبانی از تنها سازمان ضد بنیادگرای زنان در افغانستان به هیچ درد نخورده و نخواهد خورد.

درست است که امروز توجه به «راوا» زیاد شده است. ولی نباید اجازه داد این وضع ما را به توهم نسبت به جنایتکاران بنیادگرا و سازشکاران با آنان دچار سازد. «راوا» به مثابه مخالف آشتی‌ناپذیر «ائتلاف شمال»، خلاف آرزوی خیرخواهانه بسیاری از طرفدارانش در سراسر دنیا، حاضر نخواهد بود اصول مبارزه مخفی را زیر پا گذاشته و در نمایش‌های عوامفریبانه‌ی بنیادگرایان شرکت جسته و آگاهانه و ناآگاهانه به آنان اعتبار بخشد.

البته باید از فرصت‌ها و از تضادها بین دشمن با مناسب‌ترین اشکال استفاده کرد. اما نباید از یاد برد که دشمن ما قسم‌خورده و جنایت‌پیشه و مسلح است و افغانستان بنیادگرازده‌ترین، عقب‌نگهداشته‌ترین، پست‌ترین و زن‌ستیزترین سرزمین عالم به شمار می‌رود.

مینا جان احدی، اگر منظور تان از جمله «نه به عنوان سازمانی بدون چهره بلکه با معرفی چهره‌های متعدد و... در وسط صحنه سیاسی در افغانستان و در مقابل چشم جهانیان ظاهر شد» عبارت باشد از چپ و راست چاپ عکس‌های مسئولان «راوا» با سجل و سوانح شان در نشریات، علی‌العجاله ما را از این کار معاف دارید که در وضعیت کنونی بس مردود و مضحک خواهد بود. ما اگر به این کار دست بزنیم، نه صرفاً مبارزان جدی بلکه حتی مردم عادی کوچه و بازار، بی‌درنگ آن را زمینه سازی «راوا» برای فرار و اقامت در غرب و کنار رفتن از پیکار در داخل کشور تلقی خواهند کرد نه چیز دیگر.

به باور ما، شما یا هر فرد و سازمان ذیعلاقه در ارائه «تز»هایی برای کار ما در شرایط افغانستان که ویژه گی‌های مطلقاً منحصر به فردش را دارد، بدون تردید مرتکب اشتباه خواهید شد بخصوص اگر قضیه صورت مداخله گرانه به خود بگیرد. اما با شیوه‌هایی که یادآور شدیم جز تحکیم دوستی و هماهنگی، جایی برای مداخله و «پدرسالاری» وجود نخواهد داشت.

مشخصاً در ارتباط با چگونگی تحقق همبستگی حزب شما و سایر تشکلات ایرانی با «راوا» می‌خواهیم به موارد ذیل اشاره نماییم. طبعاً هر کدام از این‌ها را اگر نوعی مداخله در امور تان تشخیص دادید بلافاصله اطلاع دهید تا آن را تصحیح کنیم. در مورد نادرست بودن مداخله در شماره ۴۵ «پیام زن» در مطلب «زورکم‌وقهربسیار یک سوپر انقلابی» نظرات خود را بیان داشته ایم که تکرار آن‌ها را لازم نمی‌بینیم.

ـ سازمان‌های مترقی ایرانی عموماً در برخورد به مسایل افغانستان آنطور که باید فعال نیستند. یک نگاه سرسری نشان خواهد داد که «پیام زن» با وصف محدودیت‌ها و دشواری‌های بیشمار به میزان قابل توجهی به رژیم ایران و مسایل مربوط به آن کشور علاقه گرفته است.☆

لیکن آیا نشریه‌ای ایرانی را سراغ دارید که به اندازه حتی نیم آنچه ما آورده‌ایم، راجع به افغانستان گفته باشد؟

ـ برخی از سازمان‌های ایرانی از سر بی‌خبری یا دست و پا کردن حزب و سازمان «برادر» به هر خس و خاشاکی رو می‌آورند؛ با افرادی غیرجدی، گریختگی یا حتی مشکوک و خاین و مختلس این و آن سازمان افغانی به عنوان نمایندگان «پرولتاریای افغانستان» مصاحبه انجام داده، پیام‌های تبریک وغیره تعاطی می‌کنند و ازین قبیل که قبل از همه جدیت و وقار خود آن سازمان‌های ایرانی را زیر سوال می‌برد. جالب است که تمامی آن سازمان‌ها و افراد افغانی را که احزاب معین ایرانی زیر پر و بال خود قرار می‌دهند، به طرزی بیمارگونه ضد «راوا» بوده و از تبلیغات پست علیه آن خسته نمی‌شوند. این کار نه تنها هیچ قرابتی با همبستگی بین‌المللی ندارد بلکه این امر بزرگ را به ابتذال کشیده و نیل به آن را با اشکال مواجه خواهد ساخت. متأسفانه حزب کمونیست کارگری خود قیمومت کسانی را به عهده گرفته که علاوه برلکه‌های دیگر،لکه‌زدن‌مقداری پول و دارایی «راوا» را هم در پیشانی دارند.

ـ«نبرد خلق»، نامه و شعری از مریدان احمدشاه مسعود و برادرش را با افتخار انتشار می‌دهد ولی متأسفانه هیچ نشریه‌ای از آن اظهار انزجار ننموده و به افشای آن نمی‌پردازد.

ـ گزارش‌های «راوا» از افغانستان یا خبر تظاهرات و دیگر اکسیون‌های آن در پاکستان بطوری وسیع و مستمر در هیچ نشریه ایرانی بازتاب نمی‌یابد. نشریه‌ای موسوم به «ایران پست» در این راه قدم

بقیه در صفحه (۷۵)

☆ـ پاره‌ای از این عنوان‌ها به فارسی و پشتو:

در ایران «کسی می‌آید»!، داستان کوتاه «مهریه»، بزرگ علوی، نویسنده‌ی بزرگی که در آخر بیمقدار شد، رژیم ایران باقرمؤمنی را هم محکوم به مرگ کرد، ارتش جمهوری‌خواه ایرلند، رژیم تروریستی ایران را جواب می‌دهد، خیرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه‌گری رژیم ایران؟رژیم ایران تماشاگران فوتبال را هم «اسلامی» می‌سازد، خود سوزی همادارابی لگد دیگری بر پوزه‌ی جمهوری اسلامی، بر زنان در ایران چه می‌گذرد، د ایران د اسلامی جمهوری د ویروونکو بندیخانو حخه یوه خاطره، د دینی توپیر جوله، امیر انتظامی «زه له هیچا حخه بخسنه نه غوارم»، آیا د ایران رژیم فرج‌سرکوهی وژنی، مونر د ایران د آزادی غوستونکو لیکوالانو ملاتر کوو.

صفی.ن ـ آلمان

قوله‌ای از گور

مصاحبه‌های مطبوعاتی شهنوازتنی

طوریکه «پیام زن» به درستی و متداوماً نوشته است منظور از سه دهه شغالی شدن کشور بیشتر عبارت بوده از خونخواری و لجام گسیختگی طالبی و جهادی که هر چه دل پلید شان می‌خواست می‌کردند و هیچکس را جرئت اعتراض نبود.

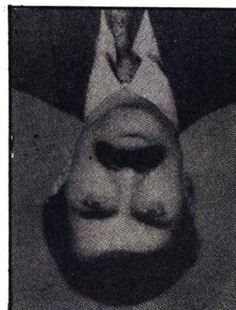
اما جنبه دیگر شغالی شدن افغانستان واژگون بخت ما در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی و مطبوعاتی است. در قلمرو فرهنگی دیده‌ایم که چگونه شکنجه‌گران خادی ـ جهادی و تسلیم‌طلبان بر صحنه سیادت دارند و سر یا دم مطبوعات چاپ داخل یا خارج به استثنای چند تا، پیش این و یا آن باند بنیادگرا بود و هست و یا آنقدر مملو از مطالب خنثی، بی جبهه، بی مسلک، بی اهمیت و مبتذل اند که عملاً آبی است به آسیاب نشریات فاشیست‌های مذهبی.

ولی جنبه سومی شغالی شدن کشور فاجعه‌ها، اظهار نظرهای به اصطلاح سیاسی از سوی کسانی است که تصور می‌شد به علت جنایت‌ها و خیانت‌های بیشمار خود یا مخدومان شان دیگر مردم ما از بوی گفتار یا کردار آنان آزار نخواهد دید.

مثلاً یک زمان دیدیم که داکتر اسداله حبیب سراینده ترانه فناناپذیر «ای خوشا از انقلاب ثور بودن» چگونه در نقش آدمی که گویی از پدر پدر تحصیل و شغل روانکاوی و روانشناختی داشته باشد به مهاجران سیاهروز ما:

> **تنها یک راه را انتخاب نکنیم. راه‌های متعدد را در نظر بگیریم. و چشم بسته در شرایط قرار نگیریم.**
>
> **یک نوع بی‌باوری نسبت به توانمندی خود، نسبت به فردا و یک نوع شک و تردید و تشویش گریبانگیر هر یک از اعضای خانواده شده. جستجو در هر حال انگیزه‌ای بزرگ برای امیدوار بودن است.**

داکترعسکر موسوی غیر از افراز قومپرستی تهوع‌آور به شیوه رهبران جنایتکارش مزاری و خلیلی، مسایل اساسی جامعه را در حد بگو مگوهای خانوادگیش نگریسته و «برادران جهادی» غیر هزاره‌اش را «به مرگ می‌گیرد که به تب راضی شوند»!


شهنوازتنی

اسحق نگارگر و لطیف پدرام که در حمله به «پیام زن» تنبان شان را دریدند!

داکتر خلیل‌الله هاشمیان در «آئینه افغانستان» که گلبدین را بنابر سلیقه خاصش «حکمتغار» می‌نامد* با تبلیغ برای طالبان «مظلوم» و «ساده» و «بی‌آلایش» خواندن آنان، آبرویش را نزد روشنفکران آزادیخواه ما برباد داد.

رهنوردزریاب عرض تسلیمی و تملقش را به گلبدین از طریق تروریست مشهور داکتر حلیم تنویر، انتقال می‌دهد. و...

به این نمونه‌ها اکتفا می‌کنم چراکه شاید هیچ «فرهنگی» مهم وابسته یا سازشکار وطنی باقی نمانده باشد که در برابر منشور شفاف «پیام زن» قرار نگرفته و داغ‌های حک شده در پیشانی آنان چه از نظر سیاسی، ادبی یا اجتماعی به شیوه‌ای مستدل، بی‌ملاحظه و به دور از هرگونه کاسبکاری‌های مرسوم بین روشنفکران مرتد یا لفاظ و بی‌عمل افشا نشده باشد و چهره‌های آنان برای خوانندگان «پیام زن» کاملاً آشنا نباشد.

چندی قبل اکثریت مردان و زنانی حاضر در مجلسی در هامبورگ معتقد بودند که کسانی از «جامعه فرهنگی» ما خود شان کاری کردند که قبرستانی شده برای شان که تا فرق در آن فرو روند و **کسانی هم (مانند اکرم‌عثمان، حسین‌فخری، رهنوردزریاب، سمیع‌حامد و نوپاهایی مثل سرور آذرخش و...) که تصور می‌کردند بیشتر از آن «نامدار» و «تثبیت» اند که کسی جرئت نماید بگوید بالای چشم شان ابروست، توسط «پیام زن» آنچنان بی‌یال و دم شدند که اگر اندک غیرتی می‌داشتند، قلم و کاغذ را بوسیده و برای همیشه از نوشتن برای جنایتکاران بنیادگرا یا خنثی نویسی وداع می‌کردند.**

اما چنین نیست و شاید همانطوری که جلادان طالبی و جهادی هیچگاه به دلخواه خود ساطور را برزمین نخواهند نهاد، مرگ نهایی دلالان «ادبی» آنان نیز بسته به سرنوشت رهبران تبهکار شان خواهد بود.

در این میان یکی از متعفن‌ترین اجساد، شهنوازتنی می‌باشد که معلوم نیست به اشاره آی‌اس‌آی یا به زور پول، در دو سه سال اخیر هر چند وقت بعد سر از گور بلند نموده تا مبادا ضرورت استعمال وجود مغتنمش احساس شود ولی از یادها رفته باشد! و چه موقع‌شناسی بهتر از این زیراکه امروز ورود کلیه خاینان و جنایتکاران پوشالی و جهادی در دولت موقت آزاد است.

این میهنفروش تا حال چندین مصاحبه انجام داده است و اکثراً با چاپ عکسش با طبعاً نکتایی و آخرین مود دریشی تا نکند از عبداله‌خان «وزیر خارجه» و یونس خان قانونی «وزیر داخله» و مخصوصاً گلها به روی خوانندگان «فیلدمارشال» فهیم‌خان با آن پیک کلاه هیتلری‌اش پس بماند، چراکه دنیا بسیار تغییر کرده و ممکن بتوان عده‌ای را با همین «طرز خرام» فریفت و ماهیت خود راکتمان نمود.

---

*ـ البته موضع ضد گلبدین خاین و باندش از سوی «آئینه افغانستان» مورد تأیید ماست.

پیش از این روشن بود که شهنوازخان تنی دو سوراخ عمده در شخصیتش دارد ۱) از سران میهنفروش خلقی بودن و ۲) که سوراخ کلانترش را می‌سازد، کودتا علیه نجیب در همدستی با گلبدین.

لیکن سوراخ سومی‌اش تازه آشکار می‌شود: دفاع از طالبان. او در مصاحبه‌ای با روزنامه («ستیتس من» ۸ نوامبر ۲۰۰۱) برای آن که نسبت به «آی‌اس‌آی» که او را اجیر کرده نمک‌حرامی نشان نداده باشد اظهار می‌دارد:

تداوم درگیری گروههای جهادی افغانستان بین هم بود که موجب پیدایش طالبان گشت.

این فکر کاملاً غلط است که طالبان آفریده "آی‌اس‌آی" می‌باشد

ولی میهنفروش از یاد می‌برد که حالا هر کودک افغانستان و حتی پاکستان هم می‌داند که کلیه گروههای بنیادگرای جهادی و طالبان دستپخت «آی‌اس‌آی»بوده است. این نکته را حتی جنرال مشرف هم اخیراً تأیید کرده گفت که جنرال نصیراله بابر طالبان را «بچه‌های ما» می‌خواند.

و فرض کنیم صاحب طالبان «آی‌اس‌آی» نمی‌بود مگر از تعفن و بهیمیت آنان چیزی کم می‌شود؟ و مثلاً حالا که ناف بسیاری از گروههای «اتحاد شمال» از ناف «آی‌اس‌آی» کنده شده و به دولت‌های دیگر وصل است، آیا به آن جنایتکاران اعتباری می‌بخشد؟ و یا واقعیت خود وی و سران پرچمی و خلقی که پس از اضمحلال شوروی یتیم شدند و دیگر «کی‌جی‌بی»ای را پشت سر ندارند، آیا از وزن خیانت‌ها و جنایت‌های شان می‌کاهد؟

سپس با طالبان مسلمان‌شناسانه(!) «پشتونوالی» سر می‌دهد:

من طالبان را مسلمانان واقعی و حکامی نیک می‌دانم که البته کاستی‌هایی در شیوه حکومت شان وجود دارد که به موجب آنها در عرصه جهانی تجرید شده و با بحران جاری مواجه اند.

در اینجا وی درست مانند اسحق نگارگر، داکتر خلیل اله هاشمیان، نبی مصداق و سایر روشنفکران بیشرمی که به خدمت طالبان درآمدند، خون و چرک و کثافت را از روی طالبان لیسیده و آنان را «رهبران صادق» تاریخ افغانستان می‌خوانند که از تمام نشانه‌های انسانی و فرهنگی عصر ما برخوردار اند و فقط در مواردی «کاستی‌ها»یی دارند!

معلوم نیست این روشنفکران ریاکار چرا گاهگاهی از این «کاستی‌ها» و «سختگیری»های طالبان نام می‌برند. آیا دولتی بدون این و آن «کاستی‌ها»ی معین در دنیا وجود دارد؟ نوکران روشنفکر طالبان برای «مود و فیشن» روزگار بوده که از این نوع «نازک»ها در ارزیابی «حکام نیک» و «متدین» خود به خرج می‌دهند ورنه اگر فرصت می‌یافتند رژیم طالبان را با مثلاً رژیم‌های کشورهای اسکندناوی مقایسه نموده و به یقین نتیجه می‌گرفتند که رژیم طالبان بهتر و پیشرفته‌تر از آنها است به اضافه این که مسلمان اند و آن کشورها کافر!

و به خاطر آن که پیوندش را با وحوش طالبی محکم‌بندی نموده باشد اظهار می‌دارد:

من هرگز علیه طالبان نخواهم جنگید اما اگر دولت کنونی افغانستان از من دعوت کرده و شرایط معین ما را بپذیرد حاضر خواهم بود نه بعنوان یک قوماندان بلکه به عنوان یک سپاهی برای دفاع از کشور بجنگم. برای آنان (طالبان) لازمست با جمیع افغان‌ها تماس گرفته و از آنان بخواهند تا در این لحظه حساس به وطن شان برگردند.

کدام احمق گفته که میهنفروشی که از خیانت و رذالت همدستی با گلبدین عار نکند، علیه طالبان می‌جنگد؟ جنگیدن علیه طالبان برای چه، به خاطر کدام وجدان، کدام اصول، کدام آگاهی، کدام نجابت سیاسی و کدام حس وطندوستی؟

و باز هم کی منکر خواهد بود که با توجه به «شخصیت»اش شهنوازخان‌تنی حاضر نخواهد بود در قطار چرس و چلم پرکن‌ها، پیش ملاعمر و اسامه زانو زند. مگر کم خلقی‌ها برای طالبان پادوی کرده اند؟

حالا همه‌ی مردم افغانستان می‌دانند: اکثر خلقی‌ها از طالبان بودند و طالبان از خلقی‌ها همانطوری که پرچمی‌ها از «اتحاد شمال» و آنان از پرچمی‌ها.

روشن است که اگر بربرهای طالبی اندکی وقت کمایی می‌کردند این وزیر دفاع پوشالی با بدرقه «آی‌اس‌آی» پایکوبان به سوی طالبان و اسامه می‌شتافت تا در سپاه اسامه و سگان وطنی او به «دفاع» از کشوری برخیزد که در تمام عمر سیاسی‌اش به آن خیانت ورزیده است!

براستی که وقتی یک فرد در لجن سرکردگی باندی میهنفروش و جنایتکار فرو رود از او چه موجود نفرت‌انگیزی ساخته می‌شود.

به اصطلاح «وزیر دفاع و لوی‌درستیز سابق» **(مگر از این روز گشته‌تر کشور در دنیا هست که یکچنان مقام کلانش در دست افرادی اینچنین قرار داشته باشد؟)** در مصاحبه‌ای دیگر («نیوز»، ۳۱ دسمبر ۲۰۰۱) زمانی که دیگر زوال امارت «حکام نیک»اش امری مسلم شده و توافقنامه بن به امضا رسیده، ناگهان آن همه رجزخوانی‌هایش برای طالبان خشکیده و تنها دغدغه خاطر قومپرستانه‌اش را «نادیده انگاشتن» و «نمایندگی نازل» پشتون‌ها در حاکمیت جدید می‌سازد.

او ضمن «آرزوی موفقیت» توافقنامه، مانند یک متفکر سیاسی با تجارب مثبت و گرانبار می‌فرماید:

وحدت و پیشرفت اقتصادی نیاز عاجل افغانستان است و زمانی متحقق شده می‌تواند که رهبری بلامنازع و خبیر و با ریشه بین توده‌ها (همان کیفیاتی که احزاب میهنفروش پرچم و خلق داشتند؟) وظیفه اعمار مجدد افغانستان را به عهده گیرد.

مثل هر قومپرست که چشم و وجدانش کور می‌شود، برای او اهمیت ندارد که رهبری دولت در دست چه عناصری باشد. او فقط اگر قوما ولو از جنس سیاف وگلبدین را در حاکمیت بیابد خاطرش جمع است و دیگر برایش بهیچوجه مسئله نیست که حاکمیت مذکور مردم را از دم تیغ گذرانده و زن و فرزند حتی خودش را بی‌عصمت کند. به همین دلیل هم است که قومپرستان چه پشتون و چه غیر پشتون به آسانی در سطح سگان درگاه دژخیمان بنیادگرا سقوط می‌کنند.

این خلقی گلبدینی از انهدام بت‌های بامیان یاد می‌کند اما بیشرمتر از آنست که از ستایش یک ماه قبلش از فاشیست‌های طالبی به مثابه «حکام نیک» خجالت بکشد، حکامی که «راوا» دایماً خواسته است، تمامی آنان به خاطر صرفاً تخریب مجسمه‌های بودا باید در پای جایگاه آن مجسمه‌ها بسته می‌شدند تا طعمه گرگ و شغال منطقه شوند. ولی مشکل یک قومپرست آن هم از نوع خلقی‌اش را بربریزم طالبان و نابودی آثار تاریخی کشور و... نمی‌سازد زیرا که آنان از تبار خودش ـ پشتون ـ اند. درست همانطوری که در چشم روشنفکران مرتجع قومپرست متعلق به ملیت تاجیک و هزاره و ازبک، بی‌ناموسی‌ها و خیانت‌های باند ربانی، خلیلی و دوستم علیه مردم و مخصوصاً پشتون‌ها فعالیت‌های «ملی» و مبتنی بر «اخوت اسلامی» به شمار می‌آیند.

دوستی با سابقه خلقی می‌گفت: «خلقی‌ها و پرچمی‌ها به حد کافی بدنام بودند. اما این آدم (شهنواز تنی) با همدست شدنش باگلبدین و بعد طالبان و حالا پوزک زدن به "اتحاد شمال"، آخرین میخ آلوده به کثافت را به تابوت آنان کوبید.»

ولی‌این‌دوست‌فراموش می‌کندکه خاینان‌و جنایتکاران ۲۳ سال اخیر وطن ما از جنس دیگر اند و می توانند هر چند گاهی بعد سر از تابوت بلند کرده و بادی رها کنند و مغرورانه قیافه «مفسر سیاسی» به خود بگیرند.

از حزب میهنفروش خلق به گلبدین و از آن به طالبان. به قول برادر جهادیش اکرم‌عثمان چه «منجنی» پرافتخاری!

اما انسانی با یکچنین بدمسلکی که بوی «مقام» و قدرت هم به بینی‌اش خورده در این جا توقف نخواهد کرد. او از آخور دیگری و اینبار «اتحاد شمال» و به احتمالی باند سیاف سر در خواهد آورد. ■

راجع به تأخیر...

کسب اجازه از «راوا» توسط مقامات امریکایی در ورقه‌های تبلیغاتی که طیاره‌های این کشور آن‌ها را در افغانستان پخش می‌کردند. در این ارتباط وکیل «راوا» در امریکا با وزارت‌های خارجه و دفاع آن کشور در تماس است.

۱ـ تهیه هزاران قطعه عکس و فلم ویدیویی از نقاط مختلف کشور بیانگر ستمکاری باندهای بنیادگرا، زندگی فاجعه‌آمیز مردم ما و مبارزه «راوا» در ساحه‌های گوناگون.

چند عکس و فلم «راوا» از سوی Johns Hopkins University به دریافت جایزه‌ای SAIS- Novartis Journalism Award 2001 (مشترک با سازندگان فلم «از پشت برقع») نایل آمد.

۲ـ تهیه و فروش صدها تخته قالین و صنایع دستی متنوع دیگر در امریکا، اروپا و پاکستان.

این‌ها را یادآور شدیم که خوانندگان و هواخواهان ما بدانند که همرزمان و خواهران شان در «راوا» هر چند موفق نشده اند «پیام زن» را انتشار دهند، بیکار نه‌نشسته بودند. ولی حتماً باید بکوشیم چاپ و پخش «پیام زن» نه فقط ماه‌ها به تعویق نیفتد بلکه صورتی منظم به خود بگیرد.

با پوزش مجدد و سپاس از کلیه علاقمندان «پیام زن» در افغانستان و خارج کشور.

هیئت تحریریه «پیام زن» ■

احیای رقابت در افغانستان

گزارشی خلاصه شده درباره کشمکش بین آقای کرزی و ـ گلها به روی خوانندگان ـ «مارشال» فهیم از سوزان گلاسز

کابل، افغانستان، ۲۳ جولای ـ در اواسط سال‌های ۱۹۹۰ کابل میدان جنگ گروه‌های نظامی اسلامی بود و راکت‌ها شهر را منفجر می‌ساخت. دولت در حال تلاشی بود. در وضعی چنین آشوب زده، حامدکرزی معاون وزارت خارجه توسط استخبارات سری مخوف (خاد) کشور برای تحقیق دستگیر شد. اجنت‌هایی که او را گرفتند برای محمدفهیم کار می‌کردند.

به درستی روشن نیست که استخبارات فهیم وفادار به ربانی چرا کرزی را دستگیر نمود هر چند تمامی کسانی که با آنان مصاحبه صورت گرفت گفتند که حادثه به تماس‌های کرزی با حکمتیار ارتباط داشت. بنابر گفته منابع بهرحال دلیل آن هر چه باشد، تحقیق ناگهان پایان یافت زیرا تعمیری که کرزی در آن استنطاق می‌شد تحت حمله راکت قرار گرفت و این به او فرصت فرار از آنجا را داد.

کرزی خون‌آلوده فوری خود را به خانه پسرکاکایش عبدالخالق پوپلزی رسانیده و گفت که بلافاصله باید کابل را ترک کند. پوپلزی در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «او به خانه من آمد و گفت که باید برویم و حتی اجازه نماز خواندن را به من نداد. کرزی و پوپلزی همان روز به طرف پاکستان حرکت کرده و خود را به پشاور رسانیدند.

حدود دهسال بعد، کرزی که فعلاً رییس جمهور افغانستان است و فهیم وزیر دفاع او، درگیر رقابتی فزاینده اند که دولت لرزان افغانستان را به بی‌ثباتی بیشتر تهدید می‌کند. کرزی و متحدانش استخبارات را که مجدداً توسط فهیم کنترول می‌شود، دستگاهی وسیع، فاسد و شدیداً پلیسی می‌دانند که ماورای اقتدار رییس جمهور کار می‌کند.

طبق گفته منبعی نزدیک به کرزی، استخبارات ۳۰،۰۰۰ (سی هزار) کارمند دارد و شعبه‌های آن توسط تاجیک‌های «ائتلاف شمال» گردانیده می‌شوند که فقط به فهیم پاسخگو اند.

کرزی مصمم است که بر اداره مذکور کنترول داشته باشد. او در این ماه کمسیونی را مؤظف ساخت تا اصلاحاتی را در آن پیشنهاد و به اتهاماتی رسیدگی کند که استخبارات عبدلمطلب جوانی ۲۲ ساله کارگر ساختمانی راکه پس از سال‌ها مهاجرت از پاکستان برگشته بود، زیر شکنجه کشته است.

برای رییس جمهور پشتون تبار و طرفدارانش، قدرت نامحدود استخبارات زیر کنترول تاجیک‌ها مانع اساسی در راه دموکراسی افغانستان خواهد بود.

هدایت امین ارسلا معاون رییس جمهور که ریاست کمسیون مذکور را به عهده دارد گفت: «برای کشوری دموکراتیک، کشوری که می‌خواهد بسوی دموکراسی قدم بردارد وجود یک چنین اداره‌ای واضحاً منافات دارد.»

پس از تجاوز شوروی در ۱۹۷۹، کی جی بی، استخبارات افغانستان را به صورت چیزی شبیه خود به وجود آورد با مخفف «خاد» که شبکه‌ای گسترده از مخبرین داشت و شهرتش در شکنجه و کشتار، آن را به اندازه دستگاه‌های همتایش در بلوک شرق بدنام ساخته بود.

با آن که نام این اداره از ایجاد تاکنون توسط رژیم‌های مختلف تغیر خورده است اما شیوه‌های کار آن به حال خود باقی اند.

یکی از مخبران سابق آشنا به کار آن گفت: «این استخبارات از کی جی بی به هیچوجه فرق ندارد و از عین شیوه‌ها استفاده می‌کند.» عامل سابق اظهار داشت که اکثر کارمندان آن مدت‌ها پس از سقوط نجیب در ۱۹۹۲ کماکان بر حال بوده و تنها روسای آن تبدیل شده اند.

نعمت‌اله شهرانی معاون رییس جمهور و عضو دیگر کمسیون بررسی اداره استخبارات گفت: «ما در استخبارات اصلاحاتی خواهیم آورد تا دیگر مردم از آن نترسند و تصور نکنند که اداره استخبارات به آنان آزار و اذیت می‌رساند.»

بسیاری از افراد حکومت کرزی تردید دارند که کمسیون بتواند موجب تغییرات زیادی در آن شود. جنرال انورکوهستانی مقام بلند پایه شعبه امنیت مربوط وزارت داخله گفت: «دستگاه استخبارات کاملاً توسط یک گروه کنترول می‌شود، آنان دستگاه را توسعه داده و اعضای وفادار به خود را استخدام کرده اند. اداره استخبارات اداره ایست برای حفظ قدرت آنان.»

پس از سقوط طالبان، کرزی و فهیم در چندین مناسبت در انظار با هم ظاهر شده اند تا نشان دهند که می‌توانند همکار باشند. اما کرزی، آشکارا نگران امنیتش بوده و این هفته ضمن عزل واحد امنیتی افغانی‌اش، از امریکا خواست تا برایش بادیگاردهایی فراهم سازد. محافظان افغانی او به فهیم وفادار بودند.

در ماه جون کرزی پس از لویه جرگه که او را به ریاست جمهوری برگزید علناً تعهد سپرد که قدرت استخبارات را کاهش دهد. چهره لویه جرگه با اتهامات مبنی بر آزار و تهدید نمایندگانی که جسارت به خرج داده و از خط تعیین شده عدول جسته بودند از سوی پلیس مخفی، مخدوش شد.

طبق اظهارات اعضای لویه جرگه ده‌ها اجنت در چهار طرف محل لویه جرگه گشت می‌زدند و سخنرانی‌ها و صحبت‌های خصوصی را

بقیه در صفحه (۶۹)

د مطبوعاتو آزادي په افغانستان کې؟

کابل،افغانستان (AP- د مي ۴) د افغانستان خبري خپرونو (اخبار–ویب سایټونه) د سلو نه زیاترو ورځپاڼو سره او د مطبوعاتو د آزادي د نوي فرمان په اساس، وروسته د طالبانو د شړلو نه په دې پینځو میاشتو کې اوږده لاره وهلې ده.

مګر سره ددې چه دوی د نړیواله مطبوعاتو د آزادي ورځ د جمعې په ورځ ولمانځله، ژورنالیستانو د موقت حکومت د ګواښونو او سانسور نه شکایت کو، او ډیر کسان حیران وو چې افغانستان چیرته چې د زده کړې‌شرح د ٪۲۰ نه ټیټه اټکل کیږي، بـه د خـریـو پشـان د مطبوعاتو شنه کیدل وساتلی شي؟

د طالبانو د وا کمنی‌لاندې چه د تیرکال په وروستو کی پای تـه ورسیده، یواځې څو ورځپاڼې وې چه د دولت لخوا کنترول کیدلې. طالبانو تلویزیون بند کړ او ښځینه ژورنالیستانې یې په کـور کې کښینولې.

حمیده عثمان د «ملالی» د ښځو د مجلې د مدیرمعاونې وویل: «پینځو کالو دپاره هغوی حتی د رادیو اوریدلو اجازه نه درلوده.اوس هر یو تن د اخبار لوستلو تږی دی.

د عبدالحمید مبارز چې اطلاعاتو او فرهنګ وزیر معاون دی په وینا، دولت ۳۵اخبارونه چاپ کوی چه زیاتره یې اوونیزی دي. هغه د ۷۳ شخصي اخبارونو لپاره درخواستونه تر لاسه کړی دی. مګر څرګنده ده چې تر دی شاید زیات وی.

Alixandre Plichon د غیر دولتی افغان خپرونو او کلتور مرکز کوآرډینیټرتخمین کوی چی یواځی کابل ۱۴۰ اخبارونه لری، هغه وایی «دومره زیات».

هغه وویل: «د دریو میاشتو په دننه کی شاید زیاتره دا خپرونی له مینځه ولاړې شی.»

Plichon وایی چه اصلی مشکل د پیسو دی. د افغانستان تر ټولو لوی اخبار « کابل‌اوونیزه» ده چی تقریباً په ۸ سِنتو خرڅیږي، مګر د یواځی هری کاپی چاپ کولو خرچه یی ۶۹ سِنته دی. پاتی پیسی تر اوسه پوری د مطبوعاتو سره د کمک ګروپونه ورکوی.

ځینی ژورنالیستان د سانسور نه شکایت کوی.

دولت په فبروری کی یو قانون د مطبوعاتو د آزادی په هکله صادر کړ.په داسی حال کی چی قانون د ۱۹۶۴ کال د اساسی قانون نـه اخیستل شوی خو په ډیرو برخو کی پـرمختللای دی. یـوه مـاده یـی «هغه مطالب چی کولای شی د اسلام نه خلاف ورزی وکړی»، «هغه مطالب چی کولای شی خلکو ته بی احترامی وکړی»، «یا هغه مـطالب چی کولای شی د افغانستان اردو ضعیفه کړی.» خپرول یی منع دی.

Rohan Jayasekera د کابل انسټیټیوت د جنګ او سولی د راپور استازی وویل د استفادی وړ کلمه دلته « کولای‌شی» ده.

هغه د هغی مجلی یادونه وکړه چی د خپریدو لپاره د لیسانس درخواست یی و نه منل شو پـه دی خاطر چی د مجلی د علاقی وړ مطالبو کی دینی مسایل هم شامل وو.

عبدالحمیدمبارز د اطلاعاتو او کلتور وزارت څخه لاوس هم وایی چه سانسور نشته.

هغه وویل: «زمونږ ټول ژورنالیستان آزاد دی . مونږ سانسور نه کوو،مونږ کنترول نه کوو.»

بریشنا نظری د « کابل‌اوونیزی» د مدیر معاون په کلکه توګه دا نه منی. د اوونیزی د اپریل په ۲۵ ګڼه کی، د هغی اخبار یـو مـطلب چـی د جنرال عبدالرشید دوستم د دفاع وزارت معاون لخوا د لوی منطقه‌ای خپلوا که‌حکومت وړاندیز په هکله، خپور کړ.

نظری وایی چی مبارز هغه ته وویل که چیری بل ځل یی داسی یو مطلب خپور کړ، دولت د هغه اخبار بندوی. مبارز ومنله چی نظری ته یی رسماً ګواښ ورکړی.

مبارز وایی: «دوی ددی حق لری چه د هری عقیدی پـه بـاره کـی ولیکی. یواځنی استثنا د افغانستان تمامیت، د افغانستان امنیت او د افغانستان استقلال دی. مونږ په دی هکله هیڅ څه نشو زغملای.»

همداشان دولت د کابل د تلویزیون د یـو رپـورتر پـه کـار کـی وروسته د دی نه چی هغه د موقت وزیراعظم حامدکرزی او پا کستانی صدر جنرال پرویز مشرف د خبری کنفرانس د یوی پوښتنی په ترڅ کی‌چی د دواړو هیوادونو سرحدی شخړی په بـابله وه، ګـوت وهـنه وکړه. کرزی د ژورنالیست محمدکبیرعمرزی پوښتنه مخکی ددی نه چی یی ختمه کړی، بنده کړه.

عمرزی وویل په هماغه ورځ د اطلاعاتو وزیر رهین مخدوم هـغه تـه تـلفنی وویل: «تاته چا اجازه درکړی وه چی داسی پوښتنه وکړی؟»

«ما ځواب ورکړ: د مطبوعاتو د آزادی قانون!» هـغه وویـل: «دا آزادی ستا دپاره نه ده او تلفن یی بند کړ.»

وزیر د جمعی په ورځی سفر درلود، او مبارز یواځی وویـل چـی هغه شک لری چی وزیر داسی خبره کړی وی. مبارز زیاته کړه، په هر حال، «دا یوه ښه پوښتنه نه وه، دی ځینی مشکلات را پیدا کړي.»

عمرزی وایی چی هغه یی ترکیه ته د کرزي سره سفر کولو ته پری نښوده چی راپور یی تیار کړي، او تر اوسه یی ډیر ناچیزه حقوق تر لاسه کړي.

هغه وویل: «په افغانستان کی د مطبوعاتو هیڅ آزادی نشته. زه په خپله یو مثال یم.» دولتی خبری میډیا په مطبوعاتو باندی خپلی قبضی ته ادامه ورکوی. د باختر اطلاعاتی آژانس، همداشان دولتی تلویزیون او د رادیو اخبار ته مطالب لیکی.

پاتی په (۶۹) مخ کی

جرمِ داشتن «پیام زن»

خاطره‌ای عبدالکریم از زندان طالبان

بتاریخ ۶ حوت ۱۳۷۹ از دکانم در شهر هرات توسط مدیر استخبارات شیندند و چند طالب مسلح دستگیر و به ریاست استخبارات هرات منتقل شدم. در مسیر راه، مدیر استخبارات می‌پرسید: مجله‌های «پیام زن» را از کجا بدست می‌آورم. تاکنون به کدام افراد آن‌ها را داده ام. کدام کتاب‌های دیگر نزدم است، نام اشخاصی از «راوا» که با من در ارتباط اند چیست.... دانستم که به چیزهایی در مورد من پی برده اند اما دقیق نمی‌توانستم بفهمم که چگونه. کوشش می‌کردم خونسرد باشم. گفتم که نه دوستی دارم و نه کتابی و «راوا» را هم هیچ نمی‌شناسم. مدیر استخبارات گفت: «جایی که میرویم استخبارات نام دارد. در این جا از خروس تخم می‌کشند. دوستان دیگرت هم دستگیر شده اند و مقاومت فایده ندارد.»

وقتی به استخبارات رسیدیم تمام جیب‌هایم را تلاشی نموده کاغذ، قلم، ناخنگیر، شانه‌موی و همه چیز راگرفتند. یکی از طالبان مرا به اتاقی در زیرزمینی تاریک و وحشتناکی برد و دروازه آن را از پشتم بست. در همان شب و فردا صبح فقط یک بار برای رفع حاجت بیرونم کردند و صبح برایم یک نان خشک دادند.

ساعت یک شب دوم دو نفر با کلاشنکوف مرا به اتاق تحقیق بردند. در اتاق مردی با ریش سرخ شروع به تحقیق کرد. بعدها دانستم که او معاون استخبارات ملاسلیم است. وی نام چند زن را می‌گرفت که به زعم او از اعضای «راوا» بوده و آدرس‌های شان را می‌پرسید. نام یکی از دوستانم راگرفت و پرسید که آیا می‌دانم که در خانه‌اش مکتب مخفی درست کرده اسمای دکاندارنی را می‌گرفت که در نزدیک دکانم، دکان داشتند و پرسید که چند بار به آنان «پیام زن» را داده‌ام. سوال کرد من که هراتی نیستم چرا در این جا آمده ام و پخش «پیام زن» راکی برایم هدایت داده؟ دخترهایم در پاکستان چی می‌کنند؟ آدرس‌های کسانی را که در ولایت دیگر مانند مزار، کابل، کندهار و دیگر جاها هستند برای شان بدهم. گفتم من آدم غریبکار هستم از این موضوعات اصلاً نمی‌دانم. در هرات بخاطر پیدا کردن یک شکم نان برای زن و بچه‌هایم آمده ام. در این جا مردم زیاد زندگی دارند مگر همه به هدایت کسی آمده اند؟ تمام اولادهایم با خودم زندگی می‌کنند. ملای ریش سرخ گفت خود را ناحق و بخاطر مردم به بلا ندهم. او می‌داند که من زیاد گناه ندارم. خود را معیوب نکنم به اولادهایم رحم کنم. چند دقیقه به سویم دید و بعد گفت: «فقط همین را برای ما بگو که این گزارش‌ها و عکس‌ها راکی‌ها تهیه می‌کنند اگر یکی از اعضای "راوا" را به ما نشان بدهی هر قدر پول بخواهی برایت می‌دهیم و آزادت می‌کنیم و بعد از آزادی هم می‌توانی با ما کار کنی.»

گفتم من کسی را نمی‌شناسم که به شما نشان بدهم. عصبی شد و به افراد خود دستور داد که دست و پایم را ببندند. با مشت و لگد به جانم افتادند یکی از آنان با لگد به دهنم می‌زد. بعد از تقریباً یک ساعت دست‌ها و پاهایم را باز کردند. ملاسلیم گفت تا فردا شب فکرهایم را بکنم اینجا مسخرگی نیست آنان کسی را ناحق زندانی نمی‌کنند.

چهار شبانه روز را در همان اتاق بلاتکلیف گذشتاندم. روز پنجم مرا به اتاق عمومی که بیش از ۲۰ نفر در آن جا انداخته شده بودند بردند. اتاق خیلی کوچک، نمناک و پر از هر نوع حشره بود. زمانی که باران می‌شد از چهار طرف آب داخل اتاق‌ها نفوذ می‌کرد. از لحاف خبری نبود تمام زندانیان زیر پتوهای خود می‌خوابیدند.

یک هفته بعد شب چهارم عید قربان مرا دوباره برای تحقیق خواستند. همان دو نفر مسلح و ملاسلیم بودند. ملا پرسید که فکرم را کرده ام. گفتم چیزی برای فکر کردن نداشتم نمی‌دانم شما مرا چرا اینجا آورده اید؟ گفت: «حالا نشانت می‌دهند که برای چه کاری آمده‌ای.» پاهایم را با آهن و ریسمانی بستند دو سر آهن را دو طالب بدست گرفته و سومی بنام موسی‌کلیم که آدم قوی بود شروع به زدن با کیبل کرد. بعد از هر چند دقیقه مستنطق که از افراد کهنه کار خادی معلوم می‌شد می‌پرسید که اعتراف می‌کنی یا نه و ادامه می‌داد: «اعتراف کن اینجا خیلی آدم‌ها اعتراف کرده اند این جرم نیست. ما می‌دانیم که مجله‌ها را خودت چاپ نکرده‌ای تو که چاپخانه نداری ماشین گستنتر نداری. اما بگو که کی و به چه طریقی این مجله‌ها را به داخل افغانستان می‌آورد.» این گفته‌ها چند بار تکرار می‌شد. من که ابراز بی‌اطلاعی می‌کردم کیبل کاری دوباره شروع می‌شد. مستنطق پرسید: «پس آن مجله‌ها در دکانت از کجا شد؟» جواب دادم: «یک نفر به دکان برای خریداری رفت و آمد داشت و با هم دوستی پیدا کردیم. چند روز پیش آمد و خریطه را در دکان گذاشت و گفت که زود برمی‌گردد من ندیدم که بین آن چی بود.» پاهایم را باز کردند و ملاگفت: «سر حرف می‌آید. خوب می‌شود.» نام و آدرس آن فرد را از من پرسیدند گفتم که او را زیاد نمی‌شناسم آدرسش را درست نمی‌دانم فقط چند بار به دکانم آمده بود. ملا خشمگین شد و دوباره دستور داد تا پاهایم را ببندند وکیبل‌کاری این بار شدیدتر شروع شد تا آن که از هوش رفتم.

مرا در اتاقی بردند که فقط یک کلکین کوچک داشت، حمام و تشناب در داخل اتاق و تعفن آن طاقت‌فرسا بود. سه هفته در همین زیرزمینی فقط با یک نان صبح و یک نان شب و مقداری آب گذشتاندم. بعداً مرا به اتاق عمومی بردند. زندانیان در وضع بد صحی بسر می‌بردند وکوچکترین اثری از نظافت و پاکی وجود نداشت. همه از شدت شکنجه مجروح بودند. اکثریت بدون ملاقاتی بوده و فقط یک جوره لباس داشتند. از آزار حشرات و از وحشت شکنجه و تحقیق تمام شب بیدار می‌ماندیم. وقتی صدای دروازه می‌شد خون همه

خشک می‌شد و هر یک انتظار داشت که نامش صدا شود. در این مدت هیچ دیداری با فامیلم نداشتم. به دست یکی از زندانی‌هایی که آزاد می‌شد نامه‌ای به پسرم فرستادم اما هیچ جوابی نگرفتم.

بالاخره بتاریخ ۱۳ حمل ۱۳۸۰ با ۲۶ تن دیگر به زندان قندهار فرستاده شدیم. شب دست‌های همه ما را محکم با زنجیر بستند هیچ یک تا صبح نخوابید. زنجیرها خیلی کوتاه بود اگر یکی کمی تکان می‌خورد فریاد دیگران بلند می‌شد. دست‌های همه ما پندیده بود. ساعت سه شب ما را به دو موتر جا به جا کرده و بطرف قندهار حرکت دادند. در مسیر راه حتی اجازه آب خوردن و رفع حاجت کردن را هم به ما ندادند. چاشت روز در ولسوالی گرشک طالبان پیاده شده و در هوتل باباولی نان خوردند. در حالی که هر دو دست ما با زنجیر محکم بسته بود بشکه‌های سه‌لیتره را می‌آوردند که بین شان زندانیان ادرار نموده بودند. وقتی یک زندانی تشنه با عجله از آن جرعه‌ای نوشید طالبان نگهبان قهقهه سر داده گفتند: «شاش را خوردی.» دیگران جرئت نکردند آب بخواهند. ساعت ۴ عصر به قندهار رسیدیم. همه ۲۶ نفر را داخل یک اتاق کوته‌قلفی کردند. طی ۱۵ روز، صبح و شام یک نان خشک و ۲ گیلاس آب می‌دادند و یکبار در شبانه روز اجازه تشناب رفتن را داشتیم. متباقی وقت‌ها باید در تشت پلاستیکی که داخل اتاق بود ادرار می‌کردیم کسی بین ما اسهال بود و مجبور بود که مقابل همه در تشت رفع حاجت کند. دیگران از بوی استفراق می‌نمودند و همه مریض شده بودیم. بعد از ۱۵ روز ما را در داخل زندان آزاد کردند. زندانیان دیگر را دیدیم که بیش از سه چهار سال بود که بدون روشن شدن سرنوشت شان اسیر بودند. تعدادی از آنان از جنگ شیندند، عده‌ای اسرای جنگ در شمال با جنرال‌مالک و تعدادی هم از جنگ هرات، دلارام و مرغاب بودند. اکثریت به جرم تعلق به قوم تاجیک، ازبک و هزاره دستگیر شده بودند.

هوا خیلی گرم بود. در اتاقی که گنجایش ۲۰ نفر را داشت بالغ بر ۱۰۰ نفر بسر می‌بردند. بعد از نماز شام دروازه اتاق‌ها قفل می‌شد. از شدت گرمی کسی به خواب نمی‌رفت. به نوبت دو نفر با پتو پکه می‌زدیم. جیره ما همان یک نان صبح و یک نان شب و آب بود. از گرسنگی بیشتر از ۲۸۰ تن در این زندان جان خود را از دست داده بودند. بعضی زندانیان پوست انار، خربوزه و تربوز را می‌خوردند. کسانی حتی استخوان‌ها را با سنگ میده کرده می‌خوردند.

در زندان بچه‌های کم سن و سال کم نبودند که مدیر زندان بنام نظامی که از پشتون‌های غزنی بود، آنان را در یک اتاق جداگانه بنام «کره‌خانه» جمع نموده بود تا همیشه برای ارضای شهوت حیوانی‌اش در اختیارش باشند. یکی از زندانیان بنام تورجان که از قندهار بود، جریان بی‌ناموسی‌های نظامی را که خود دیده بود برایم قصه کرد.

قومپرستی طالبان علناً و بشدت وجود داشت. وقتی بین زندانیان مثلاً هراتی و مزاری جنجال می‌شد طالبی می‌آمد و با کیبل آنان را تا حد مرگ لت می‌نمود اما اگر این نزاع بین قندهاری‌ها، هلمندی و یا در مجموع پشتون‌ها رخ می‌داد طالبان آمده و با پادرمیانی موضوع را حل می‌کردند. زندانیان هراتی، شمالی، کابلی، پنجشیری، بدخشی و خلاصه بنام تاجیک، ازبک و هزاره ملاقاتی نداشتند و اقارب شان اجازه نداشتند پول و یا چیز دیگری برای شان بفرستند و اگر با هزار رشوه و واسطه موفق به ارسال پول می‌شدند از هر ده‌لک افغانی یک لک را طالبان بنام شیرینی برای خود می‌گرفتند.

بین ما حدود ۶۰ نفر به مرض سل مبتلا بودند. آنان بدون دوا و غذا در گوشه‌ای افتاده بودند. تمام بدن شان مانند گچ سفید بود و فکر می‌کردی که قطره‌ای خون در بدن ندارند. در مدتی که من اسیر بودم سه تن از مریضان سل از بین رفتند که یکی شان احمدشاه از هرات بود و دو تن دیگر از فاریاب.

صلیب سرخ در زندان‌ها چاه‌هایی حفر و داخل زندان لوله‌های آب کشیده بود که باید ۲۴ ساعت در زندان آب می‌بود. اما طالبان فقط شام برای دو سه ساعت نل را باز می‌کردند که جنگ و جنجال بسیار بین زندانیان در گرفتن آب رخ می‌داد.

در زمان حملات هوایی امریکا ۱۵ تن را به جرم طرفداری از ظاهرشاه به زندان آوردند. آنان را شبانه شکنجه می‌نمودند. شکنجه به حدی غیرانسانی بود که از صدای چیغ و فریاد آنان ما هم خوابیده نمی‌توانستیم. نگهبانان به نام‌های قدیر و یارمحمد اعتراف کردند که همه آن ۱۵ نفر را زیر شکنجه کشته اند.

خلاصه فقط به جرم داشتن «پیام زن» مدت یکسال را بدون ملاقاتی در زندان طالبان گذشتاندم و بالاخره در ۱۹ قوس ۱۳۸۰ افراد گل‌آقا والی قندهار و کرزی کمسیون مشترک تشکیل داده و به تعداد ۱۶۰۰ زندانی سیاسی را آزاد نمودند که من و چهار تن دیگر متهم به جرم داشتن و خواندن «پیام زن» هم در آن جمله بودیم. ■

پیام زن و خوانندگان

RAWA, P.O.Box 374
Quetta, Pakistan

http://www.rawa.org
rawa@rawa.org

شیلا شیرزاده ـ هالند،

از نامه‌ی پر محبت و ابراز آمادگی شما برای کار با «راوا» سپاسگزاریم. متأسفانه ۵۰ دالر ارسالی تان را بدست نیاورده ایم. نامه جداگانه‌ای برای تان فرستاده شد.

☆ ☆ ☆

پیمان ـ دنمارک،

از نامه و علاقمندی تان به «پیام زن» سپاسگزاریم. شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. موفقیت‌های بیشتر برایتان خواهانیم.

☆ ☆ ☆

«پیام زن» افشاگر جنایتکاران

مسعود ـ آلمان،

با سپاس از نامه تان متأسفانه ۲۰ مارک ارسالی را نگرفتیم. پاسخ تان طی نامه جداگانه ارسال شد.

قسمتی از نامه‌ی تان:

«با سلام و ارادت به فرد فرد شما قلمبدستانی که این چنین چهره‌های واقعی دانشمندان دو رو، جهادیان جنایتکار و در اخیر هیولای جهل و ظلمت بنام طالب را این طور پخته و استادانه با قلم توانای خود افشا و می‌کوبید، واقعاً شاهکار است. این همه پختگی کلام که از نوک قلم شما تراوش می‌کند مانند خنجری است در دهان کثیف تمام این عاشقان خون و جنایت که این طور دیوانه‌وار به جان یک سرزمین کهن با تمام افتخارات تاریخی و فرهنگ پربارش افتیدند و می‌خواهند آن را محو و نابود کنند. در این عصر تکنالوژی شروع قرن بیست‌ویک، جهل، بربریت و ظلمت را در سرتاسر کشور هموار نمودند، تمام روزنه علم و دانش، فرهنگ و هنر را به روی مردم بستند.

من از شما سوال می‌کنم این‌هایی که تاگلو در ظلمت بیسوادی غرق هستند چقدر توانِ درکِ نوشته‌های شما را دارند؟ اگر بعضی نویسندگان بوقلمون صفت که در برابر نوشته‌های شما دستپاچه می‌شوند و جوابات بی‌سر و پا و تند و تیز حتی دور از عفت قلم می‌نویسند، بیانگر آنست که شما چقدر استادانه آنان را تحلیل و تجزیه نموده اید که این چنین به تپش می‌افتند....»

☆ ☆ ☆

«راوا» نوید نجات

عبدالرشید آریا ـ چترال،

در نامه خود می‌نویسند:

«درودهای آتشین و تمنیات نیک و قلبی خود را خدمت تک تک اعضای رزمنده "راوا" تقدیم داشته، آرزومندم تا در عرصه پیکار تان جهت افشأ ساختن چهره‌های پلید و خون آشام بنیادگرایان کثیف، این دشمنان مردم و میهن ما و بالا بردن سطح معلومات زنان سرزمین برای همیشه موفق باشید. خواندن نوشته‌های شما همه را قوت قلب می‌بخشد و از پیروزی دموکراسی و عدالت اجتماعی برای همه ما آوارگان ستمدیده، مژده نجات می‌دهد و ناامیدی و خستگی ما را رفع می‌کند.»

☆ ☆ ☆

زریرقدوس ـ آلمان،

با تشکر از دریافت نامه و ۳۰ مارک تان اطمینان می‌دهیم. نامه‌ای با شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» برای تان ارسال گردید.

☆ ☆ ☆

نادر ـ ابوظبی،

فلم درخواستی را برای تان ارسال داشتیم. موفق باشید.

☆ ☆ ☆

صادق ـ سیالکوت،

ازگزارش‌های تان تشکر می‌کنیم. آنها را در همین شماره گنجانیدیم.

☆ ☆ ☆

م. عارف حبیبی ـ اتریش،

از نامه و همکاری تان ممنونیم. نشریات برای تان ارسال شد.

☆ ☆ ☆

«ثابت» شاعر انقلابی جانباخته

ق. بدخشی ـ پشاور،

در نامه خود می‌نویسند:

«به خواهران مبارز، دلیر، صدیق و وطنپرست کشور،

اجازه بدهید به گردانندگان نشریه "پیام زن" که جرقه‌ای در قبرستان زنده به گوران کنونی و رهنمودی به زنان در بند مناسبات مسلط فیودالی، بسوی آزادگی و رهایی از انواع ستم است، درود بفرستم و تداوم موفقانه‌ی این منادی شرف و ناموس جامعه افغانی را در مبارزه برای دموکراسی، عدالت و آزادی خواهانم.

و اما شما خواهران محترم در شماره‌های متعدد، بی‌مایگی مشتی از به اصطلاح نویسندگان و شعر سرایان سرشناسی که زیر چتر "اتحادیه یا انجمن نویسندگان دموکراتیک افغانستان" (بخوان ضد دموکراتیک و ضد افغانستان!) مضامین مستند و موثق جهت قضاوت و آگاهی عناصر متعهد کشور عرضه داشته‌اید که به حق درخور ستایش بوده و جای آن دارد که به بی‌اهمیتی عثمان‌ها، یارش‌ها، حبیب‌ها، پدرام‌ها و... اگر چیزی نمی‌گوییم، نوشته‌ها و سفسطه‌های شان را تحقیر کرده، نمی خوانیم. در اینجا یک مطلب را پیشنهاد می‌کنم و آن این که جهت افشای چهره‌های ارتجاعی این قلمبدستان، زندگی و آثار شاعران و نویسندگان انقلابی شهید کشور را با قلمبدستان خودفروخته‌ی مذکور در مقایسه بگیرید تا نقابداران در برابر چهره تابناک آن هنرمندان شهید شرمسار شوند. عجالتاً یکی از آن شاعران فرزانه و دلباخته تعالی مردم فقیرش را به شما معرفی می‌دارم همراه یک شعرش تا با نشر آن قلب دوستداران و «مرجیله» یگانه دختر این فرزند با شرف وطن گرم شده و شاعرانی تسلیم‌طلب که او را می‌شناختند احساس خجلت و سرافگندگی کنند.

سیدثابت «ثابت» که در کوه‌پایه‌های کِشم بدخشان پا به عرصه هستی گذاشته، متعلق به یک فامیل روحانی فقیر بود. وی با فراگیری تعلیمات ابتدایی به زودی به نتایج مناسبات فیودالی حاکم بر سرنوشت مردم ما پی برد و با فرهنگ تهی و بی‌محتوای نظام وداع گفته روانه فراگیری علوم سیاسی با قبول مسلک معلمی شد. مصاحبت او با زنده یاد ضمنی که بعداً توسط دژخیمان باند تره کی و امین به شهادت رسید، در پرورش استعداد شاعری‌اش بی‌سهم نبود. ثابت با دکلمه اشعار همراهانش چون داوود سرمد، عزیزالرحمن سیاه‌پوش، ضمنی شهید و دیگران کلام آنان را زیباتر و نافذتر ارائه می‌کرد. این معلم توانا در ۱۳۶۴ در قطار هزاران جوان انقلابی و میهنپرست دیگر توسط رژیم دست‌نشانده در پولیگون‌های مخوف پلچرخی همراه هاشم‌ها، امداداله‌ها، خیرمحمدها، کریم‌اله‌ها، لطف‌اله‌ها، قدیرها و... تیرباران شد.

ثابت را که سال ۱۳۵۷ در یکی از لیسه‌ها معلم بود وادار کردند که به مناسبت «پیروزی خلقی‌ها» در محفلی سخنرانی کند. او هم که چاره‌ای نداشت، این قطعه را سروده و قرائت کرد تا هیچگاه با وجدان و اصولش معامله ننموده باشد:

ناله‌ام را بعد از این در سینه پنهان می‌کنم — با سکوت پر خروش رفته، پیمان می‌کنم
آرزو دریای ناآرام و من بحر تلاش — هر کجا در سینه‌ی این رود توفان می‌کنم
می‌وزم از دور دست آرزوها چون نسیم — غنچه‌های خفته‌ی این باغ خندان می‌کنم
بندگی نقش ندارد هیچگاه در دلم — آدم آزاده ام من کار انسان می‌کنم

چون قسمت‌های دیگر این شعر از خاطره‌ها زدوده شده و یادداشت تحریری در دست نبود چند بیت آخر از نویسنده اضافه شده.

شعر ثابت زنده سازد یاد شیرینش به ما — چون همیشه مثل او نفرین به اخوان می‌کنم
دشمنان مردم ما این جوان را چون هزار — کشته اما، من به خون سرخ پیمان می‌کنم
راه و رسمت را نگاه دارم بخواب ای قهرمان! — دشمنانت واژگون در قصر زندان می‌کنم
زنده باشد راه آزادی و راه مردمی — بیرق سرخ شهامت را به افغان می‌کنم.

«خانه کتاب» ـ اتریش،

از نامه تان تشکر. نشریات مانرا به آدرس جدید تان ارسال خواهیم کرد.

☆ ☆ ☆

درستی امر «راوا»

رضابراهنی ـ کانادا،

در نامه خود می نویسند:

«درباره شما و نیز "راوا" بسیار فکر کردم. امیدوارم همه سلامت باشید. فلمی که شما در شهر ما نشان دادید، اکنون در سراسر جهان به نمایش درآمده است که در برجسته ساختن امر شما و امر کلیه زنان افغانستان کمک بزرگی خواهد بود. اکنون همه به صحت کارهای "راوا" پی می برند. شما در منطقه‌ای بسیار خطرناک بسر می‌برید. هیچکس از این که دیگر چه اتفاقی خواهد افتاد نمی‌داند. در مورد شما نگرانیم اما معتقدیم که روزی پیروزی خواهد رسید و مردم افغانستان دنیای آزادی برای خود بنا خواهند گذاشت. تراژدی امریکا با کشته شدن آن همه مردم بیگناه همگی را در جهان متأثر ساخته است، مردم کشور شما با مصیبت پشت مصیبت روبرو بوده اند. به تروریزم باید پایان داده شود. جهان باید برای هر کس جای امنی باشد که در آن در صلح و آسایش بسر برد. به کشتار و ستم بر زنان باید خاتمه داده شود.

اما شما این‌ها را بهتر از من می‌دانید. شما بخاطر امر بسیار ارزنده‌ای کار می‌کنید. در نتیجه شهامت و فداکاری شماست که جهان در مورد رنج‌های زنان افغانستان آگاهند. لطفاً به کار ارزشمند تان برای زنان ادامه دهید. و به امنیت تان توجه کنید. سلامت و زنده باشید. ما به شما نیاز داریم.»

● **استاد محترم، ضمن تجدید سلام و ارادت، هنوز هم منتظر دریافت پاسخ شما به نامه ما می باشیم.**

☆ ☆ ☆

غفار صدیقی ـ هالند،

از نامه و علاقمندی تان به نشریات «راوا» سپاسگزاریم. لطف نموده از رسیدن نامه ما اطمینان دهید.

☆ ☆ ☆

پ. رتبیل ـ کانادا،

از نامه‌های صمیمانه، بریده‌های ارزشمند و ۲۰۰ دالر تان بسیار سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای برای تان فرستاده شد. برای شما و سایر دوستان آنجا سلامتی و موفقیت آرزو می‌کنیم.

☆ ☆ ☆

یم دری ـ لندن،

از دریافت چهار نامه تان سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای با شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» برای تان ارسال شد. بخشی از شعر «خدایان برحق تاریخ» تان را در همین صفحه می بینید.

خدایان برحق تاریخ

(...)
دگر هیچ باورم نمی‌شود از پیام،
من زنده جهان زنده‌ها،
تا بکام خویش،
ملتی را بارها می‌کشند.
اما:
دریغ که این بازی سرنوشت کیفر را به آنان باز نگرداند.
این است آرزوی طفلانی که از،
گرسنگی و سرما اسیران مرگ اند
آرزوی مردگان سالها جنگ اندرزهای تازه،
برای اتحاد خواهد شد
تا سرزمین ما نفس می‌کشد
تا زندگی در انتهای نامعین،
به عقب برنمی‌گردد

☆ ☆ ☆

مریم ژوند ـ هالند،

با تشکر از دریافت سه نامه و ۱۰۰ گلدر تان اطمینان می دهیم. نشریات «راوا» با نامه جداگانه‌ای برای تان فرستاده شد.

☆ ☆ ☆

سمیع آرینپور ـ آسترالیا،

از دو نامه و ۵۰ دالر ارسالی تان سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای با فلم «خانه عقاب» و پوستر شهید مینا برای تان فرستاده شد.

☆ ☆ ☆

ماری یوسفزی ـ هالند،

با سپاس، پاسخ نامه‌ی تان را جداگانه فرستادیم.

☆ ☆ ☆

محمدیونس فقیری ـ پاکستان،

از دریافت نامه و ۳۰ کلدار تان اطمینان می دهیم. نامه‌ای جداگانه با شماره ۵۳ و ۵۴ برای تان ارسال گردید.

☆ ☆ ☆

شریف ـ ننگرهار،

گرانه وروره، ستاسو ټول لیکونه مونږ ته راورسیدل. ډیره زیاته مننه. هیله کوو چی همداشان د نوی حالاتو په هکله خپل مطالب او گزارشونه مونږ ته راواستوی. له متأسفانه باید ووایو چی ستاسو د گزارشونو وخت ډیر تیر شوی دی او پوهیږی چی په دی څو میاشتو کی د افغانستان په اوضاع کی ډیر بدلونونه راغلی دی، طالبان اوس اصلاً وجود نلری او د هغی پر ځای هماغه پخوانی خونړی جهادیان زمونږ د خلکو پر اوږو یو ځل بیا ناست دی، که کولای شی د هغوی په هکله کی نوی او دقیق گزارشونه ولیکی. په دی گڼه کی ستاسو د لیږل

شوی شعرونو ټخه یو شعر:

ای وطـن ای وطـن تـه د مـینی کـور زمـا

ای وطـن ای وطـن تـه د سترګو تـور زمـا

غـرونه دی لالونـه دی دشـتی او ډاګـونه دی

واړه مـلغلری دی دا چـمن سـمسور زمـا

زما افغانستان یی د آسیا د زړه درمان یـی تـه

ټولو باندی ګران یی، شو غلیم په شر او شور زما

توره تیاره ورکه بل مشعل بـه درتـه راوړمـه

سپین د آزادی مرغه به پورته شی پـه زور زمـا

دا بنیادګران به تار په تـار پـه یـوه تـوره کـړم

سترګی به تری وباسم په دوک او بل په اور زمـا

د افغان ولس د آزادی بـیرغ تـر سـیوری نـن

ټول سره راټول به شی، دا ټول واړه غمخور زما

لاس په لاس کی راکړی افغانانو چی یو موټی شو

خپل وطن به جوړ کړو چی سبا نشی پیغور زمـا

☆☆☆

سیدعلی‌رضاموسوی ـ میانوالی،

از نامه و علاقمندی تان سپاسگزاریم. نامه‌ای جداگانه با شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» برایتان فرستاده شد.

☆☆☆

خاینان جهادی نافی صلح و دموکراسی

ب. صافی ـ مزار،

از نامه و داستان ارسالی تان تشکر می‌کنیم. قسمتی از نامه تان:

«... برای اولین بار است که مجله سراپا شور و وجد تان را از طریق یکی از دوستانم بدست آوردم. همه مطالب آن برایم جالب بود. مبارزه شما خواهران فداکار را علیه هیولای وحشی جهادی و میهنفروشان خلقی و پرچمی می‌ستایم. در چنین شرایطی که کشور و مردم ما با هزاران بدبختی دست و گریبان است، نمی‌شد باور کرد که چنین اراده‌ای آهنین و رزمنده وجود داشته باشد. از صمیم قلب به شما آفرین می‌گویم.

جهادی‌ها و میهنفروشان پوشالی می‌خواهند که فجایع و جنایات خود را بپوشانند. در حالی که لکه‌های خون بر سر و روی و دست‌شان، شاهد قاتل بودن آنان است. مردم ما به هیچ عنوان این خاینان را نمی‌پذیرند. مردم ما چگونه قبول کنند که امروز قاتلان جگرگوشه‌های شان دم از خدمت به وطن و مردم می‌زنند. هشدار من و همه طرفداران آزادی و عدالت به جهانیان و سران ملل‌متحد اینست که با موجودیت این خاینان جهادی و میهنفروشان پوشالی اعمار مجدد و آرامی افغانستان غیرممکن است.

فعلاً در صفحات شمال مخصوصاً مزارشریف عده‌ای از جوانان به علت ناآگاهی درکنار نیروهای جهادی رفته اند. نشریاتی مانند «پیام زن» جهت افشای چهره جنایتکاران و آگاه نمودن ذهن جوانان ضرور است....»

☆☆☆

و. ف. ـ پشاور،

با تشکر شعر تان را در همین صفحه آوردیم:

امیـد

شب رفته ام که سحر می‌رسد ز پیش،

اما سحر نبود،

درین شب سیه از مه خبر نبود،

گاه بر فرازکوه وگه عمق دره‌ها

رفتم به دشت‌ها

بر چهره‌های خاک رنگین گیاه به امید زیستن

رنگ زمین نداشت

امید از حیات، آنجا اثر نبود

شب‌ها برفته‌ام

کوه‌ها ز نور مه

و دره‌ها به عمق شب

هر یک جدا ز هم،

امید ما به خنجر خورشید و روز بود،

تا پرده‌های ظلمت شب را دَرَد به زور،

(...)

☆☆☆

«راوا» پیام عدالت

عبدالرزاق ـ آلمان،

از دو نامه پر محبت و ۲۱۴ مارک تان ممنونیم. قسمت‌هایی از نامه‌های تان:

«خواهرن مبارز و قهرمانان راه آزادی زنان افغانستان و سراسر جهان،

نخست سلام و احترامات قلبی خود را خدمت شما و تماماً مبارزان راه آزادی در افغانستان و سراسر جهان تقدیم می‌دارم. امیدوارم با مبارزه خستگی‌ناپذیر خویش در راه برآورده ساختن آرمان‌های مردم مظلوم افغانستان و سراسر جهان درفش مبارزه تان را تا آخرین رمق حیات برافراشته نگهداشته و سایهٔ پتک آهنین تان بر سر تمام بنیادگرایان طالبی، جهادی و وطنفروشان کثیف پرچمی و خلقی دور مباد.

جنایتکاران بنیادگرا که در ویران کردن وطن و آشامیدن خون مردم مظلوم و ناتوان ما دست‌های خود را رنگین کردند، دیری نپاییده و با قیام سرتاسری مردم ما به گور ابدیت رهسپار خواهند شد.

خواهران محترم و مبارز، نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان پیام

عدالت و واقعیت را دریافت کردم، از دیدن آن آنقدر لذت و خوشی برایم دست داد، که با وجود اینکه تازه از کار به خانه آمده بودم به مجردی که چشمم به نشریه راه رهایی مردم ما خورد، بدون این که خستگی احساس نمایم به خواندن آن شروع کردم. «پیام زن» خواهران و ادامه دهندگان راه مینای قهرمان از اعماق قلب هزاران هزار مظلوم، گرسنه، بی‌خانه و بی‌وطن می‌خیزد. برای من خواندن نشریه مردمی که فریاد ملیون‌ها زن و مرد محروم ما را به گوش جهانیان می‌رساند از الماس بیشتر ارزش دارد و خواندنش برایم انرژی می‌بخشد ...»

***

ع.ک. ف. ـ انگلستان،

از نامه و علاقمندی تان سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای برای تان ارسال گردید.

***

«شورای دفاع از خلق‌های ایران» ـ اتریش،

نامه تان را گرفتیم. «پیام زن» را به آدرس جدید تان ارسال خواهیم داشت.

***

نورآغا نوری ـ چترال،

از رسیدن نامه و ۳۰ کلدار تان اطمینان می‌دهیم. امید نامه‌ای جداگانه و شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» را دریافت کرده باشید.

***

سیداحمد ـ چترال،

از دریافت نامه و ۳۰ کلدار تان اطمینان می‌دهیم. پاسخ آن با شماره ۵۳ و ۵۴ برای تان ارسال گردید.

***

عبدالحمید ـ استرالیا،

از نامه و شعر تان که قسمتی از آن را همین جا آوردیم، ممنونیم:

«سلام و احترامات صمیمانه خود را خدمت خواهران، برادران و تمامی مسئولین و همکاران راوا تقدیم داشته، موفقیت کامل تان را در راه مقدس مبارزه با گروه‌های ضد انسانی و ضد آزادی خواهانم. امیدوارم مضمون و یک قطعه شعر مرا در مجله محبوب «راوا» به نشر برسانید.

خواهران و برادران گرامی! زمانی که گروه‌های بنیادگرا در پاکستان مصروف جمع آوری دالر و کلدار بودند، جمعیتی حدود ۱۵الی۱۶ ملیون نفر در داخل وطن زندگی می‌کردند، بنام کمونیست و پیروان روس نام نهاده، مال شان را غنیمت و قتل شان را روا اعلام کرده بودند که بالاخره مال ملت بیگناه را به غنیمت برده قتل و بی‌ناموسی را هم به ملت روا داشتند و وطن را بخاک و خون یکسان کردند. اما متأسفانه امروز همان رهبران و قوماندانان بنام پروفیسر و انجنیر سر در قدم‌های روس‌ها گذاشته مانند خلقی‌ها و پرچمی‌ها طالب مسند و کمک‌های برادرانه از قبیل اسلحه برای کشتار مردم بی‌گناه می‌باشند.

به امید رهایی مردم ما از زنجیر بنیادگرایی.»

چهرهٔ رسوا

بهر ملت باب تمنا شدی
نابغه و رهبر و پیشوا شدی
صاحب سرمایهٔ دلخواه شدی
عاقبت همپایهٔ اعلا شدی
شکر خدا سرخم و رسوا شدی

داد به تو نام و مقام این ملت
پول نمود از همگی غافلت
بود پر از مکر و خیانت دلت
بی‌خبر از پرسش فردا شدی
شکر خدا سرخم و رسوا شدی

لقمهٔ تو نیست ز قوت حلال
کرده‌ای در چور و خیانت کمال
بهر منافع خود از مکر و چال
محتسب و طالب و ملا شدی
شکر خدا سرخم و رسوا شدی

داشتی در چور و چپاول غرور
کار تو آدمکشی و قتل و چور
سوخت بدست تو ملت در تنور
همسر ابلیس در اخفا شدی
شکر خدا سرخم و رسوا شدی

نام تو اسلام بدتر از فرنگ
کار تو دزدیدن و تاراج و جنگ
بردی ز ناموس ملت نام و ننگ
غرق لجن‌زار هوس‌ها شدی
شکر خدا سرخم و رسوا شدی

نوجوانان وطن شد زیر خاک
مادران از سوگ فرزند سینه‌چاک
مملکت از ظلم و وحشت بیمناک
مصدر این فتنه تو تنها شدی
شکر خدا سرخم و رسوا شدی

واه به آندم که شوی سوی دار
گم شوی از صفحهٔ افغان دیار
قلب (حمید) آنگه بگیرد قرار
روزی که تو محو ز دنیا شدی
شکر خدا سرخم و رسوا شدی

***

ز. نهان ـ پشاور،

از شعرهـای ارسالی تـان ممنـونیم. یکـی از آنـهـا را هـمین جـا می‌خوانیـد:

سراب وحشت

عـنان گـمشده را در سـراب مـی‌جوییم
بـه تـیره‌گـی شـبان آفـتاب مـی‌جوییم
کـتاب و دانش و دفـتر ز دست طـفلان رفت
ز دزد هـرزه صـفت احـتساب مـی‌جوییم
ز تـند بـاد حـوادث چـمن بـه تـاراج است
بـرای پـوشش گـلشن حـجاب مـی‌جوییم
حـباب در کـف آب هـمچو عـمرها کـوتاه
ز مـوج سـرکش دریـا حـباب مـی‌جوییم
کـنون کـه بـرف تأسـف بـبارد از هـر سـو
ز پـر زاغ جـفاگـر خـضاب مـی‌جوییم
نـو است خـاموش مستـی ز سـر بشـر اکـنون
ز تـار کـنده و خـاموش، ربـاب مـی‌جوییم
سـوال‌هـا کـه چـه کـردند بـر زمـین خـدا
بـه پـیش حـق ز جـفاگـر حسـاب مـی‌جوییم
سـراب وحشت وگـم گشـتگان فـراوان انـد
ره فـرار ز عـمق سـراب مـی‌جوییم

☆ ☆ ☆

فروش «پیام زن» پیش چشم بنیادگرایان

م. ل. ـ پشاور،

در قسمتی از نامه‌ی خود می‌نویسند:

«... در ماه اکتوبر ۹۷، روزی با چند تن از دوستان بـه یکشنبه بـازار حیات‌آباد برای خرید لوازم خانه رفته بودم که تصادفاً با دو زن دست‌فروش که مجله‌های "پیام‌زن" را به دست داشتند و به بازار عرضه می‌کردند، روبرو شدم. بعد از خواندن چندین شماره‌ی آن احساس عجیبی که ناشی از خوشی و حیرت بود، بر من مستولی شد که فعلاً نمی‌توانم در قـالب کـلمات آنـرا برایتان شرح دهم. احساس خوشی از اینکه پیش از آن هیچ ارگان نشراتی را ندیده بودم که این طور تبرش را در قالب کـلمات فـرساینده بـر فـرق ایـن دژخیمان خادی ـ جهادی و برادران طالبی شان بکوبد و احساس حیرت از اینکه واقعاً شگفت‌انگیز بود که آنطور ایستادگی شما را در مقابل اهریمنان دین و وطن دیدم. مجله را بسیار وزین، دلچسپ و خواندنی یافتم و بردباری و مبارزات خستگی‌ناپذیر تان در مقابل کوردلان احمق و فرهنگیان کودن را قلباً می‌ستایم.»

● **دوست عزیز، از احساسات و علاقمندی تان تشکر می‌کنیم.**

درباره سوالات مطرح شده‌ی تان و لحن ما مـقابل افـراد مشخص و بکـاربرد بـعضی از کـلمات و هـمچنان در مـورد پشت‌کـار و مـبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر «پیام‌زن» مقابل فرهنگیان خاین یا تسلیم‌طلب نـظیر اکـرم عثمان‌ها، نرشیر نگارگرها، لطیف پدرام‌هـا، رهـنورد زریـاب‌ها و ... در شماره‌های قبلی «پیام‌زن» فراوان نوشته‌ایم و شما را به خواندن آنها راجع می‌سازیم. مکاتبه‌ی تانرا با ما ادامه دهید.

☆ ☆ ☆

سارا شفق ـ بلژیک،

از نامه و علاقمندی تان سپاسگزاریم. امید تا حال پاسخ به آنرا با شمارهٔ ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» دریافت کرده باشید.

☆ ☆ ☆

امید ـ کابل،

ستاسو د راستول شوی لیک نه ډیره مننه. د نورو لیکونو او شعرونو په انتظار مو یاستو. په دی گڼه کی ستاسی یو لیک او شعر:

د «راوا» ننگیالیو
د «مینا» توریالیو
زه د کابل پتنگ، زه د کابل د دښمن خدنگ. کوم ژړا، د غم ژړا. کوم خندا، د هیلی خندا.

«پیام زن»، کاست‌ها و سایر نشریات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را از کتابفروشی‌های ذیل بدست آورده می‌توانید:

مکتبه سرحد خیبر بازار پشاور	شاهین بک سپوږمی پلازا، جمرود رود پشاور	عزیزخان تونسوی بک استال نمبر ۲، میزان چوک کویته

زه باید وسوځیرم د پاځون په لمبو کې، زه باید ستی شم د اور په سپرغیو کې. یا ړوب شم د غورځنګونو په ځپو کې، غوپه وخورم د دریابو په موجو کې. یا باید د ولس په غیږ کې توفان شم، د وګړو په غیرت کې ځلې د ایمان شم. یا د درد په سلګیو کې ځپان شم، د غلیم په سر د مردکیو باران شم. د سوالګرانو، زیارکښانو درمل شم، ددې وګړو د رنځونو مل شم. جګ کړم سرود د خپلوا کې اتل ددې کاروان شم، جرس پورته د خوځون کړم د ولس ساربان شم.

زه باید د شعر په موجو کې انقلاب شم، د احساس په سمندر کې سیلاب شم.

دلته ټپونه په لمر کې
ستر ګې غړوي
د رنځونو
کړاونو په بهیر کې
غاټول ځاځکي ځاځکي شبنم
پر لیمه تویوي.
سره ګلونه رپیږي
شقایق ریحان د هیلې په بڼ کې
زخمي شونډې
خندوي.
دلته د دربیلو په ناتارو انګازو کې
د ړوډي
ړوډي
کوکاري
د آسمان تټر ځیروي
زما مور، ستا خور د دردونو په شپاله کې
ژړوي.
د وحشت سوړ باد
د ځلوب په واټنو کې
د وحشي سیندګي په لالهانده ځپو کې
د ژوند هنداره د بلوس په ګرداب کې
ماتوي
ړوبوي
دلته ځیریږي د پیړي خونړي سینه
رابهیږي
راځځیږي د درویز لویه چینه
د ویر په پژواک کې
د مینې جونګړه
د اور په لمبو کې
سوځوي
ویجاړوي.

دلته د سپیدو په زړه کې
د ځاځ سپرغۍ ستر ګلین وهي
د وریځو خړوبتیا کې
د ولس لاسونه لیچن
(پولاد)
ستر ګې اوښکنې
(توفان)
کړي ورځ د مځکې پر ټټر ستړي ستومانه
اسویلي کاږي
د غورځنګونو په ننداره
د رڼا تر هنداره.
د پرهارونو په زړه کې
رهي دا کاروان
درومي شیبه په شیبه
د رودونو تلوسه کې
د پاحون په پلوشه کې.

☆ ☆ ☆

صدیق ـ کانادا،

از نامه‌ی پر محبت و ابراز آمادگی برای کار با «راوا» ممنونیم. نامه جداگانه‌ای با نشریات ما برایتان فرستاده شد.

☆ ☆ ☆

احمد یما رحمتیار ـ دنمارک،

از نامه و علاقمندی تان به کار علیه خاینان ملی تشکر می‌کنیم. به امید همکاری‌های بیشتر.

☆ ☆ ☆

قیوم رسولی ـ چترال،

نامه‌ی تانرا گرفتیم. پاسخ به آن با شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» به آدرس تان فرستاده شد.

☆ ☆ ☆

ف. احمد ـ پشاور،

از نامه و علاقمندی تان به «پیام زن» سپاسگزاریم. شماره ۵۳ و ۵۴ برای تان فرستاده شد.

☆ ☆ ☆

رسولی ـ هالند،

با تشکر از نامه تان «پیام زن» و سایر نشریات «راوا» به آدرس تان ارسال گردید.

☆ ☆ ☆

و. بلخی ـ کویته،

از نامه و ابراز احساسات تان نسبت به «پیام زن» سپاسگزاریم. شماره ۵۳ و ۵۴ «پیام زن» برای تان فرستاده شد. ■

گزیده‌ای از پست الکترونیک ما

http://www.rawa.org
rawa@rawa.org

شما تنها نیستید

کیتلین Caitlin **ـ چیلی،**

شاید به یاد نداشته باشید، من یکسال قبل به شما نوشته بودم. علاقه‌ام به‌اهداف تان حتی از آن زمان هم بیشتر شده است. من در چیلی زندگی می‌کنم. تا ۱۱ سپتامبر کسی در این جا در مورد افغانستان چیزی نمی‌فهمید. دو هفته قبل از آن حادثه من در صنفم موادی را که شما فرستاده بودید، برای شاگردان خواندم. همه تکان خوردند و نمی‌توانستند باور کنند که در گوشه‌ای از دنیا یکچنین وضع هم می‌تواند وجود داشته باشد. با این فعالیت احساس افتخار کردم. امروز من فلم مستند سایره شاه را دیدم. کار عالی‌ای انجام داده است. تصاویر بشدت تکاندهنده بودند. باید تمام مردم دنیا این فلم را ببینند.

با فرستادن این ایمیل کوتاه خواستم بدانید که شما تنها نیستید. مردم در این طرف دنیا برای شما نگران هستند و از شما و اهداف تان حمایت می‌کنند. علاقه دارند فعالانه به شما از طرق مختلف کمک کنند.

❑❑❑

کتاب نانوشته تاریخ زنان

دبوراهنت Deborah Hunt **ـ پورتوریکو،**

قول می‌دهم تا جهان را از اوضاع افغانستان آگاه سازم.

من در پورتوریکو زندگی می‌کنم و یک هنرمند تیاتر هستم. شب گذشته نمایشی داشتم که عنوان آن را «چادری» گذاشتم. خواستم با شیوه‌ای احساسم را در مورد شرایط زنان افغانستان بیان نمایم. برای من مهم است تا مردم بدانند که این شرایطی نیست که ویژه‌ی اعتقادات مذهبی باشد بلکه این تقریباً قتل عام است و صفحه‌ی نفرت انگیز، شرمناک و پریشان کننده دیگریست از کتاب بزرگ فراموش شده و نانوشته‌ی تاریخ زنان. از شما تشکر می‌کنم که معلومات را در دسترس ما قرار دادید. فعلاً در حال یافتن راه‌هایی جهت خریداری نشریات تان هستم.

❑❑❑

کمک می‌کنم

چارل Charl **ـ امریکا،**

بعد از چند بار دیدن صفحه «راوا» و مطالعه در مورد شرایطی که شما زنان آن را تحمل می‌کنید، احساس درد و عذاب نموده وادار شده‌ام تا هر کمک ممکن را برایتان انجام دهم.

به تاریخ ۲۵ نوامبر یک گردهمایی اجتماعی گروهی از زنان را میزبانی نموده پلان داریم تا اوضاع افغانستان را با آنان مورد بحث قرار دهیم و همچنان فلمی از FMF را به نمایش بگذاریم.

دعاهای خیرم با شما و تمام زنان راواست. روحیه شما مملو از شجاعت است و اعمال تان حتماً به این همه رنج خاتمه خواهد بخشید.

❑❑❑

پیشرو باشید

چنتل کینن Chantal Kuenen **ـ اندونزیا،**

من هیچ وقت در کشور شما نبوده و بناءً در باره‌ی مبارزه‌ی شما برای حقوق بشر زیاد نمی‌دانم. اما در اندونزیا دیده‌ام مردمی که غربی نیستند چطور زندگی می‌کنند. در این دنیا چیزهای زیادی برای انجام دادن است. لطفاً به کار ارزشمند تان ادامه داده و باور و اعتماد تان را بر عقاید تان حفظ کنید. در کشور من نیز مبارزه‌ی سخت و طولانی‌ای جریان داشت که سال‌ها قبل توسط نسل دیگری به موفقیت انجامید. البته ممکن است جهان را بدون خونریزی تغییر دهیم. آگاهی و روشنگری کلید موفقیت است.

اگر به من ضرورت داشته باشید برایم ایمیل بفرستید. از کمک برای تان خرسند خواهم شد. نمی‌توانم برای تان کمک مالی کنم زیرا محصلم، اما شاید کار دیگری برایتان انجام داده بتوانم.

خوشبختی، محبت و امید برای تان تمنا می‌کنم.

❑❑❑

داکتر ادموند Dr. Edmund **ـ امریکا،**

به مثابه‌ی شهروندان امریکایی که از مبارزه‌ی تان برای حقوق بشر

و دموکراسی خیلی سپاسگزاریم، شما را کاملاً حمایت نموده و هر آنچه ممکن باشد برای پشتیبانی از اهداف تان انجام خواهیم داد. به نظر ما سازمان شما از افرادی بی اندازه شجاع تشکیل شده و شما قهرمانان زمان مایید. ثمره‌ی تلاش‌های شما سرزمین و جهان بهتری خواهد بود. البته مدتی را دربر خواهد گرفت اما دعاهای ما با شماست. شما باعث تغییرات بزرگی خواهید شد.

ما نه تنها با اعانه مالی بلکه با پشتیبانی مردمی نیز شما را حمایت خواهیم کرد.

❑❑❑

ماریان Marian،

من یک چاپگر لیزر دارم و کمره‌ای که می‌توانم برای تان بفرستم. آیا برای تان کار آمد خواهند بود؟ من نادار هستم، و از آن جاییکه معاش معلولین را دریافت می‌کنم پول نداشته با عاید بسیار ناچیز بسر می‌برم. لطفاً بنویسید اگر وسایل متذکره به دردخور باشند از فرستادن آن‌ها خرسند خواهم شد. می‌خواهم علیه این همه جنایات وحشتناک بر ضد زنان کاری انجام دهم.

❑❑❑

فلم‌های هندی یعنی افیون

گوهر رضا Gauhar Raza **ـ هند،**

امیدوارم شعرم را دریافت کرده باشید. برتولت برشت قهرمانم است. او روشنفکری بود که عمیقاً در متن مبارزه بسر برد و تمام خلاقیت و نبوغ‌اش را برله طبقه کارگر و علیه فاشیست‌ها به کار برد. از وسعت و رسایی کار وی همواره در شگفت می‌شوم. می‌کوشم تا کاست‌های فلمم را بزودی برای تان بفرستم.

بلی با شما کاملاً موافقم که فلم‌های هندی به مثابه‌ی افیون موثری نه تنها بر مغزهای جوان اثرگذار اند بلکه همچنان باعث خشونت‌های زیادی در جامعه می‌شوند. مدت زیادی است که سینمای هند تروریزم فردی، خشونت در مقابل زنان چه به شکل جمعی چه فردی ـ به شمول آزار دادن زنان، تجاوز، بی‌عفتی و قتل وغیره را محق دانسته و همچنان به خاطر تحکیم ساختار شونیزم مردانه‌ی جامعه کمک کرده است.

نمایش مکرر چنین تصاویری در تلویزیون و سینماها، اذهان نسل جوان را دایماً خراب می‌سازد. بخاطر تبلیغات و شهرت آنی، بسیاری از ممثلان قربانی ارتجاعی ترین تجسم جامعه می‌گردند. شبانه عظیمی هم مستثنا نیست. ما هیچ برشتی بیرون نداده ایم.

مردمان زیادی کارهای خوبی انجام داده اند اما بدبختانه ساتیاجیت رای Satyajit Ray دیگری تولد نکرده ایم.

خواب من برای نظم نوین جهانی کاملاً نزدیک به خوابی است که انسان‌هایی مانند اسپارتاکوس وکارل مارکس دیده اند. به صفت یک شاعر و یا هنرمند و یا دانشمند هرکار من قدمیست جهت تحقق بخشیدن به این رویا.

بگذارید برای تان اطمینان دهم که شما در مبارزه علیه مرتجع ترین و فاشیست ترین افراد و سازمان‌ها تنها نیستید.

❑❑❑

تاثیر «داستان زویا»

سکات هریسن Scott Harrison،

من به تازه گی «داستان زویا» را مطالعه کردم. و آنقدر بیان رسا و تکاندهنده‌اش مرا تحت تاثیر قرار داد که مجبور شدم به شما بنویسم و هر نوع کمک و حمایه‌ام را از شما اعلام کنم.

من ۳۰ سال دارم و بحیث نرس صحت فامیل در انگلستان کار می‌کنم. در مورد این کتاب، دوستم برایم گفته بود و حالا من به شما اطمینان می‌دهم که تمام دوستانم این کتاب را خواهند خرید.

این کتاب معلومات زیادی در مورد زندگی در افغانستان برایم داد که به مراتب از معلومات رسمی بهتر است.

کار شما برای نه تنها زنان افغان بلکه زنان وکودکان سراسر جهان دارای اهمیت بسیاری است و من جز ادای احترام به قهرمانی و از خود گذری شما چیزی ندارم ارزانی نمایم.

بعد از ۱۱ سپتامبر، درباره افغانستان گپ‌های زیادی گفته شد و کارهای زیادی انجام گرفت. اما حالا می‌دانم که به این زودی‌ها نمی‌توانیم به نتایج مثبت برسیم. امیدوارم «داستان زویا» بتواند تعداد زیادی را در غرب به این آگاهی برساند که نباید گذاشت دوباره افغانستان به یاد فراموشی سپرده شود. آنان تروریست بودند که در حادثه ۱۱ سپتامبر دست داشتند نه مسلمان و نه قطعاً افغان. «داستان زویا» در گروپ کودک و مادر ما به نام «دستان ممد» خوانده و مورد بحث قرار خواهد گرفت.

حتماً به ما بگویید که چه کمکی هر چند ناچیز می‌توانیم.

❑❑❑

در قفس نخواهید ماند

پتریشیا Patricia **ـ امریکا،**

من یک دختر شاگرد سیزده ساله‌ی امریکایی هستم. در صفحه‌ی تان در جستجوی معلومات برای تهیه گزارشی درباره‌ی ستم بر زنان در آسیا و افریقا بودم. من از طالبان و از این که چطور آنان زندگی را برای همه و بخصوص زنان جهنم می‌سازند منزجرم. از شما می‌پرسم کی برای این مردان حق آن را داده تا آزادی افغانان را سلب نمایند؟ کی برای اینان حق داده شما را در چادری پیچانده و در خانه‌هایتان زندانی سازند؟ کی اینان را گذاشته تا با قوانین ظالمانه و ذهنیت نامعقول شان

بر شما حکومت کنند؟ هیچکس. آنان حق این کار را ندارند و این را می‌دانند. زنان طی قرنها توسط مردان محکوم و تحت ستم بوده و به عقب رانده شده اند. از آغاز روزگار، ما را مجبور ساخته اند تا خود را در مقابل جنس مذکر پست احساس کنیم. با این همه اکنون اوضاع بسیار بهتر است ولی هنوز هم جاهایی مثل افغانستان وجود دارند که این مشکل تا حال حل نشده است. بگذارید بگویم که هیچ کسی از دیگری بهتر نیست!

مرغک قفس نمی‌خواند زیرا می‌داند که آزاد نیست. شما برای مدت درازی در قفس نخواهید ماند!

❒❒❒

طالبان جنایتکار

انجی سمیت Angie Smith ـ آسترالیا،

در مورد چند قصه‌ای که همین حالا خواندم می‌نویسم... نمی‌دانم چه قوانین دولتی و مذهبی بر مستولی گشتن چنین اعمال وحشیانه اجازه می‌دهند... افغانها چه نوع مردمی اند؟؟ آیا آنان مفاهیم ده فرمان را نمی‌دانند؟ اگر این چیزی است که خدا برای شان اجازه داده باشد فکر می‌کنم من یک آتئیست باقی خواهم ماند... آیا در آسترالیا جایی است که در فعالیت‌های تان سهیم شوم؟

❒❒❒

«راوا» و نظر غلط ما امریکاییان

فان هوک Fawn Houck ـ امریکا،

مطالب سایت شما شدیداً مرا تحت تاثیر قرار داده است. این برایم حیرت‌آور است که تحت تسلط آن چنان رژیم عقب‌گرا شما خود را سازمان داده وکار می‌کنید. من در برابر جرئت شما سر خم می‌کنم و شما برایم سازمانی نمونه هستید. سایت تان عالی است، بخصوص از لحاظ تکنیکی و رنگ آزادی و زیبایی در آن موج می‌زند.

شما زنان انقلابی افتخار هر کشوری خواهید. من احساس غرور می‌کنم که می توانم دیگران را با این سایت آشنا سازم و معلوماتی راکه کسب کرده‌ام برایشان برسانم. من نهایت علاقمندم که مطبوعات امریکا این نظرات مردم افغانستان را به نشر بسپارند تا مردم دنیا تروریست‌ها، بنیادگرایان و طوایف عصر سنگ را بشناسند. من می‌کوشم در مورد شما به همه بگویم و اسناد و سایت تان را به مردم و مطبوعات این جا بشناسانم. من درباره شما از طریق زولتن‌گراسمن شنیدم. او یک کارکن فعال و واقعی است و افتخار دارم از این که دوست و همکار من هم است. او در رادیوی محلی ما در برنامه‌اش به نام «یک مسئله مردمی»، بعد از بررسی تجربه و بینش خبرنگاری انگلیسی به نام رابرت‌فسک در افغانستان نامه شما را با آوازی گیرا خواند. به زنان و دختران در مکاتب شما می‌خواهم این پیام را بدهم: لطفاً سرهای تان را بلند نگه دارید. من جرئت شما را می‌ستایم. تسلیم نشوید. من عشقی راکه در قلبم دارم به شما عرضه می‌دارم.

ما و شما دید مشترک داریم. من در اینجا برای صلح کار می‌کنم. همه امریکایی‌ها جنگ‌طلب نیستند. مردمی راکه می‌شناسم و با آنان صحبت می‌کنم می‌خواهند به خشونت پایان داده و برای برابری اقتصادی و سیاسی کار کنند.

من به آدرس پسادینا برای تان پول خواهم فرستاد. شهامت مردی راکه در مورد وضع در کمپ مهاجرین صحبت کرد بسیار می‌ستایم. من دیگران را در جریان قرار خواهم داد تا آنان هم کمک بکنند.

یکبار دیگر تشکر از کار تان. شما به تمام فمینست‌های جهان الهام می‌بخشید. شما نظرات غلط ما امریکایی‌ها را در مورد کشور تان هم اصلاح می‌کنید. لطفاً احساسم را نسبت به خود درک کنید. ما همه برای صلح کار می‌کنیم.

❒❒❒

لیلا Leila ـ امریکا،

مدت دو سال است که مسلمان شده ام و بسیار متأسفم که مسلمانان سنی از طالبان که سرزمین افغانان را تباه می‌سازند حمایت می‌کنند... بعضی اوقات متعجب می‌شوم که آیا این مذهب (اسلام) واقعاً چنانچه گفته می‌شود تماماً در مورد صلح و آرامش است؟ کاش می توانستم کمکی به مردم رنجدیده‌ی افغانستان بکنم. نمی‌دانم که چرا مساجد زیادی برای فلسطین و دیگر کشورها کمک و پول می‌فرستند در حالی که افغانان بیشتر به آن نیاز دارند. از ستم‌هایی که در کشور تان رخ می‌دهد تکان خورده ام...

❒❒❒

وطنپرستی و تعصب امریکایی و بهای تروریزم اسامه

استیف Steve ـ امریکا،

● بعضی از افراد در مورد خطاهای دولت امریکا کاملاً ناآگاه بوده و فکر می‌کنند که نظرات مردم و اعمال دولت در هماهنگی کامل قرار دارد. و این کاملاً نادرست است.

همچنان یک مرض عام دیگری در امریکا به نام وطنپرستی وجود دارد که مردم امریکا راکور ساخته است. آنان می پندارند که امریکا یک پدیده خاص، مستثنی و پاکیزه است. این وطنپرستان بدون آن که در نظر بگیرند امریکا چه می‌کند از آن دفاع می‌کنند. آنان چنان خود را از آن کشور می‌دانند که هر انتقاد در مورد خطاهای امریکا را انتقاد به شخص خود می‌پندارند.

برعلاوه، ما در این کشور متعصبان مذهبی زیادی داریم. اما متعصبان عیسوی، مذهب و عقاید فرقه‌ای شان را از هر تحقیق و هر

نظر جدیدی و حتی احترام گذاشتن به نظرات دیگران، درست‌تر می‌دانند.

خواهران ادامه دهید! من شما را صد فیصد حمایت می‌کنم. جنبش شما چراغ درخشان امید در این دنیای تاریک است. مشعل را با دستان نیرومند تان هرچه بلندتر نگه دارید.

● می‌ترسم از این که امریکا می‌خواهد افغانستان را بمباران کند. آنان قبلاً به مناطقی که احتمال دارد اسامه در آنجا باشد طیاره‌های اکتشافی فرستاده اند. گزارش‌هایی شنیده ام که حمله بعد از انتخابات صورت خواهد گرفت. با توجه به تاریخ این کشور بسیار مشکل است تصور کرد که امریکا حمله‌ی بیرحمانه بر کشتی جنگی اش کول Cole را تلافی نکند.

می‌دانم که بهای تروریزم اسامه را باید مردم افغانستان بپردازند و به این سبب از امریکایی بودنم خجلم.

❑❑❑

کمک به «راوا» از طریق کنسرت

کمبرلی کاتز Kimberly Katz — امریکا،

من اینجا در شیکاگو فستیوال موسیقی زنان را برای گروه خود و گروه‌های دیگری که مرکب از هنرمندان زن اند، سازماندهی می‌کنم. بخشی از عواید هر کنسرت مان را به حساب عفو بین‌الملل اعانه می‌دهیم تا در مقابل تخلفات حقوق مدنی مانند آنچه در کشور شما جریان دارد، مبارزه کند. در آینده کوشش خواهم کرد تا یک مقدار پول را مستقیماً به سازمان شما بفرستم. در سایت خود یک لینک به سایت شما علاوه خواهیم کرد.

من در مورد فعالیت‌های شما در یک نامه‌ی خبری عفو بین الملل خواندم و فقط می‌خواستم بدانید که همراه با تعداد زیادی از زنان در امریکا از رفتاری که بر زنان در افغانستان صورت می‌گیرد احساس وحشت می‌کنیم. حبس روزانه‌ی آنان در سرزمین خودشان و تحقیر دایمی وحشتیست که باید خاتمه یابد. این جنایتی است در برابر تمام بشریت. می‌خواستم بدانید که درباره‌ی شما فکر می‌کنم و برای امنیت و نیروی تان جهت ادامه‌ی مبارزه‌ی تان تا کسب پیروزی کامل، دعا می‌کنم. شما واقعاً سربازان برگزیده‌ی خداوند برای نور و نیکی هستید. به زودی روزهای خوش و زیبا برای تان فرا خواهد رسید.

❑❑❑

ماری Marie — امریکا،

نمایش اوپرا را تماشا کردم. من این وحشت را در خبرهای جهانی دیده بودم و حیران بودم که چه کمکی کرده می‌توانم. نمایش اوپرا را مدت زیادی ندیده بودم اما بنابر علتی آن روز آنرا تماشا کردم. من پول زیادی ندارم اما صاحب دو دست و یک کمپیوتر هستم. اگر کاری از من ساخته باشد از کمک برایتان خرسند خواهم شد. در زندگی ترس‌ها و غمهایی را دیده بودم اما خوشبختم از این که در کشوری زندگی می‌کنم که می‌توانم کمک دریافت نموده و درد نکشم. من فقط یک فرد هستم اما به هر شکلی که ممکن باشد شما را کمک خواهم کرد.

❑❑❑

دونتر از حیوان

روزماری Rosemarie — امریکا،

در مورد ارتکاب شقاوت‌ها شنیده بودم اما تماشای نمایش اوپرا Oprah واقعاً دردناکترین چیزی بود که تا حال دیده بودم. به مثابه‌ی یک زن از این که مردان می‌توانند چنین حاکمیتی بر زنان داشته باشند خشمگینم، با زنان رفتاری غیر انسانی صورت می‌گیرد. چه چیزی مردان را به این فکر می‌اندازد که محض بخاطر قدرت فزیکی مافوق عالی هستند و ازین رو مقاصد شان را تحمیل کنند. می‌خواهم بگویم که برخی آنان از انسان پایینتر اند، اما این توهینی به حیوانات خواهد بود!

❑❑❑

اسلام طالبی

کولین تن Kolyan Tun — امریکا،

کمک فقط ۳۰ دالری به آدرس تان می‌فرستم. قلبم برای شما می‌تپد.

به مثابه مردی مسلمان، آن نامردها را کاملاً خوار و ذلیل یافته ام. اگر طالبان مرا متقاعد بسازند که آنچه آنان در مقابل زنان افغان می‌کنند مطابق اسلام است، آنگاه به ریشه‌ی مسئله که اسلام باشد پی خواهم برد.

❑❑❑

«راوا» در ملل‌متحد

فهیمه — امریکا،

می‌خواهم در مورد سخنرانی‌ام در سازمان‌ملل بنویسم. فقط یک و نیم دقیقه وقت داشتم. نمی‌توانستم حتی یک دهم مطالبی را که می‌خواستم بیان کنم. علاوتاً خانمی وظیفه داشت تا سخنرانی‌ها را کوتاه کند. با این هم بعضی چیزهایی را بنابر محدودیت وقت نباید می‌گفتم در نوبتم همه را گفتم که توجه و تحسین تمام حضار را برانگیخت. تحسین‌ها و تقدیرها آنقدر دلگرم‌کننده بودند که آنان چاره‌ی دیگری جز دادن وقت بیشتر برایم نداشتند. رژیم‌های افراطی و افراطیون همه مذاهب و فرقه‌ها را متذکر شدم. در آخر، نشریات «راوا» را به پیمانه‌ی وسیعی بین نمایندگان سازمان ملل پخش کردم.

سفرم به سازمان ملل با پوشیدن چادری آغاز شد و زمانی که به سخنرانی شروع کردم هنوز هم چادری به سر داشتم. گفتم: «خانم‌ها و آقایان، من قبلاً جنایت را با آمدن به اینجا مرتکب شده‌ام. من حتی جنایت بزرگتری را با بیرون شدن از خانه بدون شوهر و یا خویشاوند نزدیک مرد مرتکب گردیده‌ام. من مرتکب زنا می‌شوم و باید سنگسار شوم. اما بزرگترین جنایت را با پس‌کردن چادری مرتکب خواهم شد.» و با این گفته چادری‌ام را کشیدم. تمام حاضران در سالون به تمجید و هلهله پرداختند. همه از جای شان برخاستند کف‌زدن‌ها آن قدر ادامه پیدا کرد که متوجه شدم عده‌ای می‌گریند. و بعد از چند دقیقه صحبتم را شروع کردم که شما قبلاً آنرا خوانده اید.

❏❏❏

آپارتاید جنسی نباید تحمل شود

لارِن Lauren **ـ امریکا،**

من با این اوضاع بشدت آشفته توسط پروفیسور رابطه نژادی و ملیتی‌ام در پوهنتون سام هوستون Sam Houston State University آشنا شدم. با آگاهی یافتن از بیرحمی‌هایی که رخ می‌دهند گیج شدم. آپارتاید جنسی‌ای که در افغانستان جریان دارد نباید توسط هیچکسی به شمول ما امریکایی ها تحمل گردد. به مثابه‌ی زنی که دارای حقوق تضمین شده‌ی بسیار و آزادی‌های فراوان‌ام نمی‌توانم عمق دهشتی را که همه روزه شما با آن روبرواید، درک کنم. درست نمی‌دانم چی کنم، اما از هر کمکی که انجام داده بتوانم خرسند خواهم شد. با احساس خوشحالی مبلغ اندکی برای امور تان خواهم فرستاد. برایم ای میل و معلومات بفرستید تا در جریان باشم. بسیار خودخواه، بی‌حس و ظالم خواهم بود اگر بی‌تفاوت بوده و هیچ کاری در این شرایط وحشتناک نکنم.

❏❏❏

شما فراموش نشده اید

مارین بیلهاج Marian Billhage **ـ امریکا،**

نمی‌توانم بفهمم. اینجا من با کمپیوتر خودم نشسته‌ام، از زندگی‌ام شکایت می‌کنم، از این که خوب نیستم و این که بخاطر نداشتن پول کافی سرگردانم وغیره وغیره...

آیا حقی حتی برای شکایت دارم؟

درست است که پول زیادی ندارم و بیمار هستم، اما یک دختر قشنگ دارم که صحتمند است و شوهری دارم که او مرا دوست می‌دارد و من او را و ما آزاد هستیم!

نمی‌توانم جلو گریه ام را بگیرم!

حتی اگر نتوانم پول بفرستم کار دیگری خواهم کرد! به هرکسی که می‌شناسم از شما و وضع در افغانستان خواهم گفت وکاری خواهم کرد زیرا این وحشتناک است.

می‌خواهم پیام مختصری بفرستم که شما فراموش نشده اید و من به فکر تان هستم.

❏❏❏

اثر نمایش اوپرا

دانیکا Dawnika **ـ سلوانیا،**

من ۱۷ ساله‌ای هستم که در سلوانیا زندگی می‌کنم. همین امروز نمایش اوپرا وینفری Oprah Winfrey را تماشا کردم و ساعت‌ها گریستم. هیچگاهی در زندگی‌ام تلویزیون مانند امروز در من اثر نگذاشته بود. می‌دانستم که زنان به اندازه‌ی مردان از امتیازات برخوردار نیستند، اما نمی‌دانستم که پدیده‌هایی چنین وحشتناک هم در دنیا وجود دارد. فقط می‌خواستم بگویم که تمامی زنانی که رنج می‌کشند بیش از این نباید دچار رنج و عذاب شوند.

شما در راه درستی جهت ساختن جهان بهتری برای همه‌ی ما مردان و زنان رهسپارید...

❏❏❏

به عنوان یک امریکایی سرافکنده‌ام

کارِن Karen **ـ امریکا،**

سلام‌های گرمم را به شما می‌فرستم. من یک زن امریکایی هستم و از سیاست‌ها و اعمال دولتم در افغانستان هراسان و سرافکنده‌ام. من ازین دولت حمایه نمی‌کنم. قسمی که اکثریت ما نمی‌کنیم. پس می‌خواهم بدانید که چقدر مردم در اینجا بخاطر نتایج بمباران امریکا در افغانستان نگران اند.

به شما از طریق «رسالت زنان افغان» (AWM) پول می‌فرستم.

❏❏❏

کنسرت برای «راوا»

جولی Julie **ـ انگلستان،**

بیش از این دیگر نمی‌توانم فقط به آگاهی از اوضاع اکتفا کنم، باید دست به عمل شوم. تصمیم برای انجام کاری دارم و در این زمینه تنها نیستم. چند رفیق بسیار خوبم (تعداد ما به ۳ تا ٤ نفر می‌رسد) هم می‌خواهند کاری کنند. می‌خواهم با جمع آوری قرطاسیه و لوازم دفتر و پاپوش شروع کنم. همچنان در یک مکتب بزرگسالان کمپیوتر تدریس می‌کنم. آمر را متقاعد خواهم ساخت که می‌توانیم از چند ماشین کهنه دست بشوییم.

آیا به یاد دارید که هنرمندان (Band-aid) برای حبشه چه کردند؟ می‌خواهم فعالیت‌های مشابهی را به سود «راوا» سازمان دهم. اگر شخص دیگری را بشناسید و یا باکدام هنرمندی در این جا رابطه داشته باشید که روی چنین پروژه‌هایی کارکند مرا با او ارتباط دهید.

به نظر می‌رسد تصادف نیست که حروف سرچپه‌ای «راوا»، AWAR (یک نبرد) می‌شود. نبردی که در آن پیروزی منتظر زنان است.

□□□

بلیندا ویکهام Belinda Wickham **ـ امریکا،**

آه چه باید کرد... این گزارش‌ها را با قلب پر درد و چشمان پر اشک خواندم. به حیث یک امریکایی برایم غیر قابل باور است که به انسانی اجازه داده می‌شود تا با انسان دیگری چنین رفتار نماید. من عمیقاً احساس اندوه و نومیدی می‌کنم.

پیام را به روزنامه‌هایی که یادآور شده بودید، فرستادم:

«محترم مدیرمسئول،

به مثابه‌ی یک شهروند ذیعلاقه و یک دوست خبرنگار برای تان می‌نویسم، تا نگرانی‌ام را از بابت بیرحمی‌هایی که طالبان بر مردم افغان، بخصوص زنان افغان، روا می‌دارند ابراز دارم. من یک هوادار دایمی «راوا» هستم و مراقب تغییرات در افغانستان و پاکستان. لطفاً پشتیبانی تان را با ادامه‌ی ابراز حقایق در این کشورها در رابطه با تخلفات از حقوق‌بشر و ارزش‌های دموکراتیک توسط طالبان، اعلام دارید.»

□□□

کاملی آرچر Camile Archer **ـ انگلستان،**

من یک حواله پولی به آدرس تان خواهم فرستاد. فعلاًگر چه در موقعیتی نیستم که اعانه‌ی بیشتری جمع‌آوری کنم، اما از فرستادن سهم خودم هر زمانی که بتوانم خرسند خواهم شد.

□□□

اگر زرمینه مسلح می‌بود...

شانون Shannon **ـ امریکا،**

من یک زن جوان امریکایی هستم. ازگزارش‌های صفحه‌ی شما به وحشت افتادم. لطفاً اجازه دهید تا پیشنهادم را ارایه کنم: به جای تهیه و فرستادن کمره ویدیویی چرا سلاح نفرستیم! در کشور ما قوانین سلاح وجود دارد اما من برای حفاظتم می‌توانم سلاح بدست بیاورم. این زنان افغان هیچ سلاح و مدافعه‌ای ندارند. درکشور من، حق داشتن سلاح در قانون اساسی حتی در صورت ضرورت علیه دولت تضمین گردیده‌است. چنین پیداست که در افغانسان زنان در برابر دولت شان هیچ تضمینی ندارند. این نابخشودنیست. از خود حفاظت کنید. به نظر من فقط با سلاح می‌توانید برای امر تان برزمید. می‌دانم که بعضی از مردم با خواندن این نامه، با پیشنهاد من موافقت نخواهند کرد زیرا جنگیدن علیه خشونت با خشونت شاید فقط بر مشکلات بیفزاید. اما خشم مرا دریابید آنگاه که فلم اعدام زنی را با فیر تفنگ در ملاءعام، دیدم. چرا؟ اوکشته شد زیرا خلع سلاح بود، ...

چه فکر می‌کنید که اگر زن مسلح می‌بود فلم چگونه تغییر می‌کرد؟ او می‌جنگید. داستان متفاوتی انتشار می‌یافت. زنان در سراسر جهان، همه با یک صدا با هم برمی‌خیزند.

□□□

رامی Rami **ـ امریکا،**

من قبلاً در صفحه‌ی اینترنتم (Krasiva.com) صفحه‌ای را به مینا تقدیم نموده ام.

حمایت کاملم، قلب و ذهنم با شماست.

با تمام وجود خواهم کوشید تا کمک‌های مالی برای سازمان تان فراهم آورم. شما میتوانید روی این حقیقت حساب کنید که تمام دوستانم از اهداف تان با خبر خواهند شد بسیاری شان قبلاً از مسئله آگاه اند.

من طراح صفحات اینترنت‌ام اگر ضرورت به طراحی چیزی باشد، تا حد توان کمک تان خواهم کرد. متوجه شده‌ام که طراحی صفحه‌ی اینترنیت شماکمبودهایی دارد. اگر خواسته باشید تا در مورد طراحی مجدد آن گفتگو کنیم، صمیمانه در اختیار تان خواهم بود.

□□□

تارین کگن Taryn Kagan،

می‌خواهم از شما بخاطر اخبار تازه و مداوم از اوضاع زنان در کشور تان تشکر نمایم. واقعاً احساس می‌کنم که هوادار سازمان شگفت‌انگیزی هستم. شنیدن اخبار مداوم جدید برایم عالی و جالب است و به همین خاطر است که خود را در مورد اوضاع جاری وارد می‌دانم. شما واقعاً جنبش خاصی هستید و می‌دانم کار شما چقدر مشکل است.

□□□

جنایتکاران جنگی افغان

کرستوفر بولین Christopher Bollyn،

از معلومات تان در مورد رشیددوستم تشکر. اگر بتوانید در جمع‌آوری سند در مورد جنایات جنگی رهبران نو دولت افغانستان، مرا رهنمایی کنید، عالی خواهد بود.

فکر می‌کنم جنجال پر سر و صدا در مورد محاکمه جنایتکاران جنگی، بین دول مختلف برپا شده و چنین به نظر می‌رسد که جنایتکاران جنگی افغان که با امریکا کار می‌کردند، فراموش می‌شوند و جنایتکاران بالکان به دادگاه لاهه می‌روند.

□□□

جیکلین Jaclyn ـ امریکا،

امیدوارم بدانید که من همانند تعداد زیادی صادقانه به این باورم که شما نیرومندید. وکوشش‌های تان جهت بهتر ساختن وضعیت زنان افغان برایم قابل قدر است.

کار شما شهامت می‌طلبد و ما زنان امریکا آنرا تقدیر می‌کنیم. من در شناساندن «راوا» به مردم درینجا و شیوه‌های کمک به شما کار را آغاز خواهم کرد.

□□□

مارگرت اون Margaret Owen ـ انگلستان،

بلی افتخار می‌کنم تا مادر بریتانیایی تان باشم...

ما اوضاع تکاندهنده‌ای راکه در موردش می‌خوانیم درکنفرانس بیوه ها که در ششم فبروری شروع می‌شود و در آن از شرکت عضو «راوا» استقبال خواهد شد، ذکر خواهیم کرد.

شما همه شگفت‌آور اید. قلب همه‌ی ما برای تان می تپد اما ما به چیزی بیشتر از قلب یعنی عمل نیاز داریم. ما در این راستا کار می‌کنیم. ما به اقدامات دولت خود، جامعه اروپا و سازمان ملل نیازمندیم.

نبرد شما نبرد ماست.

□□□

کار واقعاً انقلابی

لامرگنتر Lamar Gunter ـ امریکا،

در تابستان ۱۹۷۰ از جمله شاگردان عوضی در افغانستان بودم. سفر مهمی بود. افغانستان بسیار زیبا بود. اما بالاتر از همه، من مردمش را دوست داشتم بخصوص زنان را. من تا حال با فامیل افغانی که بعد از کودتای دوم به استرالیا پناهنده شدند و من با ایشان زندگی می‌کردم، در تماس هستم.

با خواهرم ملالی بارها در مورد برگشت به وطن وکمک در بازسازی آن صحبت کرده‌ایم.

من یک داکتر طب سوزنی وگیاهی هستم و در بخش صحت روانی هم کار کرده ام.

از همه حوادث خبر دارم، ازین رو می‌دانم زخم‌ها باید التیام بیابند، نه تنها زخم‌های جسمی بلکه زخم‌های روحی و ذهنی هم. می‌خواهم به هر شکل ممکن کمک کنم. فکر می‌کنم طب سوزنی در کشوری مثل افغانستان که به قلت منابع دچار است، مفید خواهد بود. دوای غربی قیمتی است ولی طب سوزنی را می توان با مصارف کمتر و به آسانی به مردم عادی یاد داد تا به شرایط صحی بهتر برسند.

من حاضرم مصارف سفرم به افغانستان را خودم بپردازم و رایگان کارکنم. می خواهم بدانم آیا کارم بدرد خور خواهد بود یا نه. فکر می‌کنم خواهران افغانم شما را نمی‌شناسند. آنان معلم هستند، من با آنان در مورد تماس با شما صحبت خواهم کرد.

من نمی توانم درینجا به اظهار تمنیات نیک‌ام در برابر آنچه شما در سال‌های اخیر انجام داده‌اید، بپردازم. من به حمایت از شما در هر حد ممکن، افتخار خواهم کرد. در ارتباط با نام شما فکر می‌کنم تعدادی از کلمه «انقلابی» خوش شان نمی‌آید. ولی من برآنم که آنچه شما برای زنان وکودکان افغان انجام داده و می‌دهید واقعاً انقلابی است.

□□□

کار فوق‌العاده «راوا»

لیزلی بریانت Lesley Bryant ـ امریکا،

من درین اواخر «داستان زویا» را خواندم وکار سازمان شما مرا شدیداً تحت تاثیر قرار داده است. در مورد شما قبلاً در برنامه اوپرا شنیده بودم. ولی واقعاً نمی‌فهمیدم شما زندگی تان را برای آوردن تغییری در افغانستان این قدر به خطر می‌اندازید. کار اعضای شما کم از معجزه نیست. من به زندگی‌ای که بحیث یک امریکایی دارم قانع نیستم و شرمنده‌ام از این که این قدر در راحتی به سر می‌برم و هزاران نفر در سراسر جهان شکنجه می‌شوند. خدا همه تان را در امان خود داشته باشد. من قلباً به شما وکار تان احترام قایلم.

□□□

انیت‌وان‌دین برگ ـ امریکا،

حملات وحشتناک بالای مراکز تجارتی، افغانستان را به کانون مهم اخبار جهانی تبدیل کرد، کاری راکه سال‌های متمادی مردم محروم و قحطی‌زده‌ی آنجا نتوانست!

تهدید به قحطی و خشکسالی قبلی نتوانست دنیا را به حرکت در آورد. این دیگر خیلی دردناک و مضحک است. اما تبلیغات در مورد افغانستان می‌تواند برای شما و شناساندن تان و فعالیت‌های تان به جهانیان مفید ثابت شود. چقدر خوب بود که اوپرا توانست امریکایی‌ها وکمره‌های شان را به طرف شما جلب کند.

حالا من با شما در مورد عکس‌های تان تماس می‌گیرم. من می‌خواهم از شما در مورد استفاده از دو عکس اجازه بخواهم. یکی از یک صنف سوادآموزی در جلال‌آباد و دیگری از یکی از خیمه‌ها در کمپ مهاجرین. و هر دوی این عکس‌ها برای محفلی ضرورت است که هفته آینده در دفاع از شما برگزار می‌کنیم، نه برای فروش و استفاده غیر قانونی بلکه برای جلب مردم به نظرات شما، حتی ارائه معلومات به آنان در مورد زنان در افغانستان. UNFPA در نظر دارد، برای زنان مهاجر و زنان افغان که بنابر حاکمیت طالبان و خشکسالی در وضعیت بد صحی به سر می‌برند، بسته‌هایی فراهم بسازد. من معلوماتم را در مورد «راوا» که از طریق اینترنت یافته‌ام اضافه کرده و آن‌ها را برای توزیع بین مردم چاپ خواهم کرد تا در مورد کمک به شما فکر کنند. علاقمندم وکوشش خواهم کرد مردم، اطلاعات در مورد شما و شرایط زنان افغانستان را با خود برده و بیشتر به شما کمک کنند. هفته آینده

محفلی داریم که تمام سازمان‌ها می‌توانند اهداف و مواضع شان را بیان دارند. برای جلب توجه بیشتر مردم می‌خواهم آن دو عکس را یکبار در ماشین چاپ سیاه و سفید در کاغذ A4 چاپ کنم. این‌ها را جای دیگر استفاده نخواهیم کرد.

❒❒❒

اندریو Andrew ـ امریکا،

درین اواخر مصاحبه‌ی یکی از اعضای شما را در برنامه رادیوی «نیو دموکراسی» شنیدم که در مارچ این سال نشر شد. من از مواضع و کارهای شما دفاع می‌کنم. من به دوستانم در مورد برنامه رادیو و سایت شما ایمیل فرستاده ام.

به شما می‌نویسم زیرا از عملی که دولتم با شما در جواب به حملات ۱۱ سپتامبر خواهد کرد، متأسفم. مطبوعات و حکومت بش هرروز بیشتر از پیش فضای انتقام و تلافی را در اینجا بوجود می‌آورند و به مردم فهمانده می‌شود که افغانستان هدف اولی خواهد بود. حمله نظامی از طرف کشور من جز بربادی وکشتار زنان، کودکان و مردان بی‌گناه چیزی دیگری را به بار نخواهد آورد. من نظراتم را به دوستانم می‌رسانم. تمنیات نیکم را به شما تقدیم می‌دارم. و امیدوارم ملت‌های ما و شما در روزی خوش باهم بپیوندند. بخاطر خوشبختی هر دو سو، آینده و آینده‌ی بشریت.

❒❒❒

علاقمندی به بت‌ها تا انسان‌ها

جودوک ان‌البون ـ سویس،

صرف می‌خواهم بگویم که نمی‌توانم بفهمم که چرا دنیا بدون هیچ کاری، تماشاچی محض است. بیشترین سر و صدا زمانی بود که طالبان بت‌های بامیان را منهدم کردند. این شرم‌آور است. دنیای غرب به بت‌ها بیشتر از مردم افغان علاقمند اند. من یک یهودی ساکن در سویس هستم که به شما فکر می‌کنم. در مبارزه تان علیه بنیادگرایان استوار باشید.

من برای همه‌ی شما آرزوی نیرو و توانایی می‌کنم و امیدوارم در آن کشور، تحت تسلط چنان دولتی زندگی و کار تان ادامه یابد.

❒❒❒

کودکان طرفدار «راوا»

ایریکا Erica،

سلام، من ۱۱ سال دارم و با دوستم Alex تصمیم قاطع گرفته‌ایم تا برای سازمان شما پول جمع کنیم، تا هنوز زیاد پول بدست آورده نتوانسته‌ایم. اما ما برای بدست آوردن پول کار می‌کنیم. هر زمانی که چیزها را بفروشیم. هر دوی ما به این نظر هستیم که کاری که شما می‌کنید عالی است. من و الیکس یک کلب کوچکی ساخته ایم و نامش را «کودکان لاس‌انجلس برای دیگران پریشان هستند» گذاشته ایم. ما برای خود هیچ پول را نمی‌گیریم. ما تازه به کار آغاز کرده‌ایم و پلان داریم تا گاراجی را برای فروش مواد و حصول پول ترتیب بدهیم. بسیار کسانی که از نزدیک خانه ما می‌گذرند یک دالر دو دالر کمک می‌کنند و یا یگان چیز کوچک را می‌خرند. تا حال (۷ جنوری ۲۰۰۲) ۴۸ دالر جمع کرده‌ایم. امید داریم بیشتر جمع کنیم وکسان دیگر را هم جلب کنیم تا برای شما کمک کنند. ما برای کلب خود ورقه تبلیغاتی هم می‌سازیم. هرروز برای بهتر شدن این پروژه کار می‌کنیم تا پول بیشتر جمع شود. خواهش می‌کنم اگر می‌توانید برایم ایمیل بفرستید تا ما بدانیم که نظر شما در مورد کار ما چیست.

❒❒❒

خواهر تان در کانادا

الیسن Allison ـ کانادا،

من از کانادا هستم. گرچه نیویارک دور هست، ما هنوز هم در شوک هستیم. می‌خواهم بدانید چقدر شما را بخاطر افشای بی‌عدالتی‌هایی که علیه زنان تحت تسلط طالبان انجام گرفته دوست دارم. من شما را درک می‌کنم. اگر بتوانم برای هدف تان کاری انجام دهم، برایم بگویید.

مبارزه تان مشکل تر خواهد شد. می‌دانم شما این را درک می‌کنید ولی نیرومند باشید و بدانید که خواهری دارید که از شما پشتیبانی می‌کند.

❒❒❒

«راوا» نیرومندترین صدای زنان

مژگان ظاهر ـ امریکا،

من یک زن افغان هستم و در کلیفرنیا زندگی می‌کنم و به تازگی مجله‌ای از نویسندگان زن افغان را یافتم بنام «مجله افغانه». من از ۱۳ سالگی به این سو سازمان شما را دوست داشته ام. حالا می‌خواهم قدمی فراتر گذاشته و در صورت امکان در کار «راوا» مشغول شوم. بحیث یک افغان امریکایی، از وضعیت بد شما آگاهم و جرئت و همت تان را می‌ستایم. کار گروپ شما عالی است. من ماه قبل با داکتر ان‌هملتن در باره شما صحبت کردم. و تصمیم گرفتم که در شماره اول «افغانه» بیانیه‌ای از شما را هم به چاپ برسانم. می‌دانم خیلی مصروف هستید اما اگر بتوانید نامه‌ای و مطلبی بفرستید تا من در «افغانه» که تعداد زیادی آنرا مشترک شده اند بگنجانم، قلباً سپاسگزار خواهم بود. برایم افتخار خواهید بخشید اگر اجازه بدهید چیزی در مورد «راوا» بنویسم. من فکر می‌کنم شما نیرومندترین صدای زنان هستید و

برای هدفی کار می‌کنید که من این جریده را بر اساس آن منتشر ساخته‌ام. موضوع این نشریه همان است که شما بیان داشته اید. در هر جایی که من صحبت کرده‌ام از شما و سایت تان نام برده ام. کاش شما این همه را قبل از ۱۱ سپتامبر بدست می‌آوردید. موفق باشید. پدرم از زمانی که من کودک بودم مجله شما را اشتراک دارد. شما زنان واقعی و فداکار افغانستان هستید. شما و کوشش‌های تان را می‌ستایم.

❑❑❑

سالی لیمبرن Sally Lambern،

من مختصر می‌نویسم زیرا می‌دانم شما بسیار مصروف هستید. من یک موسیقدان، هنرپیشه و نویسنده هستم و همراه با رفقای هنرمندم برنامه داریم برای ادای احترام به قربانیان حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر کنسرتی را در شهر نیویارک بروز ۱۱ نوامبر ساعت ٤ عصر برگزار کنیم. ما می‌دانیم شما به مراتب بیشتر از آن رنج کشیده اید، ولی ما باز هم می‌خواهیم مبلغ پولی به شما بفرستیم. مبلغ ناچیز است ولی از طرف مردمی به شما می‌آید که شدیداً به مبارزه و کامیابی نهایی تان اعتقاد دارند.

❑❑❑

هدف از بمباران افغانستان

ان کمرون Anne Cameron **ـ فرانسه**،

صرف می‌خواستم بگویم که نگران تان هستم. من مجله‌های شما را بدست می‌آورم. با وجود تمام جنایات طالبان، ملل متحد خاموش است و منتظر. حالا با این بمباران امریکا، مردم بی‌گناه افغانستان باید کفاره اعمال متعصبین اسلامی و سران احمق‌اش را بپردازند. من در فرانسه زندگی می‌کنم و معلم هستم. می‌خواستم بگویم که همیشه از شما پشتیبانی خواهم کرد. قویترین سلاح محبت است.

نواسه ۱۳ ساله‌ام با من زندگی می‌کند. ما فلم مستندی را در بی‌بی‌سی در مورد افغانستان می‌دیدیم و نطاق گفت که در افغانستان از هر پنج کودک یکی یتیم است. نواسه‌ام پرسید، اگر برای یتیمان غذا و توجه لازم وجود ندارد، چرا آنان راکسی اینجا نمی‌آورد. ما می‌توانیم یکی از آنان را با خود نگه داریم. می‌دانم هیچ ملتی نمی‌خواهد با فرستادن کودکانش به کشور دیگری آینده‌اش را از دست بدهد، اما کودک زنده‌ی افغان ـ کانادایی بهتر از کودک مرده‌ی بی نام خواهد بود.

آیا برای جمعآوری کودکان یتیم از کمپ‌ها و سپردن آنان به فامیل‌های علاقمند، کاری انجام شده است؟

من طرفدار متحدین امریکا و بمباران افغانستان نیستم. این همیشه اندوهگین و خشمگینم می‌سازد که ما برای اسلحه و گلوله پول داریم اما برای کمک به مردم و کشورهای فقیر نه. امروز گفته شد که امریکا پذیرفته که آگاهانه ذخایر غذایی صلیب سرخ را هدف قرار داد زیرا طالبان از آنجا غذا می‌گرفتند! من شدیداً تحت فشارم و خود را بیچاره احساس می‌کنم زیرا قوانین نو، حقوقم را از من سلب کرده. فکر نمی‌کنم این جنگ جز توسعه شرکت‌های امریکایی هدف دیگری داشه باشد. بنظرم اینان تا زمانی به بمباران ادامه خواهند داد که کوه‌های افغانستان هموار شود و بتوانند پایپ نفت و گاز را مستقیماً از منابع آن‌ها به فامیل بش در کویت و عربستان سعودی و به بازار عظیم چین برسانند.

بدانید که احترامات قلبی‌ام را بخاطر کار پرخطری که انجام می‌دهید به همراه دارید. جرئت شما بسیار ستایش انگیز است.

من هر آنچه را برای خود و خانواده‌ام می‌خواهم برای شما هم آرزو می‌کنم.

❑❑❑

الیسن فرانک Alison Frank **ـ ایتالیا**،

من یک هنرمند امریکایی‌ام که در ایتالیا زندگی می‌کنم. دوستان صمیمی‌ای در ایتالیا و امریکا دارم و همواره کار خستگی ناپذیر شما را ستایش کرده‌ام. وضعیت اسفبار افغانستان به جای خوب شدن بد شده می‌رود، و من چون پول زیاد نمی‌توانم بدهم، می‌خواهم نقاشی‌ها و طرح‌های هنری را به «راوا» بدهم و از آن برای چاپ کارت‌ها و پوسترها استفاده کنم. اگر شما موافق هستید لطفاً هر چه زودتر برایم ایمیل بفرستید. من تعدادی از نقاشی‌هایم را سکن می‌کنم و برای دیدن به شما می‌فرستم. طرح‌هایی راکه من مدنظر گرفته‌ام مضمون شان بزکشی است و تعدادی از آن‌ها را درین جا هم فروخته‌ام. و تعدادی هم دارم که مضمونشان را اشعار صوفیانه تشکیل می‌دهد. من نمی‌خواهم ازین طریق خود را به دنیا بشناسانم. می‌توانم نامم را به فارسی امضا کنم، اگر فکر می‌کنید نام یک هنرمند امریکایی در سایت شما نامناسب به نظر می‌آید.

لطفاً نظری به صفحه‌ام در اینترنت بیاندازید. امیدوارم از دیدن تصاویر بشدت مجرد نهراسید.

❑❑❑

کلارا سالا Clara Sala،

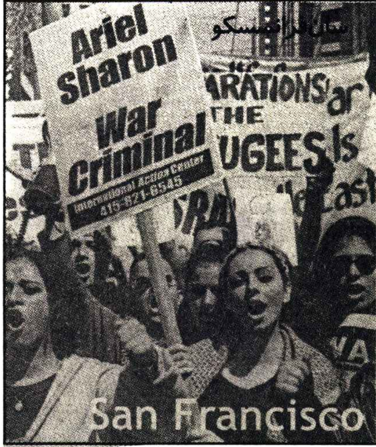
شعرم راکه شما بزرگوارانه در سایت تان نشر کرده اید، «برگشت» نام دارد. می‌خواهم بگویم من از زنان سراسر جهان نام گرفته‌ام و من همه را به سایت شما برگشتانده‌ام. هدف از نامه‌ام این است که ویراست جدید «برگشت» در مجله امریکایی در ماه نوامبر به چاپ رسیده که مدیر مسئول مجله‌ی مذکور آن را برای اولین بار در سایت شما دیده بود. به این خاطر از شما متشکرم و این را هم می‌دانم که چاپ آن به هدف شما کمک می‌کند. ■

شعله‌ی مقاومت الهامبخش مردم قهرمان فلسطین تا نیل به پیروزی خاموش نخواهد شد

فلسطین بار دیگر در خون و آتش می‌تپد. دولت شارون از هوا و زمین شهرها و کمپ‌های فلسطینیان را مورد حملات وحشیانه قرار داده و مقر یاسرعرفات را در محاصره گرفته است. شارون صدراعظم اسرائیل همان جنایتکاری است که حکم قتل عام فلسطینیان را در کمپ‌های صبرا و شتیلا در ۱۹۸۲ صادر کرد. و او اکنون فرمان داده است تا جنین و شهرهای دگر فلسطین با خاک یکسان گردیده و دولت خودمختار فلسطین از میان برداشته شود. ولی مردم فلسطین از زن و مرد و پیر و جوان در برابر تجاوزکاران اسرائیلی دست به مقاومت قهرمانانه‌ای زده اند.

پیکار مردم فلسطین مخصوصاً اهمیت بزرگتری کسب می‌کند که در نظر بگیریم رییس جمهور امریکا بوش، شارون را «مرد صلح» نامیده و به مخالفت با شخص عرفات بر می‌خیزد؛ حمایت برخی دولت‌های اروپایی از فلسطین فقط در حرف محدود می‌ماند؛ کشورهای عربی و اسلامی بیشتر از آن وابسته و ارتجاعی اند که درکنار فلسطین قرار بگیرند.

اما جنبش همبستگی مردم دنیا با فلسطین در سراسر کره زمین بطور بی‌سابقه‌ای اوج می‌گیرد. در امریکای شمالی و اغلب کشورهای اروپایی ملیون‌ها نفر به دفاع از مبارزه بر حق مردم فلسطین و به ضدیت با سیاست‌های امریکا و اسرائیل برخاسته اند. حتی در خود اسرائیل هم مخالفت با جنگ افروزی شارون دامن می‌گیرد. زیرا که جنبش فلسطین جنبشی مذهبی ضد یهود نه بلکه آزادیخواهانه و ضد صهیونیستی می‌باشد که ایدئولوژی‌ای نژادپرستانه و استعماری است. نوریدبلید دختر جنرال بلید یکی از مبارزان جنبش صلح‌طلبی در اسرائیل به هنگام دریافت جایزه‌ای از پارلمان اروپا اظهار داشت: «میلان‌توپس قصیده‌ای دارد با نام «برای مرگ حکومتی وجود ندارد»





اما من در این باید بگویم که در اسرائیل برای مرگ حکومت وجود دارد. در این جا مرگ حکومت می‌کند. حکومت شارون حکومت مرگ است.»

مردم افغانستان که خود در این ۱۰ سال اخیر زیر سلطه جنایتکاران مختلف بنیادگرا طعم خیانت و تنهایی را چشیده اند، دشواری عظیم مبارزه مردم فلسطین را به خوبی احساس می‌توانند هر چند تنهایی مردم ما با فلسطینیان قابل مقایسه نیست.

سیاست‌های دولت اسرائیل که امریکا را بدون قید و شرط و در همه حال پشت سرش دارد، موجب بروز و نیرومندی روز افزون گروه‌های بنیادگرای اسلامی شده است که عواقب وخیمی را بعد از آزادی کامل فلسطین برای مردم این کشور بدنبال خواهد داشت عواقبی که وضع فاجعه‌بار جاری در افغانستان آئینه‌ی روشن آنست.

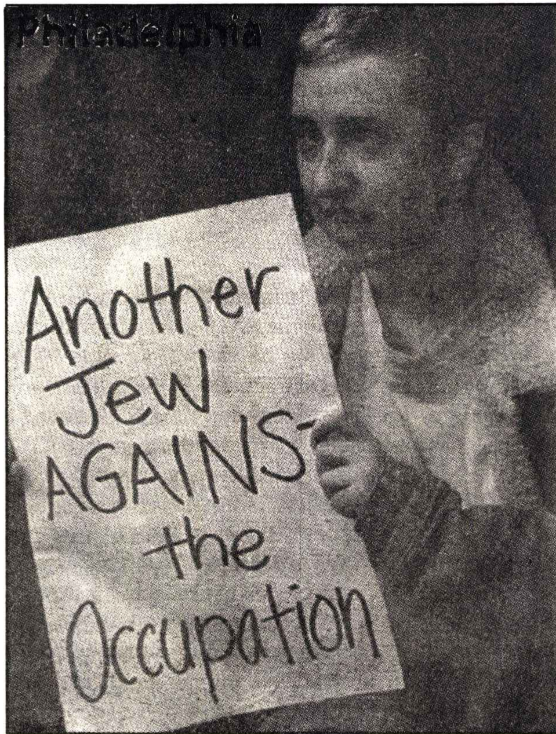
پایداری و پیکار بی‌امان مردم فلسطین سرمشق و مایه الهام مردم افغانستان وکلیه کشورهایی است که خواهان آزادی و عدالت اند. ■

تظاهرات در شهرهای مختلف دنیا به دفاع از مردم فلسطین

لندن



فلادلفیا



در پلاکارت نوشته شده: «یهودی دیگر علیه اشغال»

پاریس



شیکاگو



خنجری بر حنجره ی دژخیمان

مستانه کهمردان ز رنج ملک ما شورنده‌تر گردند
چه باک
گر خون آن یک ریخت و...
من در بند و زنجیرم.

این سطرهای پر از امید را سلطان‌احمد «سهراب» زمانی سرود که در قتلگاه‌مخوف پلچرخی روس‌ها و نوکران پرچمی و خلقی شان هرروز ده‌ها وصدها زندانی سیاسی را زنده بگور می‌کردند یا تیرباران. وضع درسلاخ‌خانه‌ی پلچرخی برخی از انقلابیون را در همانجا به تسلیم به دشمن‌واداشت یا این که پس از خروج از شکنجه‌گاه، آنان را به لجن همکاری باتجاوزکاران و سگان و روبرتافتن از ادامه مبارزه کشاند.

ولی قلب سهراب برای آن می‌تپید تا حتما از شمار آنانی باشد که به هیچ عنوانی به ذلت تسلیم شدن به میهنفروشان و روس‌ها تن نداده و مشعل‌مقاومت زیر شکنجه و خوار کردن دشمن را کماکان روشن نگهداشتند.

سهراب در ۱۳۳۳ در کابل به دنیا آمد. بعد از ختم دوره متوسطه در ۱۳۴۸ شامل لیسه حبیبیه شد و در همین کانون بود که با تظاهرات، اعتصابات،میتنگ‌ها، یورش پلیس، غند ضربه، زندانی شدن و اخراج و... محصلان وشاگردان آشنا شد. این دوره تاثیر فراوانی در پرورش یافتن او به مثابه یک‌انقلابی پایدار و سرسخت ضد خلق، پرچم و اخوان داشت.

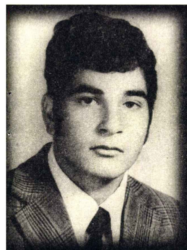
در ۱۳۵۵ از پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل فارغ شد. سهراب نیز به منظور پیشبرد مبارزه برای رهایی توده‌ها از یوغ رژیم استبدادی داوود‌به مبارزه مخفی گرایید. با کودتای ۷ ثور از وظیفه معلمی درلیسه حبیبیه‌سبکدوش شد و در ۱۳۵۹ به جرم فعالیت علیه روس‌ها و دولت‌دست‌نشانده دستگیر و محکوم به اعدام و سپس حبس ابد گردید. او در زندان از نمونه‌های بزرگ‌تحمل شکنجه و حفظ اسرار گروهش بود، گروهی که متاسفانه ارزش آن را نداشت که انقلابیون پاکبازی چون او خود را وقفش کند.

سهراب در ۱۳۶۷ از زندان رها و به عسکری سوق داده شد که دراولین‌فرصت از آنجا فرار و برعکس تسلیم‌طلبان و روشنفکران منفعل، پشاوررفت تا درفش مبارزه را پرشورتر و راستختر از پیش به اهتزاز درآرد. نامه‌هایی که‌از کابل به خانواده‌اش در پاکستان نگاشته است حاکی از اراده خلل ناپذیر وآرزوی عاشقانه‌اش به ادامه پیکاری فداکارانه برضد میهنفروشان وبنیادگرایان می‌باشد.

سهراب که از همان سال‌های زندان توسط جلادان بنیادگرا نشانی شده بودر پشاور هم از تعقیب مداوم سگان شکاری گلبدینی در امان نبود. او ازموقعیت خود و از ولع آدمکشان بی‌ناموس حزب گلبدین که تاآن زمان شش برادر انقلابیش را اختطاف و سر به نیست کرده بودند آگاه بود اما متاسفانه هیچگاه به مسئله امنیتی‌اش آنطور که باید توجه نمی‌کرد. سلطان احمد سهراب در۱۳۶۸ در پشاور توسط حزب‌اسلامی گلبدین ربوده و به شهادت رسید.

به مادر سهراب که داغ شش پسر رشید دیگرش را در جگر دارد ازسرنوشتش گفته نشده است و مادرناکام هنوز چشم به راه اوست.

سهراب اغلب اشعارش را به فارسی و پشتو در زندان سروده است.



آوای کوه

ز شاخ کوهسار این مظهر اوج غرور ما
چنین فریادی می پیچد: . .
ز خارا سنگ های سینه‌من برج ها و باره برپانمودند
میان باره ها شمشیر یاآن را بسته در زنجیرها کردند
چرا آن ناسپاسان
ز هر سنگم که روزی بر سر لشکرگه ی اهریمنان می ریخت
کنون زندان وحشتناک
برای عاشقان هستی رنگین و زیبا بنا کردند

مگر این پیکر پیدا و پنهانم
برای شوکت اورنگ شان هرگز نمی زیبید ؟ ؟
مگر از هر پناه سینه ام در هر خم و پیچ زمان سخت و وحشت‌زا
سرود رزم شان در آسمان هرگز نمی پیچید ؟ ؟
و یا از چهره ی من برق رزم پرخروش شان نهان گردید ؟
چه درد انگیز و غمناک است
همان سنگی که نقش رزم خونین بر جبینش بود
به برج و باره ی دیوار هیبتناک زندان ها
غمین و پرسکوت و سرد - خشکیده
و قلب سنگ ها، از رنج و اندوه خموش ساکنین باره ها لبریز از خشم است

ولی روزی که اهریمن
بسوی هستی پربار من تازید
و سوی قلب شهبازان من سرب مذابش ریخت
و دود و خاک های سینه ام را بر سر آن ها فرو پاشید
به هر سو لشکر بیدار من
از زخم های سینه پرچاک و ژرف من
غریو اسکر خونین بپا کردند

که همان شفا - مرهم به روی زخم هایم شد
و جای اشک غمناکم
برای حفظ هستی ام
چه خون ها را بروی سینه ی پاکم فشانیدند
و با آن جویبار خون
سراپای مرا از رنج های پیکرانم شست و شو کردند
و امروز...
ز هر یک سوخته سنگم
ز هر سنگریزه و ریگم
برای پاسداران وفاکیشم
چنین پژواکی سوی کهکشان ها رفت
کنون این سینه ی من تا ابد راحتگه ی جاوید
برای عاشقانم باد
و هستی وجود من،
حلال سربکف رزم آورانم باد!

زندان پلچرخی
۵ عقرب ۱۳۶۴

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

آذرخش ـ نشریه مستقل ملی و دموکراتیک ناشر افکار انتقادی، سیاسی، اجتماعی، شماره‌های ۳۱ الی ۳۴، ۱۳۸۰

آزادی ـ نشریه وابسته به جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران، شماره‌های ۲۲ ـ ۲۳، ۲۴ ـ ۲۵، ۱۳۷۹، ۲۶ ـ ۲۷، ۱۳۸۰

آوای زن ـ نشریه زنان ایرانی، شماره‌های ۴۳، ۴۴، ۱۳۸۰، ۴۵ـ۴۶، ۱۳۸۱

آئینه افغانستان ـ ماهنامه مستقل، غیرحزبی، ملی و اسلامی، شماره‌های مسلسل ۸۲، سرطان ۱۳۷۹، ۸۴، حمل ۱۳۸۰ و ۸۸، ثور ۱۳۸۱

اتحادکار ـ ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۷۸ الی ۹۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

افغانستان ـ دافغان اطلاعاتی مرکز خپرونه، د ۱۳۸۰ کال ۲۵ گنهه

افغان ملت ـ په اروپاکی د افغان تولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۹ او ۱۳۸۰ کال ۹۴ ـ ۹۵ می‌گنی، ۹۶ ـ ۹۷ او ۱۰۲ ـ ۱۰۳ گنهه

البدر ـ ارگان نشراتی انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان، شماره‌های ۷۴ و ۷۵، ۱۳۷۹

انقلاب اسلامی در هجرت ـ شماره‌های ۴۸۵ الی ۵۴۵، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

اندیشه ـ نشریه کانون فرهنگی افغان، شماره‌های ۲، ۴، ۱۳۷۹ و شماره ۵، ۱۳۸۰

انیس ـ شماره ۶۵، جدی ۱۳۸۰

اراده ـ شماره ۲۶، قوس ۱۳۸۰

اصلاح ـ علمی، تربیوی او اجتماعی جریده، پرله پسی ۵۳، ۱۱، ۱۶ گنهی، ۱۳۷۹

افرند ـ فصلنامه ادبیات، فرهنگ و علوم اجتماعی، شماره اول، زمستان ۱۳۷۹

بخارا ـ مجله فرهنگی و هنری، شماره‌های ۱۴ ـ ۱۳، ۱۳۷۹، ۲۰ و ۲۲ ـ ۲۱، ۱۳۸۰

بولتن شورای ملی مقاومت ایران ـ شماره‌های ۲۵ الی ۲۸، ۱۳۷۹

پیام فدایی ـ ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۳۰ الی ۳۹، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

پشمک ـ نشریه‌ی فکاهی، اجتماعی، سیاسی، دماغی و انگولکی، شماره‌های ۲۶ الی ۴۶، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

پلوشه ـ دکراچی نه پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۲۰۰۰ کال ۱۰۷ گنهه

پیمان ـ شماره‌های ۸۶ الی ۸۹، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

پیوند ـ نشریه کانون سیاسی ـ فرهنگی پیوند، ویژه‌نامه «برعلیه جماقداری» و شماره‌های ۳۴ الی ۵۳، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

تعاون ـ نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره‌های ۳ الی ۶، ۱۳۷۹ و ۱ الی ۶، ۱۳۸۰

توفان ـ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره‌های ۷ الی ۲۶، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

جفاکش (نشریه اردو) ـ انسانی حقوق اور مزدورون کا ترجمان، شماره‌های ۱۰ الی ۱۲، ۲۰۰۱ و شماره‌های ۱ الی ۶، ۲۰۰۲

جهان امروز ـ نشریه سیاسی، خبری، شماره‌های ۴۹، آذر ۱۳۷۹.

چیستا ـ سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری، شماره‌های مسلسل ۱۷۱، ۱۷۶ ـ ۱۷۷، ۱۷۹ ـ ۱۷۸، ۱۸۳ ـ ۱۸۲، ۱۸۴ ـ ۱۸۵، ۱۸۶ ـ ۱۸۷، ۱۸۸ ـ ۱۸۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

حقوق بشر ـ ارگان جامعهٔ دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره‌های ۴۷، پاییز ۱۳۷۹، ۴۸، بهار ۱۳۸۰، ۵۰، پاییز ۱۳۸۰، ۵۱، زمستان ۱۳۸۰، ۵۲، بهار ۱۳۸۱

حقیقت ـ ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، شماره‌های ۳۵، ۳۶، ۱۳۷۹ و شماره‌های ۱، خرداد ۱۳۸۰، ۵، ۱۳۸۱

خبرنامه ـ نشریه اردو، شرکت‌گاه، شماره‌های ۱۲، ۲۰۰۰، ۱۳، ۲۰۰۱، ۴، ۱۳، ۲۰۰۲

خپلواکی ـ شماره‌های ۳۶، دلو ۱۳۷۹ و ۳۷، میزان ۱۳۸۰

دانش و مردم ـ ماهنامه علمی، آموزشی، فرهنگی، شماره‌های ۵ الی ۱۰، ۱۳۷۹، و ۲۲ ـ ۲۱، ۲۴ ـ ۲۳، ۱۳۸۱

دعوت ـ ملی، اسلامی، سیاسی او فرهنگی خپلواکه خپرونه، پرله‌پسی ۱۳۲ـ۱۳۳ گنهی د ۱۳۸۰ کال مرغومی میاشت

دفتر انجمن آزادی ـ (انسان گرایی مارکسیستی)، پاییز ۱۳۸۰

دنا ـ ماهنامه انجمن فرهنگی دنا، شماره‌های ۷ الی ۲۶، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱

دیده ـ نشریه اجتماعی، انتقادی، انتباهی، ادبی و فکاهی، شماره فوق‌العاده، حمل و ثور ۱۳۸۰

راه کارگر ـ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره‌های ۱۶۶ الی ۱۶۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

روزگار نو ـ نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره‌های ۲۲۳ الی ۲۳۱، سال‌های ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱

روزنه ـ نشریهٔ حقوقی و اجتماعی، شماره‌های ۴، سپتمبر ۲۰۰۰، ۵ ـ ۶، اکتوبر ۲۰۰۰ ـ جنوری ۲۰۰۱

سرزمین من ـ شماره ۴، قوس ۱۳۸۰

شبخند ـ ناگاهنامهٔ طنزی ـ کارتونی، شماره ۴، سنبله ۱۳۷۹

صدف ـ فصلنامه ویژه زنان، شماره‌های ۹، ۱۰، ۱۳۷۸، و ۱۵، بهار ۱۳۸۰

عصرجدید ـ نشریه کمونیست‌های افغانستان، شماره‌های ۴ ـ ۵، جدی ۱۳۷۹، ۶ ـ ۷، سنبله ۱۳۸۰

فرهنگ ـ روزنامه انتقادی الکترونیکی آزاد افغانستان برروی اینترنت شماره ۵، بهار ۱۳۸۱

فریاد ـ شماره‌های ۴۱ و ۴۲

کار ـ نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۳۳۹ـ۳۴۱، ۱۳۷۹ ۳۴۲ـ۳۴۳، ۳۴۷ـ۳۵۳، ۱۳۸۰

کمون ـ ارگان سیاسی ـ تیوریک شورای کار، شماره ۲۱، ۱۳۸۰

کیوان ـ نشریه غیر وابسته و هوادار صلح و دموکراسی، شماره ۲۶، ستمبر ۲۰۰۰، ۱ الی ۳، ۲۰۰۱، ۴، جون ۲۰۰۱

گاه‌نامه ـ از همایش زنان ایرانی، شماره‌های ۱۹ الی ۲۵، ۲۰۰۰، ۲۰۰۲

گزارش ـ نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران ـ وین شماره‌های ۱۶، اردیبهشت ۱۳۷۹، ۱۷، اسفند ۱۳۷۹، ۱۸، اسفند ۱۳۸۰

مجاهد ـ نشریه مجاهدین خلق ایران، شماره‌های ۵۱۵ الی ۵۸۴ ۲۰۰۰، ۲۰۰۲

مدوسا ـ نشریه کانون زن و سوسیالیزم، شماره ۳، دی ۱۳۷۸

مزدور جد و جهد (نشریه اردو) ـ تریدیونین اور سوشلست تحریک کی آواز، شماره‌های ۲۵ الی ۴۴، ۲۰۰۰ و ۱ الی ۴۱، ۲۰۰۱ و ۱ الی ۱۵ ۲۰۰۲

مساوات ـ د مترقی دمکرات افکارو خپروونکی، د ۱۳۷۸ کال ۸ و ۹ گنهی

ملت ـ از انتشارات افغان اکادمی، شماره‌های ۴ الی ۱۱، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱

میثاق خون ـ هفته‌نامه‌ی سیاسی، اجتماعی، خبری، ادبی، شماره‌های ۳۷ الی ۵۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

میثاق ایثار ـ شماره‌های مسلسل ۱۶۰ الی ۱۶۳ و ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰

میهن ـ شماره ۱۷ ـ ۱۸، اسد و سنبله ۱۳۸۰

نبرد خلق ـ ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۱۸۴ الی ۲۰۵، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱

نوائی‌انسان ـ انسانی حقوق کی تعلیم کا خبرنامه، شماره‌های ۶ الی ۱۱، ۲۰۰۱، ۲ و ۳، ۲۰۰۲

وطندار در تبعید ـ خبرنامه، از انتشارات افغان اکادمی، شماره‌های ۸ الی ۱۲، ۱۳۸۰

هشت مارچ ـ فصلنامه زنان، کنگره مؤسس سازمان زنان هشت مارچ ایرانی و افغانی، شماره‌های ۲، ۱۳۷۹، ۳، اسفند ۱۳۷۹، ۴، آبان ۱۳۸۰، ۵، اردیبهشت ۱۳۸۱

هماهنگ ـ در معرفی تئوری‌های فمینیستی دهه ۹۰، شماره ۱۰، مارچ ۲۰۰۱

یووالی ـ افغانی کلتوری تولنه، د ۱۳۷۹ او ۱۳۸۰ کال، ۸، ۱۰، ۱۲ گنهی

اعلامیه‌ها

- فراخوان حمایت از شورش قهرمانانه مردم خرم‌آباد
- سخنرانی و پرسش - بحران کنونی کومه‌له (در افشای پروژه مشترک عبدالله مهتدی و جلال طالبانی)
- نگاهی دیگر به دوم خرداد (گفتارهای در شناخت تحولات کنونی در ایران) از چنگیز پهلوان (مرداد ۱۳۷۹)
- نقد فمینیستی مذهب
- نفی وحی الهی و آسمانی بودن قرآن، انجیل و تورات باری دیگر توسط متفکران مذهبی ایران و رابطه آن با توسعه جامعه از «جنبش روشنفکران - ایران» (نوامبر ۲۰۰۰ ۱۹۹۹)
- اجلاس برلین و کمونیست‌های عقب‌مانده
- اعلامیه کانون فرهنگی افغان در اطریش
- اعلامیه روزگارنو
- درباره ایران...، اعلامیه جهانی حقوق بشر
- فراخوان سازمان حقوق بشر و حفظ محیط زیست افغانستان (اگست ۲۰۰۱)
- پشت پرده عملیات هوایی در امریکا (پیام جنبش روشنفکران ایران به جبهه ملی ایران و تمام ملی‌گرایان به مناسبت روز ملی شدن نفت)

4th Women's Film Festival in Seoul
See the World through Women's Eyes!
Addressing the World Social Forum
Afgahnistan's Reform Agenda - *Four Prespectives*
Afghanistan Iran and Pakistan - *Human Rights Watch Report*
Aina - *UN Afghanistan Magazine*
Amnesty International
Afghanistan: Making Human Rights the Agenda
Awid
BRIEF
A Leagal Resouce for the International Human Rights Community
Black Flag - *For anarchist resistance*
CCA Newsletter - *Co-operation Center for Afghanistan,*
CONTENTS - *The Middle East*
Cross the lines - *News letter of IFOR*
Dimitra - *Newsletter*
ECPAT - *Newsletter*
Eclipse *The Anti-war Review*
FTAA
Freedom Socialist Bulletin
Australian Voice of Revolutionary Feminism,
GAATW Newsletter
Global Alliance Against Traffic in Women
Gender and Violent conflict - *Good conference Report*
Iarf
International Association for Religious Freedom
In These Times - *Independednt News and Views Left Behind*
Index -*Productive Health Matters*
International Women's Day for Peace and Development
Internationl Viewpoint
LAS PROVINCIANS
Left Turn - *From Anticapitalism to Revolution*
Lesbian
Magazine of the Northeastern Federation of Anarcho-communists
Meridians - *Femminism, Race, Transationalism*
News & Views
News from the Global Fund for Women
Newsheet - *Women living under Muslim laws*
No to Clinton - *Published by All India Anti-imperialist Forum*
PRABHAT
PROUT
PUCL Bulletin - *People's Union for Civil Liberties (India)*
Pakistan - *Insufficient Protection of Women*
Partisan
Peace News
Raising our Voices
Refugees - *UNHCR*
Renaisance - *A Monthly Islamic Journal*
SPO
Party Program of the Austrian Social Democratic Party
Special Report - *Child Soldiers Newsletter*
Struggle
The Socialist - *Publication of the Socialist Party USA*
The Tension
Times Liberate
Trabajadora
UK Women's Link With Afghan Women
WE!
WIN News - *Women's International Network*
Women
Women in Action - *Isis International*
Women's Action - *Equality Now*
Women's Environment & Development Organization,

بنیادگرایی مذهبی روی دیگر سکهٔ نئوکلونیالیسم

مصاحبه‌ی زیر را نشریه‌ی اما (Emma) در شماره‌ی ژانویه‌ی ۲۰۰۲، با نوال السعداوی - زن فمینیست مصری - منتشر کرد.

او از کودکی دختری توانا و زرنگ بود اما با وجود این نتوانست از خطر مثله شدن جنسی خود جلوگیری کند. نوال السعداوی نخستین زن پزشک مصری در سال ۱۹۵۶ است. او در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ کتاب‌های «زن و جنسیت» و «چهره‌ی عریان زن عرب» را به تحریر در آورد. سادات در سال ۱۹۸۱ او را به عنوان مخالف سیاسی به زندان افکند و در سال ۱۹۹۳ به خاطر فتوایی که علیه او داده شده بود، مجبور به فرار و زندگی در تبعید شد. از سال ۱۹۹۸ دوباره در مصر در کنار رودخانه‌ی محبوب خود نیل به زندگی ادامه می‌دهد.

این گفت و گو را «بارابارا فرانک» با نوال السعداوی انجام داده است:

اما: نوال، شما در سال جاری در دادگاه قاهره به طلاق اجباری محکوم شده اید!

نوال: در ماه آپریل که برای انجام یک سخنرانی در راه سفر به امریکا بودم، از این جریان اطلاع پیدا کردم. من پیش از سفر مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی هفتگی «المیدان» که روزنامه‌ای به اصطلاح بی‌طرف است، انجام دادم. در آن مصاحبه نظراتم نسبت به آخرین فتوای مفتی درج شد. مفتی فتوا داده بود که دختران جوان که مورد تجاوز قرار می‌گیرند برای ترمیم پرده‌ی بکارت می‌بایست به جراح مراجعه کنند تا در شب زفاف فاقد پرده‌ی بکارت نباشند. اما من پیش بینی نکرده بودم که من با انتقاد به این فتوا زندگی زناشویی خود را به خطر می‌اندازم!

اما: شما در مصاحبه‌ی خود چه گفته بودید؟

نوال: در آن مصاحبه البته که من نظرات خود را دربارهٔ حجاب، ازدواج اجباری و ناقص سازی جنسی زنان خیلی روشن گفتم. من مطرح کردم که این سنت و آداب به مذهب ارتباطی نداشته بلکه ریشه‌ی آن در سیستم پدر - مرد سالاری است. اشاره‌ای هم به مراسم حج در مکه کردم که به طور مثال بوسیدن سنگ سیاه که امروز از آن به عنوان سنتی اسلامی یاد می‌شود، صدها سال پیش از اسلام وجود داشته است. حجاب نیز سنتی اسلامی نیست بلکه زنان یهودی و مسیحی هم خود را در جوامع پیشین می‌پوشانده اند. این گفت و گو در قاهره موجی از خشم و هیجان را برانگیخت. آنها صحبت‌های مرا به شکلی دیگر با این عنوان که «نوال می‌گوید: حج سنتی است مربوط به آداب کافران پیش از اسلام» در صفحه‌ی اول روزنامه منتشر کردند. بلافاصله پس از آن مفتی، فتوا صادر کرد که نوال السعداوی از اعتقاد به اسلام برگشته است و تبلیغ علیه من شروع شد. وکیلی به نام «نابیه‌وحش» از دادگاه برای من تقاضای طلاق اجباری کرد با این استدلال که مسلمان اجازه‌ی ازدواج با کافر را ندارد. ناگفته نماند که این شخص وکیل مدافع نشریه‌ی «انباه» است، نشریه‌ای که انتشار آن به خاطر درج تصاویر «پُرنو» ممنوع شده است.

اما: شما و همسر تان مسلمانید؟

نوال: راستش... شاید... همین طوری، همان طور که شما مسیحی هستید! ما هر دو در مصر به دنیا آمده ایم و مادر و پدر مان هم مسلمان بوده اند. انسان‌ها مذهب پدر و مادر را به ارث می‌برند، مسلمانان، یهودیان و مسیحیان، حتا اگر آداب مذهب را اجرا نکنند. من علیه اسلام نیستم، بلکه علیه زن‌ستیزی مردهایی هستم که تعیین می‌کنند چه چیزی اسلامی و چه چیزی غیر اسلامی است. تقریباً حدود نیم قرن است که من در کتاب‌ها و مقاله‌هایم به هر سه مذهب تک خدایی بخاطر ایدئولوژی برده‌داری و سرکوب انسان‌ها به ویژه زنان انتقاد می‌کنم. این افراد اسلام را نمی‌شناسند و مشکل این جا است که نفوذ آنان روز تا روز پیش‌تر می‌شود. البته دادستان کل کشور این تقاضا را رد کرده است. با این دلیل و توضیح به شاکی که شهروند اجازه ندارد مستقیم به دادگاه رجوع کند. و به این فرم در مقاله‌ی جدید «حزبه» آمده است.

اما: «حزبه» چیست؟

نوال: حزبه، بخشی از شریعت است. یعنی قانون خدا و مسئله‌ی



نوال السعداوی با شریف حطاطا

برگشتن از اعتقاد را مورد بررسی قرار می‌دهد. در واقع «حزبه» قانونی است که قرن‌ها پیش وضع شد تا کشاورزان اسلامی را از حمله‌ی سلاطین مصون نگه دارد. امروزه اما این قانون توسط بنیادگرایان علیه اپوزیسیون استفاده می‌شود. من و همسرم بیشتر از این شوکه شدیم وقتی که دادگاه با این وجود مورد را قبول کرد.

امِا: شما روی این حساب نمی‌کردید؟

نوال: خیر، نام من در سال‌های هشتاد و نود در لیست کشتار بنیادگرایان بود و من به همین دلیل از سال ۹۳ تا ۹۹ به مدت شش سال در تبعید زندگی کردم. من به تهدیدهای مکرر عادت کرده‌ام. اما طلاق اجباری مقوله‌ای دیگر است. این حمله‌ای است عمومی علیه شخص من. هیجدهم جون جلسه‌ی دادگاه بود من و همسرم از این حرکت کرده بودیم که شکایت بلافاصله رد می‌شود. اما به عکس چهار ساعت بازرسی شدیم. و مسئله به روزهای بعد موکول شد. نهم جولای جلسه‌ی دادگاه دوباره تشکیل شد. ابتدا فکر کردیم مسئله منتفی شده است اما بعد از پنج دقیقه تشکیل جلسهٔ دادگاه مجدداً به بعد موکول شد.

امِا: **وزیر ارشاد مصر در گفت و گویی با اشپیگل در اوایل جون با اطمینان اعلام کرد که در مصر دیگر طلاق اجباری وجود ندارد.**

نوال: این طور نیست. این پرونده تازه این سی‌ام جولای بسته شد. اما آن‌ها حتماً دوباره یقه‌ی ما یا دیگران را در این رابطه‌ها خواهند گرفت. این قانون که ننگی برای کشور ما است، باید لغو شود.

امِا: **خانم «فریدا» نقاش ژورنالیست مصری نگران جان شما است. او نوشته است: «شخص مشهور مانند نوال‌السعداوی را در افکار عمومی به عنوان ضد اسلام معرفی کردن، در واقع صدور اجازه‌ی قتل او است.» آیا این امر شما را می‌ترساند؟**

نوال: این امر من را به وحشت نمی‌اندازد. من سال‌ها است که با خطر زندگی می‌کنم و بخشی از وجودم شده است.

امِا: **نظر همسر تان چیست؟**

نوال: او به من اطمینان می‌دهد که هیچ چیز نمی‌تواند ما را از هم جدا کند. اما البته که او هم نگران است. وقتی که به من برچسب کافر زده می‌شود، از طرف یک فناتیک عامی می‌تواند به عنوان فتوایی شناخته شود که او می‌بایست برای آن انجام وظیفه کند. همسرم مانند من پزشک و نویسنده است. او پانزده سال از عمر خود را در زندان سپری کرده است و خطر را می‌شناسد.

امِا: **شما این حمله‌های جدید به خود تان را چگونه توضیح می‌دهید؟**

نوال: بنیادگرایان در سال‌های اخیر نفوذی زیاد پیدا کرده اند. من به همین خاطر پیش از پایان سال تحصیلی مدارس کمپینی علیه «ناقص سازی جنسی» دختران راه انداختم. هر سال در کشور ما هنگام تعطیلات مدارس فاجعه‌ای اتفاق می‌افتد. هزاران دختر در فاصلهٔ سنی بین ۶ تا ۸ سال، پیش از نخستین عادت ماهانه، ختنه می‌شوند. ختنهٔ دختران قانوناً ممنوع اعلام شده است اما با وجود این بیش از ۵۰٪ دختران مصری ختنه می‌شوند. گمان من حتا ۷۰٪ است. رقمی رسمی در این باره وجود ندارد. اما من می‌دانم که هر روز بر تعداد آن افزوده می‌شود. اما حداقل امروزه درباره‌ی آن صحبت می‌شود و این برای دختران یک شانس است.

امِا: **و شما خود تان نیز قربانی چنین سنتی شده اید؟**

نوال: بله، من در سن شش سالگی زیر تیغ قرار گرفتم و هیچ کس درباره‌ی آن با من صحبت نکرد. آن زمان‌ها برای هیچ دختری راه برون رفت وجود نداشت. من این حادثه‌ی وحشتناک را از نظر روانی به شدت پس رانده بودم تا این که بتوانم در شصت سالگی درباره‌ی آن بنویسم. البته این را هم اضافه کنم که تنها پس رفت وجود ندارد بلکه پیش‌رفت‌هایی هم صورت گرفته است.

امِا: **پیش‌رفت مورد نظر تان چیست؟**

نوال: وقتی که من زندگی خودم را با زندگی دخترم مقایسه می‌کنم، می‌بینم که او آزادتر از من زندگی می‌کند. گر چه متأسفانه این جا زندگی بیشتر از روی دستورات دینی تعیین می‌شود و رژیم حاکم در مقابل آن هیچ کاری نمی‌کند. امسال در نمایشگاه جهانی کتاب در قاهره همه‌ی کتاب‌های من مصادره شده اند. کتاب‌های مرا تنها می‌توان در یک یا دو کتابفروشی خرید. در حالی که این کتاب‌ها به دوازده زبان ترجمه شده اند و در تمام قاره‌ها خوانده می‌شوند.

امِا: **در اکتبر ۲۰۰۰ خانم سوسن مبارک همسر رییس جمهور مصر همه‌ی همسران رییس دولت‌های منطقه را به همایش زنان دعوت کرد. آن‌ها در برابر بیش از هزار شنونده خواهان حقوقی بیش تی برای زنان شدند. شما هم در آن جا حضور داشتید؟**

نوال: خیر! هنگامی که ملکه‌ها همدیگر را ملاقات می‌کنند من در کنار شان نیستم (می‌خندد). اگر بخواهم حقیقت را بگویم، من دعوت نشده بودم. تمام زنانی که به طور جدی برای حقوق زنان مبارزه

نامه‌ی شریف‌حطاطا به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

شاید بدانید که هم اکنون به علت نوشتن مقالاتی راجع به حقوق زنان توسط نوال‌السعداوی مبارزه‌ای علیه او از سوی محافل بنیادگرا در مصر در جریان است و قانوندانی وابسته به این محافل خواستار محاکمه نوال و متارکه او با همسرش شریف‌حطاطا شده است.

نامه‌های اعتراضی تان را باید به آدرس ذیل و کاپی آنها را به سفارت مصر در امریکا بفرستید.

نوال به مجرد برگشتن از تونس خود به نامه شما پاسخ خواهد داد.

می‌کنند، به این گردهمایی دعوت نشده بودند! رسانه‌های گروهی درباره‌ی آن خیلی تبلیغات کردند اما نتایجی مطلوب نداشت. ما در مصر در شرایطی دموکراتیک زندگی نمی‌کنیم. زنان آزادی خود را از طریق حکومت بدست نیاورده اند. در سال‌های ۲۰ تا ۷۰ میلادی ما زنان سازمان‌های پایه‌ای خود را به وجود آورده‌ایم. سازمان مستقل زنان را که من در سال ۸۲ پس از آزادی از زندان تأسیس کردم، یعنی سازمان همبستگی زنان عرب، نُه سال پیش ممنوع اعلام شده است. علت ممنوعیت آن مبارزه‌ی ما علیه جنگ خلیج بود.

اما: و درباره‌ی حجاب؟

نوال: زمانی که من در دهه‌ی پنجاه زمان حکومت پریزیدنت ناصر در رشته‌ی پزشکی تحصیل می‌کردم در دانشگاه یک زن با حجاب وجود نداشت. اما وقتی که دختر من در دهه‌ی هفتاد در زمان حکومت سادات تحصیل می‌کرد، از هر سه دانشجوی دختر یکی با حجاب بود. امروزه از هر دو زن یکی با حجاب است! چنان چه شما به قاهره بیایید، نخستین چیزی که می‌شنوید صدای بلندگوی مساجد است که شب و روز همه‌ی صداهای دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. پس از آخرین انتخابات پارلمان ۱۷ نماینده مانند گرگ در لباس میش به بنیادگرایان پیوستند.

اما: نظر تان نسبت به قانون جدید که مطرح می‌کند که زنان مصری برای داشتن پاسپورت احتیاج به اجازه‌ی پدر یا همسر ندارند، چیست؟

نوال: فقط روی کاغذ است! در عمل پاسپورت با اجازه‌ی مردها صادر می‌شود و زنان جرأت مخالفت با این مسئله را ندارند. ما در قاهره ستیز دو فرهنگ را مشاهد می‌کنیم و صحنه‌ی این ستیز بدن زن است. بنیادگراها می‌خواهند زنان را بپوشانند و سرمایه‌داران به عکس می‌خواهند آن‌ها را برهنه کنند. شما می‌توانید در کافه‌های قاهره مردانی ریشو را مشاهده کنید که به تصاویر نیمه برهنهٔ زنانی که در حال بازی بُکس یا تبلیغ شامپوی آمریکایی بر روی صفحهٔ تلویزیون خیره شده اند در حالی که همسر شان کاملاً پوشیده کنار آن‌ها است.

بنیادگرایی مذهبی و نئوکلونیالیسم دو روی یک سکه اند. تمام این دعواها بر سر مالکیت بر جسم زن است.

اما: آیا زنان بین خود دربارهٔ این مسایل صحبت می‌کنند؟

نوال: در واقع خیر. آن‌ها به نوعی آن را پذیرفته اند. دیدن این تناقض در تلویزیون دیوانه کننده است. در حالی که مردی ریشو به زنان پند و اندرزهای مذهبی دربارهٔ رعایت اخلاقیات می‌دهد، برنامه‌اش با برنامهٔ تبلیغی از تصویر زنان نیمه برهنه قطع می‌شود به طور مثال برای عطر تبلیغ می‌کنند. مردم دیگر حتا این تضاد را احساس نمی‌کنند چون دائماً با آن مواجه هستند. ■

برگرفته از نشریه «گاه‌نامه» شماره ۲۵ مارچ ۲۰۰۲

گلبدین را حامیان «سی‌آی‌ای»اش هدف قرار می‌دهند، و داکتر عبداله و شرکا را مردم ما

داکتر عبداله ـ گلها به روی خوانندگان ـ «وزیر خارجه» دولت موقت، در ارتباط با «برادر قیادی»اش گلبدین می‌گوید:

«او خسارت عظیمی به افغانستان و مردمش وارد آورده است. از طالبان دفاع و آنان را کمک کرد به موفقیت دست یابند. او به پشتیبانی از رژیم طالبان اعلامیه پشت اعلامیه صادر کرد. او جنایتکاری جنگی است و سزاوار همان برخوردی که نسبت به القاعده و طالبان در پیش گرفته شد.» («فرنتیرپست» ۱۳ می ۲۰۰۲).

ولی بنیادگرای نکتایی پوش فراموش می‌نماید که دنیا هم می‌داند که سهم او و باندش در ویرانی و جنایت پیشگی کمتر از برادر لته پاک شده‌اش نیست و از فرق سر تا نوک پنجه باندش نیز خون مردم می‌چکد.

اگر گلبدین را حامیان دیروز امریکایی‌اش هدف قرار می‌دهند، «وزیر» صاحب خارجه توسط نیروی مردم افغانستان به عنوان جنایتکار جنگی، خاین و تاراجگر دارایی‌های ملی به پای میز محاکمه کشیده خواهد شد.

این فرد صرفنظر از کارنامه خونآلودش، به خاطر آن همه توجه به‌آرایش و «آلامد» بودنش ـ که روکشی است برای استتار دل و درونش ـ باید در کنار گلبدین و سایر برادران جنایتکار حزبی، جمعیتی، سیافی، وحدتی و دوستمی‌اش بنشیند. ■

«سفر قندهار» نگاه شوونیستی مخملباف به مردم افغانستان

(نوشته آذر درخشان، برگرفته از نشریه «هشت مارس» شماره ۵، آوریل ۲۰۰۲)

محسن مخملباف فیلمساز حزب‌الهی سابق که طی سال‌های اخیر به جرگه «اصلاح طلبان» حکومتی پیوسته، بالاخره فرصت را غنیمت دیده و در بازار بورس تقاضا برای مسئله افغانستان فیلمی را به سفارش یونسکو بنام «سفر قندهار» بروی اکران آورد. امپریالیست‌های غربی نیز به پاس این خوش خدمتی طی یکی از صدها فستیوال فیلم به او جایزه دادند که البته ایشان «سخاوتمندانه» حاضر به قبول نبودند و اصرار داشتند که پاداش او حل مشکل «زنان» افغانستان است!!!

«سفر قندهار» حکایت مشاهدات دختر خانمی افغانستانی است که در کانادا زندگی می‌کند و برای نجات خواهرش که در کابل باقی مانده است، از ایران باصطلاح غیر قانونی وارد افغانستان می‌شود و دست برقضا دختر خانم راوی فیلم مخملباف ژورنالیست هم هست.

مخملباف برای دادن تصویری ذلیل و تحقیرآمیز از مردم افغانستان در این فیلم سنگ تمام گذاشته است. تصویری که همخوانی با کارزار تجاوز امپریالیست‌ها به افغانستان را دارد. در سراسر فیلم مردم افغانستان مردمی حقیر و ناتوان و بی‌هویت هستند تا جایی که بیننده احساس کند که چقدر عادی است که یک قدرت خارجی بیاید و اینها را نجات دهد. بی‌جهت نبود که بوش رییس جمهور امریکا تقاضای یک نسخه از این فیلم راکرد.

نگاهی به صحنه‌های گوناگون و اصلی فیلم بیندازیم.

داستان از یک کمپ پناهندگان افغانستانی در ایران شروع می‌شود. مراسم «بازگشت اجباری» آوارگان افغانستانی است که دختر جوانی به آنان آموزش می‌دهد که طی مسیر خود با مین‌های به شکل اسباب بازی برخورد خواهند کرد و چگونه باید جان خود را نجات دهند. مرد هر خانواده صاحب چندین زن است و همه زنان پوشیده در برقع هستند و مخملباف از زبان راوی فیلم می‌گوید اینجا که طالبان نیستند و بعد می‌پرسد که چرا این زنان در اینجا هم برقع دارند آیا واقعاً اجبار دولت است یا فرهنگ خود شان؟

جای تعجب و حیرت دارد که آقای مخملباف پس از بیش از دو دهه حجاب اجباری زنان در ایران هنوز نمی‌داند بالاخره این فرهنگ مردم است یا طریقی از سرکوب دولتی زنان. منطق ملایی مخملباف که می‌خواهد فیلمش مقبول برخی از روشنفکران فرنگی واقع شود، او را مجبور می‌کند واقعیتی به این عریانی، یعنی سرکوب ایدئولوژیک زنان توسط رژیم‌های اسلامی ایران و افغانستان را با زبانی دو پهلو و ریاکارانه به فرهنگ مردم نسبت دهد.

اما صحنه آغازین فیلم این نکته نیست بلکه دعای خیری است که قرار است بدرقه راه این آوارگان ستمدیده شود، یکی از بازیگران این صحنه می‌گوید: «بروید دعا کنید که دنیا به نجات شما بیاید ولی اگر هم کسی به نجات تان نیامد نگران نباشید خیال کنید که مثل مورچه هستید آنگاه خانه برای تان بسیار بزرگ و راحت بنظر می‌آید.» (نقل به معنی). آیا می‌شود این چنین وقیحانه مردمی را تحقیر کرد؟ این منطق چه کسانی در این جهان است که توده‌های مردم را بیشتر از مورچه نمی‌خواهند ببینند؟ منطق چه کسانی است که به مردم یک کشور بگویند دست بسوی آسمان ببرید تا کسانی بیایند شما را نجات دهند چون شما بیشتر از مورچه هم نیستید؟ این تفکر همخوان کارزار وقیحانه‌ای است که امروز امپریالیست‌هابه سرکردگی امریکا به راه انداخته اند، از رییس سازمان سیا تا وزیر امور خارجه امریکا تا رییس فلان بنگاه تجاری تا سردبیر روزنامه‌ها و مدیران آژانس‌های خبری حق دارند در مورد سرنوشت مردم افغانستان و آینده آنان تصمیم بگیرند بجز مردم افغانستان؟

خانواده افغانی در حال بازگشت به افغانستان با پرچم سازمان مللی که جمهوری اسلامی به آنان داده است تا باصطلاح مورد حمله قرار نگیرند در راه راننده وانت آن‌هارا پیاده می‌کند و با یک چاقو به آنان حمله کرده و تمام اموالشان را غارت کرده فرار می‌کند. در تمام پروسه مرد همراه با سه زن خود و دختر خبرنگار و ده تایی بچه شاهد ذلیل صحنه است و فقط دعا می‌خواند. از دوربین مخملباف این تعداد آدم، از پس یک مرد با چاقو بر نمی‌آیند اصلاً مقاومتی بجز جیغ وگریه و دعا نمی‌کنند!!!

اما از آنجاکه قرار است فیلم در مورد زنان افغانستان نیز باشد پس صحنه‌هایی از دسته‌های زنان افغانستانی را می‌بینیم که معلوم نیست به عروسی می‌روند یا عروسی بهانه‌ای است برای عبور از پست کنترل طالبان برای رسیدن به مناطق تحت کنترل طالبان. اما بهرحال مهم نیست چرا زنان در صحنه هستند بلکه حضور زنان افغانستانی از دوربین مخملباف قابل تامل است. او باز هم با استفاده از تصویر و موسیقی دسته‌ای از زنان را با برقع‌های الوان بر صحنه می‌آورد. جلوه رنگ‌های زرد و لیمویی و آبی و... در صحنه‌ای خاکی و بیابان که سعی می‌شود در ذهن بیننده صحنه‌ای خوشایند را تلقین کند. البته ما صحنه‌هایی هم از زنان پوشیده در برقع می‌بینیم اما عموم صحنه‌ها زنان بی چهره و منفعل در برقع هستند. زنان افغانستانی فیلم قندهار هیچ حسی را در هیچ زنی نمی‌انگیزند. آن‌ها بی‌هویت، منفعل و خاموشند. اصلاً معلوم نیست آن همه مکتب خانه‌های پنهانی که توسط زنان افغانستانی در ضدیت و بخاطر مقاومت در برابر فشارهای حاکمیت زن‌ستیز مذهبی شکل داده شده کجا هستند. معلوم نیست، حداقل یک زن، حتی یک زن افغانستانی که مقاومت کند در این فیلم «مستند» نمی‌بینیم. مخملباف تلاش کوچکی هم نمی‌کند تا دوربین را

پشت شبکه‌های برقع ببرد تا زندان جهنمی زنان افغانستان را در زیر این برقع‌ها تصویر کند. لابد به روال نصیحت آغاز فیلم، زنان افغانستانی باید قبول کنند که حالا که مجبوریم خود را در برقع بپوشانیم پس سعی کنیم آن را با رنگ‌های الوان قابل تحمل کنیم. در واقعیت اما اکثریت زنان افغانستانی فقیرند و برقع‌های اکثر آنان کرباس آبی کدر است تا زندان را دلگیرتر و عبوس‌تر کند. بهمین جهت فیلم مخملباف حتی در این مورد هم با نشان دادن تصویر غیرواقعی از وضعیت زنان هم چنان غیر مستند باقی می‌ماند.

نگاهی به صحنه‌های دیگر فیلم بیندازیم. دسته‌ای بیش از صد نفر زن در محاصره یک مرد طالب و سه زن طالب قرار می‌گیرند و کنترل می‌شوند. اما می‌بینیم که این صد نفر در مقابل این چهار تن آنچنان مسخ و منفعل هستند که فقط باید نتیجه گرفت که مردم افغانستان هرگز از پس طالبان بر نمی‌آیند و همانا باید ارتش و نیروهای غرب به داد آنها برسند.

اما مخملباف به این بسنده نکرده و سعی می‌کند تصاویر تحریف شده و غیر واقعی از مردمی دهد که به زعم وی بر اثر بدبختی و فلاکت، منفعت‌جو و حقیر شده اند، آدم‌های اصلی این فیلم از کودک خردسال گرفته تا آدم‌های بزرگتر همه شارلاتان و کلاهبردارند.

در صحنه‌هایی از فیلم کودک خردسالی است که قرار است خانم خبرنگار را که در وسط راه توسط قاچاقچی رها شده است تا کابل همراهی کند. کودک در تمام مسیر سعی می‌کند از دختر خبرنگار برای هر کاری پول بگیرد. حتی انگشتری را که در بیابان پیدا کرده بود و دختر خبرنگار تصور می‌کرد یک نوع بمب انفجاری باشد، می‌خواست به او قالب کند.

مرد معلول دیگری که او هم می‌خواهد برای بردن خانم خبرنگار در شهر کابل کلی پول به جیب بزند، پاشنه در صلیب سرخ را از جا در آورد است. او هر روز به آنجا می‌رود تا با حقه‌بازی پا و دست مصنوعی بگیرد و بعداً در بازار بفروش برساند. شکی نیست که در هر کجای دنیا چنین مردمانی یافت می‌شوند. اما هنگامی که تنها تصویر مردمی این تصاویر باشد آنگاه باید به خالق اثر و دیدگاه متفرعانه و شوونیستی که دارد شک کرد.

صحنه‌های مشمئزکننده دیگری نیز در این فیلم می‌بینیم جایی که مخملباف سعی می‌کند جنگ را برای مردم موضوعی عادی شده تصویر کند. در صحنه‌ای از این فیلم مخملباف با استفاده از رنگ و موسیقی تصویری عادی و مقبول از فلاکت و بدبختی هزاران معلول افغانستانی می‌دهد. هزاران معلولی که از نگاه مخملباف برای شان دست و پای مصنوعی عادی شده است. مخملباف معتقد است انسان به هر بدبختی و ذلتی عادت می‌کند یا به قول دیالوگ صحنه اول فیلم بهتر است عادت کند. در این صحنه عده‌ای معلول را می‌بینیم که با آهنگی رقص گونه بسوی منطقه‌ای می‌دوند که از بالا پا و دست مصنوعی به زمین می‌افتد و آنها می‌دوند تا به دست و پای مصنوعی از آسمان نازل شده برسند.

خلاصه این که «سفر قندهار» بهیچوجه مستند نیست. در این فیلم نه از صفا و صمیمت مردم افغانستانی صحنه‌ای می‌بینیم، نه از مقاومت و مبارزه و سرسختی شان در مقابل طالبان و سایر مرتجعین و نه از روحیه مبارزه جویانه شان، مقاومت و مبارزه جویی زنان افغانستان که جای خود دارد. مخملباف سعی کرده است با استفاده از انسان‌های واقعی تصویری غیرواقعی از آن انسان‌ها را به فیلم بکشد و اینجاست که تفاوت واقعی فیلم مستند از غیر مستند را می‌بینیم. ■

نامه‌هایی از «ب. شنوا»

«شماره اخیر «پیام زن» را در انترنت دیدم و همان بخش‌هایش که نصب شده اند خواندم. تعجب کردم که مکاتبه من با شما نیز در این شماره چاپ شده است.

نخست این نکته را باید بگویم که من اگر می‌فهمیدم که شما نامه‌های مرا چاپ می‌کنید، قدری دقت می‌کردم که حرف‌هایم روشنتر و توضیحی می‌بودند تا حداقل خوانندنش وقت خوانندگان را بیهوده ضایع نمی‌ساخت.

باید بگویم که، متأسفانه دستم جور نشد تا آن نبشته‌هایی را که گفته بودم بنویسم و تمام کنم. تنها این قدر توانستم که طرح خیلی خام و ناهنجار تحت عنوان «یکی از هزاران دردسر» را نیمه تمام بدسترس برخی دوستان بگذارم تا از خطوط کلی و عام واکنش من در برابر کارگزاران فرهنگی شاغل در کانون‌های فرهنگی رژیم منحوس خلق و پرچم، آگاهی یابند. می‌خواستم آن نبشته را بازنویسی و تکمیل کنم و بعد یک نسخه از آن را برای شما بفرستم. اما هنوز موفق به این کار نشده‌ام.

به هر حال، اکنون به وسیله این نامه می‌خواهم بحث قبلی را کمی با تمرکز بیشتر پیگیری نمایم.

نخست نکات توافقم با شما:

الف: اصلی‌ترین نکته توافقم با «پیام زن» در زمینه خاصی که صحبتش را دنبال کرده ایم، این است که شما حق خاینان خلقی و پرچمی را کف دست شان می‌گذارید و باصراحت و قاطعیت به دهن شان می‌کوبید و هنوز هم هیچ نرمشی در لحن و هیچ کاهشی در نفرت تان نسبت به آنان دیده نمی‌شود. ازین کار شما خوشم می‌آید و به نگاه من کاریست خیلی در خور تمجید و تأیید. **درین زمانی که خیلی از مدعیان مبارزه با خلق و پرچم و مبارزه با کفر و الحاد و این حرف‌ها، همه چیز را زیر پا نهاده اند و با خلقی‌ها و پرچمی‌ها سر از یک گریبان بدر می‌کنند و زیر قول سفاک‌ترین و خون‌آشام‌ترین خلقی‌ها و پرچمی‌های کثیف را می‌گیرند و در هر محل و محفل و معامله آنان را شریک می‌سازند و همه جنایات و قتل‌ها و پستی‌های بیکران آنان را به فراموشی می‌سپارند و... درین حال این که شما به سر پیمان ایستاده اید و همچنان که سابق، اکنون نیز لب و لوچه و کام و کچوکک خونالود و گندآلود خلقی‌ها و پرچمی‌ها را به مردم نشان می‌دهید، به دیده من قابل قدر و ستایش هستید. این کار تان را اگر شیرین لبان نازکدل و ادیبک‌های نازک نارنجی نمی‌پسندند هیچ باکی نیست. آنان بهتر است بروند و از پیشگام بودن‌های اشخاص ذلیلی چون سلیمان‌لایق و بارق‌شفیعی و اسداله‌حبیب و عبدالله‌نایبی و دیگر و دیگرانش بنویسند و هر دم به خاک مالیدن خویش را به نام «نقد علمی و ادبی» توجیه نمایند.** من سال‌هاست با این روند کاملاً غیر منطقی و غربکاری شده که هنرمند و شاعر و نویسنده را از آفرینش و اثرش جدا می‌کنند و طوری به اثر نگاه می‌کنند که گویی از آسمان افتیده و هیچ آمیزادی در پیدایشش نقش نداشته است، خیلی بیزار بوده ام. هیچ اثر هنری و شاعرانه و ادبی در جهان نیست که چکیده و ثمره و حاصل تجارب و داد و گرفت‌هایی جسمی، روحی، فکری، احساسی و چه و چه‌هایی دیگر انسان در زندگی نباشد. اگر نویسنده و شاعر و هنرمند نمی‌بود، اثری هم در این زمینه‌ها نمی‌داشتیم و این یک تقلب محض است که می‌گیرند و نویسنده و شاعر و این قبیل‌ها را از آفریده‌های شان جدا می‌سازند و طوری می‌نمایانانند که اثر با آفریننده‌اش هیچ ربط و پیوند و مناسبتی ندارد. این طرز بررسی که در غرب به دلایلی در نقد ادبی رواج یافت، در کشور ما در میان تجار فرهنگی به یک دین تبدیل شد و از آن یک چیز خیلی مبتذل درست کردند که حتی مروجین غربی آن از دیدن و خواندنش شرم خواهند کرد. مقوله‌هایی چون «بیطرفی» و «بی‌تعصبی» و «علمی نگریستن» را در بررسی کارهای هنری به حد تقدس رسانده اند. در حالی که بی‌طرفی و بی‌تعصبی درین مفهوم خاصش، تنها زمانی ممکن است به کسی دست دهد که کاملاً از روح و احساس و از تپش قلب و از خون و از گوشت و از پوست و حتا از استخوان تهی شده باشد!! روشن است که در روی زمین این چنین کسی وجود ندارد و به همین خاطر من هماره می‌گویم که نقد ادبی را که آقایان سنگش را به سینه می‌کوبند، تنها از سنگ بوده‌ها و سنگ شده‌ها برمی‌آید نه از انسان جاندار و روحدار و احساسدار، از مرده‌ها بر می‌آید نه از آدم زنده.

من آن اثر و کاری را که به آدم کثیف و ذلیلی چون حسین‌فخری تعلق داشته باشد، بی این که خوانده باشم یکه راست به آتش می‌زنم و یا اگر خیلی هومانیست و عالم و ادیب شوم می‌گیرم و به کثافتدانی می‌افکنم. اگر فرضاً آثار آن منابع فساد و خباثت را بخوانم، همیشه با یک دید مملو از نفرت، مملو از خشم و مملو از حس انتقام می‌خوانم. اگر یک کلمه شاعرانه و انسانی را در نبشته‌های ایشان به تفنن به کار رفته، حالم بهم می‌خورد و احساس تهوع و استفراق برایم دست می‌دهد. همیشه و هر وقت برای کسانی در حیرت می‌شوم که ادعای انسان بودن و مردم دوست بودن و مسلمان بودن و مبارز بودن و عاطفی بودن و شاعرانه بودن و تصوفی بودن و خیلی بااحساس بودن و مخالف کمونیزم و مخالف خلق و پرچم بودن را دارند و در همانحال به هزار فخرفروشی به ارزیابی «بی‌طرفانه» و «عالمانه» و «ادبیانه» چرندیات کسانی مثل حسین‌فخری و نبی‌عظیمی و سلیمان‌لایق و کاوون‌توفانی و اسداله‌حبیب و کریم‌میثاق و دستگیرپنجشیری و دیگر و دیگرانش می‌پردازند و نه همین بلکه حتا به زغم خویش جانب انصاف را می‌گیرند و خوبی‌هایی کار شان را به مردم تشریح و تفهیم می فرمایند و نامش را می‌نهند ادای مسوولیت عملی و ادبی و انسانی!!

کسی نیست به این آقایان ادبیات شناس بگوید که نقد ادبی سر تان را بخورد، خون را ببینید که از انگشتان و لبان و دندان‌ها و زبان و سر و صورت آن قصابان می‌چکد، خیانت و میهنفروشی و بربادگری شان را ببینید. یک ملت را تباه کردند، یک مملکت را از هستی ساقط ساختند، هزاران هزار انسان نجیب و پاک و معصوم و مبارز و شاعر و هنرمند و دانشمند را کشتند و... چگونه می‌توانید ازین همه چشم بپوشید و بگویید که قصاب را با خون پیوندی نیست؟!

ب: **در نکته دیگری که من با شما در همین زمینه خاص صحبت ما موافقم این است که از کسانی چون آقای واصف‌باختری و رهنوردزریاب و پویافاریابی و دیگر شاعران و نویسنده‌گان همکار با رژیم خلق و پرچم می‌خواهید که حساب آن همکاری‌ها و همراهی‌هایی خویش را پس بدهند و به این نکته اعتراف کنند که در آن شرایط خونبار با آن چنان یک رژیم فاشیستی و مردمخوار مدارا کردن و همکار بودن نه تنها کدام افتخاری نبود بلکه برای هر انسان با شرف و با احساس و با اصالت مایه شرم و سرافگندگی جاودانی محسوب می‌گردد.**

من هم به این باورم که نویسنده‌گان و شاعران و هنرمندانی که در آن زمان در پناه استعمار قهار و انسانخوار و سیهکار روس و دستپرورده‌گانش گرم خفتند و با آنان همکاسه و همبزم و هماتحادیه و همکانون و همچی و همچی‌هایی دگر بودند، به هر دلیلی که بوده، به هر منطقی که در پی توجیه‌اش برآیند، کار نادرست و خلاف مصالح مردم و دشمنشادانه کردند و ازین بابت باید اظهار شرمنده‌گی و ندامت کنند.

اما بدبختانه، بسیاری از افراد یاد شده نه تنها هیچ ندامتی ابراز نمی‌کنند، بلکه به آن دوستی‌ها و همنیشینی‌ها و همراهی‌هایی خویش با ببرک و نجیب‌گاو و دیگران خیلی افتخار هم می‌نمایند. **اکرم‌عثمان، رهنوردزریاب، بیرنگ‌کهدامنی و چند تن دیگر، قهرمانان این فن هستند. خیلی هم پرگوی، زبان دراز و تا حدی هم اگر دلک‌های نازک شان نرنجد وقیح هستند.** هیچ فکر نمی‌کنند که با این کار خود را صد بار بیشتر به لجن می‌کشند. این چه حرفیست که به پست‌ترین و مفسدترین و خاین‌ترین آدمک‌های تاریخ افغانستان اظهار دوستی و آشنایی و وفاداری کن و در عین زمان چنن قیافه بخود بگیر که گویا مخالف شان هم بودی و ضد شان فعالیت هم می‌کردی!! این واقعاً خیلی مسخره است که این‌ها ادعا دارند که در عین حالی که با ببرک و نجیب‌گاو و فریدمزدک و دستگیرپنجشیری و رفیق بارق و لایق و دیگرانش آشک و بولانی و سمنک و چیزک‌هایی دیگر می‌خوردند، در همان حال، در پیشاپیش جنبش مقاومت مردم نیز قرار داشتند و شعر مقاومت می‌سرودند و داستان‌های مقاومت مردم را می‌نوشتند و غوغاهای تاریخی برپا می‌کردند!! هر کسی که در افغانستان مبارزه کرده باشد و معنی مقاومت و جنبش و مردم را درست بفهمد، از خواندن قصه‌های این قهرمانک‌های پنبه‌ای به حیرت خواهد افتید. در ماسکو در فلان شب‌نشینی با سران حزب کمونیست شوروی تا نیمه‌های شب جامکوبی کردیم و شب که خوب پخته شد کاندیدای اکادمیسن فلانی از فرط مستی به جوش آمد و چون رود آرام و بی‌صدا چارغوک کرده به طرف آشپزخانه خزید و با روسی سکته و شکسته به چایدارباشی گفت که تواریش مه چای افغانی می‌خواهم، چای افغانی. چای دم شد و کاندیدای اکادمیسن لکاتک لکاتک خورده چای در دست و شور در دل و جنون در سر به میز نزدیک شد و باز با همان لهجه شیرین و سکته و شکسته به زبان روسی خطاب به حاضرین گفت که: تواریش‌ها، نگاه کنید شما ودکای روسی می‌نوشید ولی من چای افغانی می‌نوشم، چای افغانی! همین گفت و از هیبت نگاه رییس کا، جی، بی بیهوش گردید و به زمین غلتید. مسخره است، واقعاً مسخره. اکرم عثمان و رهنوردزریاب و پویافاریابی و چند تن دیگر از آن قماش، از شوخی‌های خویش در حضور روس‌ها و خادیست‌ها چنان قصه می‌کنند پنداری که آنان تمام قله‌های سختگذار دلاوری و گردن افرازی و قهرمانی را فتح کرده اند!! کس نیست به آنها بگوید که ارجمندی‌ها، اکرم‌جان، زریاب‌جان، پویاجان، بیرنگ‌جان و... شما نازک نارنجی‌ها اصلاً در خواب بوده اید، از نشستن با ببرک خوک و نجیب گاو و بارق گوساله امکان نداشت که شما به مفهوم واقعی و جوهر اصیل دلاوری و آزادیخواهی و ایثارگری و مروت پی ببرید. شما که نجیب گاو را به هزار رنگ و نیرنگ به عنوان یک «جوانمرد» و چی و چی‌ها معرفی می‌کنید، اصلاً باعث خجالت و شرمندگی تمام کسانی در جهان می‌شوید که به قلم حرمتی قایلند.

من با پیام زن موافقم که تا این قماش آدم‌ها از مداریگری و چوچله‌بازی دست برندارند و از گذشته اظهار ندامت ننمایند، باید نکوهش شوند، باید انتقاد شوند، باید یگان سیلی و قفاق و چپات و گورمشتی بخورند. با این‌ها هر قدر تشریفات و تعارفات ادبی و عالمانه و هومانیستی صورت گرفت، ایشان بیشتر از چته برآمدند. نه شرم، نه حیا، نه نزاکت فهمی و نه خیال خاطر دیگران را کردند و هر چه به دهان شان آمد در توجیه همبزمی‌های خود با قاتلان مردم افغانستان گفتند. این‌ها که آن همه نوازش‌ها و مهربانی و مرحمت‌های روس‌ها و خلقی و پرچمی را دیده اند، مدال‌ها و القاب و مقام‌های رنگارنگ کمایی کرده اند، عیبی ندارد که چند صباحی رنج ببرند و از سوی عذابکشیده‌ها و دردرسیده‌ها و کشته‌داده‌ها و برباد شده‌ها یگان قفپایی ورداشته شوند که کمی بهوش بیایند و دیگر از «جناب رییس جمهور محترم داکتر نجیب‌الله» با طنطنه و دبدبه یاد نکنند.

پ: **نکته دیگری که من در آن با شما موافقت دارم این است که نباید به بهانه‌ای کار فرهنگی و ادبی روی همه مسایل دیگر پا نهاده شود. خاصه این گونه فرهنگی بودن و ادبی بودنی را که یک عده از افغان‌های ما رواج داده اند بریدن کامل است از فرهنگ مبارزه و حق طلبی و آزادیخواهی.**

رسم شده که حرف‌های شسته و روفته و خنثی و بی‌خاصیت و بی‌آزار بزن، میان دوست و دشمن فرق

نگذار، به قاتل و ظالم و خاین و غدار نگو که قاتلی و خاینی و غداری، در مقابل هیچ کس و هیچ گروهی موضع روشن و قاطع نداشته باش، به همه بلی، بلی و آغا آغا بگو، لقب و مقام و رتبه‌هایی ادبی را به هر کس و ناکس بچسبان، نوشته‌های حسین‌فخری گل‌کوهی پرچمی خبیث را در پهلوی مقاله‌های دیگران چاپ کن، نالشک‌های زیر لحافی را حماسه‌های رزماوران عصر ما بخوان، هیچ کس را از خود نرنجان، تو تعریف و توصیف مرا کن و من از ترا، در وقتی که مردم در کوه‌ها متواری شده و علف را نمی‌یابند که بخورند تو طرز پختن زمردپلو را به مردم توضیح بده، از جنگ نگو، از تجاوز بیگانه یاد نکن، از عوامل بدبختی و تباهی مردم و مملکت حرفی به میان نیاور، عفت کلام را در نظر داشته باش و گلبدین و حفیظ‌الله‌امین و ببرک کارمل و نجیب‌گاو و دیگر دشمنان مردم افغانستان را به پیشوندها و پسوندهای جناب و محترم و جلالتماب و امیرصاحب و رییس جمهور صاحب وغیره یاد کن، خیانت و جنایت و پستی و پلیدی ببین و دم نزن!!

این گونه فرهنگی بودن، جلوه دیگری از بی‌فرهنگیست که برخی از عزیزان ما آگاهانه یا ناآگاهانه بدان مبتلا شده اند. اندکی تندی و درشتی را که در سخنی ببینند، ازش چنان دوری و گریز می‌کنند چنان که جن از بسم‌الله. تمام مقاله و مضمون و مجله و نشریه شان را بخوان اصلاً معلوم نمی‌شود که چه به چه است. کلی گویی‌هایی بسیار کلیشه‌ای، اداهایی بسیار به زعم خود شان متمدنانه و بی‌تعصبانه، لیلی لیلی گفتن و اما این را نگفتن که لیلی مرد بود یا زن و زمانی که شنونده و خواننده به جنسیت لیلی پی نبرد می‌گویند که سواد کافی ندارد و گپ ما از سویه‌اش بالاست!! **کس نیست به این فرهنگی‌های فرهنگ گریز بگوید که به حسین‌فخری لقب داستان‌نویس برازنده کشور دادن انسانیت را بدنام کردن است، فرهنگ را از بیخ سوزانیدن است، ادبیات را به گنداب افگندن است و...**

من درین زمینه‌ها و بسا موارد دیگر با پیام زن موافقم و داد و فریاد شان را درک می‌کنم و می‌ستایم. اما با قید این که با همه حرف‌ها و برخوردهای پیام زن درین باب همصدا نمی‌باشم. اینک می‌پردازم به چند نکته‌ای عمده که مرا از شما دور می‌سازد. یا به قول دیگر نکات اختلاف با شما را بیان می‌کنم.

الف: تفاوت مهمی که در برخورد من و شما به موضوع مورد بحث وجود دارد این است که شما از روزن مواضع و منافع و مسایل یک سازمان خاص نگاه می‌کنید و بر آن مبنا به داوری می‌پردازید، در حالی که من چنین وابستگی را به یک سازمان مشخصی بدانصورت ندارم. این نکته خیلی مهمی است که تاثیر اساسی در متفاوت ساختن طرز دید و برخورد من و شما دارد. گرایش ملی و مردمی و بهخواهانه و آزادیجویانه و مصلحانه لزومی ندارد که همیشه حزبی شده باشد. یعنی فردی می‌تواند عضو هیچ حزب و تنظیم و سازمان و گروهی نباشد، حتا می‌تواند با همه احزاب و گروه‌ها در زمینه‌هایی گوناگون مخالفت داشته باشد، می تواند تغییر سازمان بدهد، تغییر عقیده بدهد و ازین قبیل حرف‌ها، اما با وصف این برای من قابل تأیید باشد. مهم این است که آن فرد در موقعیت خاص انسانی و اجتماعی که قرار دارد چگونه عمل می‌کند، عملش در خدمت مردم و برای بهروزی مردم است یا در جهت مخالف با مصالح و منافع مردمی سیر می‌کند. مهم این است که آن فرد برای آزادی و سربلندی کشورش فعالیت می‌کند یا کمر به مزدوری و غلامی بیگانه بسته است. مهم این نیست که یک شاعر و نویسنده و هنرمند شعارهای سازمان سیاسی را تکرار نمی‌کند، مهم این است که تعهد و رسالتش را بعنوان یک هنرمند در قبال مردم خویش بدرستی انجام دهد. این کار را بعضی اوقات می‌شود در تشکل بخوبی پیش برد و زمانی هم می‌توان خارج از حزب و تنظیمی بدان پرداخت و چه بسا که بهتر و برتر. مهم این است که هنرمند و فرهنگی ما در کدام صف قرار دارد، در صف مردم یا صف ضد مردمی. این را هم باید روشن کنم که به باور من صف مردم با سنجش‌های سازمانی و نتظیمی همسان نیست. در دیده من صف مردمی یک طیف خیلی وسیع و گسترده را در بر می‌گیرد که خیلی فراتر از قالب‌های گروه‌های سیاسی می‌رود. برای من کافیست که یک فرد شاعر یا نویسنده یا هنرمند تعلق به دسته‌ها و پاده‌هایی میهنفروش نداشته باشد، هنر خویش را در خدمت دشمنان مردم قرار نداده باشد، مرتکب خیانتی به مردم نشده باشد و... که من هیچ دشمنی با وی نداشته باشم. کاری به این ندارم که آن شاعر و هنرمند در یک زمانی عضو سازمانی معینی بوده و بعد از آن سازمان بریده و تغییر عقیده داده و اکنون هم با شما مخالف و ناساز هست. اما برای شما این موضوع اهمیت دارد و بخاطر همین هم که شده افراد را بر صلیب انتقاد و ملامت می‌کشید. این را بخصوص در برخورد شما با آقایان واصف‌باختری و رنگین‌سپنتا و فاروق فارانی وغیره به خوبی می‌توان دید.

شما واصف‌باختری را نه تنها به این خاطر که در زمان حاکمیت روس و خلق و پرچم در کابل بود و رییس اتحادیه و انجمن وغیره بود بی‌وقفه محکوم می‌کنید و با سنگ ملامت می‌کوبید، بلکه کینه و دشمنی شما با واصف‌باختری ریشه در گذشته‌ها دارد. شما ناراحتید که چرا واصف‌باختری به سازمان جوانان مترقی و به جریان شعله جاوید پشت گشتاند و از آن برید. شما ناراحتید که چرا واصف‌باختری با عقاید مارکسیستی پیوند گسست و به اسلام و تصوف و این حرف‌ها روی آورد. البته بعد می‌رسید به این که چرا واصف‌باختری از جوهر مبارزه جویی و آزادیخواهی بکلی تهی شد، از پا افتید و بدانگونه که خودش نمی‌خواست به «شکست تاک فرو خفته» دچار گردید و به آن حدی از سقوط روحی رسید که حتی همکاری و مدارا با روس و خلق و پرچم را به خود ننگ ندانست.

بقیه در صفحه (۷۶)

نوشته کاملیا انتخابی فرد

قم شهر زیارت و خوشگذرانی

هیچ کس برای فاتحه به گورستان نمی‌رود!
گزارشی از زندگی زنانی که روزی چند بار در قم صیغه می‌شوند

(...)

محافظ من از راننده خواست توقف کند. من چادر را روی سرم مرتب کردم. سفر ما تا قم یک ساعت طول کشید، در مدخل شهر، تابلویی به چشم می‌خورد که روی آن نوشته شده بود، به شهر خون و انقلاب خوش آمدید. دقایقی بعد ما درون واتیکان ۱۵۵ میلیون مسلمان شیعه مذهب بودیم. قم خانه طلبه‌هاست. جایی که ملاها و رهبران رژیم ایران در آنجا آموزش دیده اند. ما در شهر مذهبی قم بودیم، شهری که خارجی‌ها و محققین کمتر به آن پا می‌گذارند.

در شهر قم زنهایی هستند اگر چه خود را در چادر مشکی پیچیده اند اما در واقع جاذبه‌های پنهان این شهر مذهبی بشمار می‌روند. ظاهر این زنان با دختران دانشجو و دبیر و کارمند تفاوت ندارد، از قماش زنان معمولی نیز نیستند. آنها صیغه مردان می‌شوند یعنی به ازدواج موقت آنها تن در می‌دهند. دقایقی با آنها همبستر می‌شوند و در مقابل آن پول می‌گیرند تا زندگی محقر خود را اداره کنند.

شاید برای همین است که قم به شهر زیارت و عیش و عشرت شهرت دارد و به همین دلیل است که مقامات سیاسی رژیم و آخوندها خوش ندارند سر و کله خبرنگاران در قم پیدا شود.

رابطه رهبران جمهوری اسلامی با زنان روسپی تا ماه گذشته که محمدخاتمی یک شبکه دختران فراری را به کارگردانی آخوندی از روسای دادگستری یکی از شهرها متلاشی کرد، مساله‌ای آشکار و در عین حال مخفی بود. (منظور نویسنده رییس دادگستری کرج است که اخیراً دستگیر شد). مدت‌ها پیش از آن که خاتمی درگیر این ماجرا شود، من به قم رفتم به امید آن که گزارش‌های مربوط به وضع زنان در قم را که شش ماه طول کشید به پایان ببرم. این گزارش برای من اهمیت بسیاری داشت بطوری که نمی‌توانستم آن را کنار بگذارم. بنابراین با کمک سردبیر سابقم تلاش می‌کنم روزنامه یا مجله‌ای برای چاپ آن پیدا کنیم تا دنیا از رنج‌ها و آلام زنان قمی که حرفه آنها روزی چند بار صیغه شدن است، آگاه شود.

برای تهیه گزارشم به گورستان شیخان که در باغچه یک مسجد قدیمی در مرکز شهر قرار دارد رفتم. این قبرستان با حرم حضرت معصومه فاصله چندانی ندارد. در آن جا زنانی را دیدم که آرام و بی‌صدا روی گورها نشسته بودند و چادر سیاه آنها که حتی دست و صورت شان را پوشانیده بود، تنها نشانه زنیت این موجودات قابل احترام بود.

از چهار گوشه قبرستان طلبه‌ها دسته دسته با عبا و عمامه وارد محوطه اطراف مسجد می‌شدند. برخی از آنها گویی عازم سفر هستند. بعضی دیگر زنها را زیر نظر داشتند تا ببینند کدام یک چهره‌های جدیدند و کدام یک را از قبل می‌شناسند. طلبه‌ای تمام روز با شیشه آبی که در دست داشت سنگ قبرها را می‌شست و به دنبال مشتری می‌گشت تا زنی را به او معرفی کند. اما من به وساطت او نیازی نداشتم. خودم به سراغ زنها رفتم، یکی از آنها هنگام صحبت با من چادرش را کنار زد و چهره او را دیدم. زن جوانی بود که سی و چند ساله بنظر می‌رسید. معلوم بود موهایش را با رنگ موی ارزان قیمتی بور کرده است. پیراهنی باز به تن داشت و آرایش غلیظ او خبر از روستایی بودنش می‌داد.

زن دیگری که سن او به زحمت به ۲۰ سال می‌رسید نیز چادرش را باز کرد تا راحت‌تر با من صحبت کند. اما با نمایان شدن چهره او ملاهای جوان دور و بر ما جمع شدند شروع به دید زدن او کردند. حضور من در میان زنان منتظر صیغه، آرامش و کسب و کار آنها را به هم زد. از زنی که آرایشش توی ذوق می‌زد خواستم تا با من به خارج گورستان بیاید. البته نگران بودم کسانی به من ظنین شوند. اسمش مهری بود. او گفت من از این طلبه‌ها متنفرم. وقتی به محل امنی رسیدیم مهری گفت که چگونه به بهانه ازدواج موقت (صیغه) خودفروشی می‌کند.

مهری گفت زمانی همسرش راننده کامیون بوده اما چند سال پیش در تصادف کشته شده و اکنون باید از ۶ فرزند و یک دختر که خود نیز فرزندی دارد، نگهداری کند. او گفت که هفته‌ای سه روز از فاصله‌ای دور به این محل می‌آید، مهری هنگامی که با من صحبت می‌کرد راننده و راهنمای مرا برانداز می‌کرد به امید آن که مشتری او شوند. نیاز، غم و پشیمانی در نگاه مهری موج می‌زد. در تابستان‌ها که مردم شهرهای دیگر ایران برای زیارت و تفریح به قم می‌روند، مهری گاهی تا سه بار در روز همسر موقت اختیار می‌کند. او می‌گوید مردهای قمی خوب پول نمی‌دهند اما توریست‌ها که از جاهای دیگر می‌آیند همسران بهتری هستند. مهری گفت مشتریان من اگر جا داشته باشند مرا به آنجا می‌برند والا در قبرستان نو کارمان را انجام می‌دهیم.

قبرستان نو در فاصله چند کیلومتری، شهر قم در هاله‌ای از گرد و غبار فرو رفته است. هیچکس برای فاتحه خواندن بر قبر مردگان به این گورستان دور افتاده و خاموش پا نمی‌گذارند و تنها مراجعان آن زنها و همسران موقت آنها هستند. این زنها که مخفیانه به اینجا می‌آیند، معتقدند این نوع زندگی در مقایسه با گدایی در خیابان آبرومندتر است

و برخلاف زنان بدکاره در سراسر دنیا که با دلبری مشتری جلب می‌کنند تا شرمساری و تحقیر را احساس نکنند، آنها می‌گویند حداقل در گورستان و خانه مردگان امنیت داریم. آنها بین ۲ تا ۴ هزار تومان از هر مردی دستگرمی می‌گیرند.

در واقع ازدواج موقت (صیغه) یک کلاه شرعی است که اگر چه نخ‌نما شده هنوز سعی می‌شود به عنوان سرپوش بر این فساد بگذارند شاید هم آن را نوعی بیمه‌های اجتماعی برای زنان فقیر می‌دانند. زنانی که حرفه صیغه شدن را انتخاب می‌کنند چندان در بند اجرای مراحل قانونی آن که خواندن چند کلمه دعا از سوی یک ملاست نیستند.

زنی که صیغه می‌شود حداقل باید برای سه ماه و نیم همسر موقت دیگری اختیار نکند تا اطمینان حاصل شود که باردار نیست. اما هیچ کس این قانون را رعایت نمی‌کند چون زنان این کاره نیاز به پول دارند.

بنا به گفته مسئولان وزارت بهداشت و درمان جمهوری اسلامی زنهای صیغه‌ای راههای متعدد دیگری برای جلوگیری از حاملگی و مبتلا نشدن به بیماری‌های گوناگون در مقابل خود دارند. سالیانه ۹۰ هزار زن در ایران تقاضای کورتاژ می‌کنند.

روزانه بطور متوسط ۲۲۱ زن کورتاژ می‌شوند. البته همه این کورتاژها نتیجه ازدواج موقت نیست. سال گذشته شهربانو امامی نماینده مجلس شورای اسلامی گفت مردانی که ازدواج موقت می‌کنند مایل به داشتن فرزند از این طریق نیستند. کودکانی که از ازدواج موقت پا به عرصه وجود می‌گذارند برای دریافت اوراق هویت و مدارک دیگر مورد تقاضای محل کار و مدرسه با اشکال روبرو می‌شوند.

بدون این اوراق آنها از ارث خانوادگی و کمک‌های دولت به کودکان بی‌سرپرست محروم می‌شوند. به هر روی شرمساری در تمام زندگی همراه آنها خواهد بود. زنانی که به کار صیغه شدن مشغولند از داشتن مشاغل بهتر و توجه خانواده بی‌نصیب اند. اما این لکه ننگ مانع از ورود دختران جوان به کار روسپی‌گری نمی‌شود. وقتی دختری از خانه فرار می‌کند غالباً این تنها راه کسب درآمد و گذران زندگی او به حساب می‌آید. اخیراً یک پژوهش نشان داده که ۴۰ در صد از روسپیان خیابانی محل زندگی ثابتی ندارند.

نسل جدید روسپیان در قم اصراری به لاپوشانی کردن حرفه از طریق ازدواج موقت ندارند. آنها بدون تعارف و مستقیم با مشتری وارد مذاکره می‌شوند. مامور انتظامات یکی از اماکن مذهبی قم به من گفت آنها چند نفری در اتاق‌هایی که برای زائران در نظر گرفته شده اقامت می‌کنند. ما گاهی این موضوع را به پلیس اطلاع می‌دهیم. اما خودمان نمی‌توانیم آنها را کنترول کنیم. همین مامور گفت که دخترها از سنین مختلف با اتوبوس به قم می‌آیند. بعضی از آنها از فقر خانوادگی می‌گریزند. بعضی دیگر به علت از دست دادن باکرگی و ترس از پدر و برادر دیگر به خانه باز نمی‌گردند و سرانجام به بدترین نوع زندگی یعنی خودفروشی خیابانی روی می‌آورند که جز سرخوردگی حاصلی برای آنها ندارد. ■

برگرفته از «ایران استار» شماره ۳۵۹ اپریل ۲۰۰۱


Meena's blood inspires all freedom-loving women!

بودای بامیان و حیوانات ماقبل تاریخ

شهرنوش پارسی‌پور - کالیفرنیا

(...)

اما آنچه عجیب بود این که در سراسر هند، من هرگز هیچ ردپایی از بودا ندیدم. ظاهراً این مذهب که دارای روحی جهان وطن است به مذاق هندوان خوش نمی‌آمده و آیین بودا، از یک سو از جنوب و جنوب شرقی و از دیگر سو از شمال غربی راهی کشورهای دیگر شده است. شاید بتوان گفت که آیین بودا از ادیان کمیابی است که بدون خونریزی راه خود را به سوی کشورهای دیگر گشوده و تا جاپان پیش رفته است. بودا را اما ما در افغانستان پیدا کردیم.

در جلال‌آباد، شهری در نزدیکی کابل بود که ما نخستین رد پای بودا را پیدا کردیم. این زمانی بود که پسر عموی پادشاه افغانستان، با حمایت شوروی‌ها کودتا کرده بود و به عنوان رییس جمهور بر تخت نشسته بود. ما در قهوه خانه‌ای در این شهر نشسته و چای می‌خوردیم. و بگوییم که دوباره پس از دیدار از هند آرام و صبور که هرگز کاری به کار زن‌ها ندارد مشکل نیشگان تحمل کردن شروع شده بود. هر مردی وظیفه‌ی خود می‌دانست تا هر طور که می‌تواند سقلمه‌ای به من بزند. به این می‌گویند اخلاق فرح‌بخش ایرانی - افغانی. ما اما حالا در قهوه خانه بودیم که با شهردار جلال‌آباد برخورد کردیم. او از دیدار کسانی که افغان نبودند به هیجان آمده بود. این زمانی بود که رفت و آمد خارجیان به افغانستان کم شده بود. شهردار مدتی با ما حرف زد و به طور ضمنی گفت که از این می‌ترسد که شوروی‌ها وارد افغانستان بشوند. اما بعد پیشنهاد کرد در صورتی که مایل باشیم از یک معبد بودایی که به تازگی از زیر خاکی درآمده است دیدار کنیم. این طوری بود که ما به دیدار معبد بودا رفتیم که متأسفانه چون در آن زمان یادداشت برنداشتم نام آن را فراموش کرده ام.

معبد به تازگی، با کمک باستان‌شناسان افغان از زیر خاک بیرون آمده بود. و من بودایی را دیدم که در تمام زندگیم اورا فراموش نخواهم کرد. این مجسمه‌ی بودا در حالت نشسته بود. همان بودایی معروفی است که چهره‌اش بیشتر از آن که مغولی باشد افغان است، و من زن‌های زیادی را در افغانستان دیدم که به همین بودا شباهت داشتند. (...) مجسمه‌ها را از گل پخته ساخته بودند، و به راستی زبان من از شرح و توصیف زیبایی این مجسمه‌ها عاجز است، در پایه‌های ستون عظیمی که در چند قدمی مجسمه‌ی بودا قرار داشت تندیس‌های کوچک بودا، به اندازه‌ی کف دست در زاویه‌های ستون که احتمالاً دوازده ضلع داشت تعبیه شده بود. باستان‌شناس برای ما توضیح داد که آیین بودا در جریان رشد و گسترش جاده‌ی ابریشم از اهمیت زیادی برخوردار بوده و از طریق همین جاده است که آیین به چین می‌رود و به صورت یکی از اصلی‌ترین آیین‌های کشور چین در می‌آید. امروز که فکر می‌کنم می‌بینم این کاملاً طبیعی است که در روی جاده‌ای ابریشم این آیین از دیگر آیین‌های انسانی اهمیت بیشتری داشته باشد، چون می‌دانیم که بودا احساس بی‌نیازی و خودداری و کف‌نفس را تبلیغ می‌کند. این آیین همچنین با گوشتخواری مخالف است. در نتیجه برای مردان و زنانی که قرار بوده روزها و ماه‌ها در این جاده‌گام زنند آیینی آرمانی محسوب می‌شده.

بعد اما باستان‌شناس ما را به اتاقی وارد کرد که جای دوازده مجسمه که احتیاطاً هر کدام از آن‌ها نیم متر فضا را اشغال می‌کردند، خالی بود. باستان‌شناس گفت که خارجی‌ها این مجسمه‌ها را با کمک روستاییان و با نقب زدن در زیر تپه کنده و برده اند. در آن موقع من به شدت از خارجیانی که این جواهرات را که ثروت ملی یک کشور است به غارت برده اند، متنفر شدم و امروز چقدر خوشحالم که خارجیان این کار را انجام داده اند. چون شکی نیست که حیوانات ماقبل تاریخی با نام بی‌مسمای طالبان (طلبه) این مجسمه‌های زیبا را خورد و خاکشیر می‌کردند. اما در عین حال شک ندارم که این دوازده مجسمه را در موزه‌ی لوور دیده‌ام. در این موزه، در همان سال ۱۳۵۵، من وارد اتاقی شدم که یک پارچه به عرضه‌ی دوازده مجسمه‌ی زن و مرد اختصاص داده شده بود. البته نامی از افغانستان نبرده بودند. احتمالاً نام روستایی را به عنوان محل کشف مجسمه‌ها نوشته بودند، اما شک ندارم که این مجسمه‌ها همان‌هایی بودند که از افغانستان دزدیده شده بودند (و چه بهتر مال باید پیش صاحبش برود.)

می‌دانیم که خانواده‌ی برمکیان، وزیران هارون‌الرشید در اصل کلیدداران معبد بودا در بلخ بوده اند (شاید هم قندهار، حافظه‌ام یاری نمی‌کند و در این لحظه نیز مدرکی ندارم که به آن رجوع کنم). توحش و درنده‌خویی حالتی است که قوم و قبیله نمی‌شناسد. در آغاز انقلاب ایران حیواناتی با تراکتور و بولدوزر راه افتادند تا برونند و تخت جمشید را خراب کنند. شیخ صادق خلخالی دستور تخریب بسیاری از نقاط را داد. ارگ تبریز را با کمک دینامیت دارند تخریب می‌کنند تا مصلی بسازند. انگار این همه زمین در شهر تبریز وجود ندارد که حتماً باید یک اثر باستانی را تخریب کنند....

اما باز در همان مهمانی خانه‌ی گیلانی‌ها صحبت از بودای بامیان شد. گفتند که چقدر عظیم است. البته ندیدم تا این روزها که خبر ویرانی‌اش را شنیدیم. به این فکر می‌کنم که در حلقه‌ی افغانستان ده‌ها فرهنگ مختلف، از طریق راه ابریشم به یکدیگر متصل می‌شده اند. فرهنگی یونانی، ایرانی، هندی، چینی، ترک، رومی و بسیاری دیگر. به راستی چه چیزی از مسلمانی طالبان کم می‌شد اگر که دست به این مجسمه‌ها نمی‌زدند؟ و چه چیزی از زرتشتی مآبی ساسانیان کم می‌شد اگر که آثار اشکانیان را نابود نمی‌کردند؟ آیا جهان به ساسانیان وفادار ماند؟ و چه چیز از قدوسیت اسلام کم می‌شد اگر که مهاجمان

مسلمان به ایران کتابخانه‌ها را نمی‌سوزاندند؟ چرا همیشه گروهی از مردمان دچار این توهم هستند که بناست تا ابدیت جاری باشند و باقی بمانند؟ چرا بویژه در منطقه‌ی ما اینهمه تعصب و خشونت نقش بازی می‌کند؟ اکنون در امریکای شمالی صاحبان تمام مذاهب در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. شما به راحتی قادرید مذهب خود را عوض کنید و هیچکس مزاحمتان نمی‌شود. به موزه‌ها می‌روید و تمام قبایل سرخپوست را در آنجا پیدا می‌کنید. تمام نژادهای سیاه‌پوست را و تمام اقوام دیگر را. قصد دفاع از امریکایی‌ها را ندارم. اما در مجموع فرهنگ‌های غربی در مقایسه با فرهنگ‌های خاور میانه از تولرانس بسیار بیشتری برخوردار هستند و درست به همین دلیل مرتب مغزهای پیشرفته‌ی کشورهای متعصبی نظیر ایران را می‌خرند.

من دلم نمی‌خواهد دست از سر طالبان بکشم. این حیوانات تمام پزشکان و تحصیل کرده‌های افغانستان را از کشور بیرون کرده اند. جنگ خانمانسوز بیست ساله بسیار از افغان‌ها را در به در کرده است. بقیه‌ی مردم در فقر و بدبختی غوطه‌ور هستند. حتی یک پزشک وجود ندارد که به درد بچه‌ها و زن‌های افغانی برسد. زنان به عنوان نیمی از اعضای این جامعه از تمامی حقوق خود محروم شده اند. آقای اسامه‌بن‌لادن، با سه زن و لابد دوازده بچه و چند صد میلیون دلار پول می‌خواهد از راه افغانستان تمام بشریت را به اسلام مشرف کند. طالبان به تلافی بعضی از محرومیت‌ها دفاتر سازمان ملل‌متحد را می‌بندد و آخرین پزشکان خارجی از کشور خارج می‌شوند جالب است که ملای این گروه احمق زمانی نیز فتوا می‌دهد که زنان خارجی که برای کار به افغانستان می‌آیند کنیز مسلمانان محسوب می‌شوند و مردان می‌توانند با آن‌ها مجامعت کنند (البته لابد وقتی آن‌ها را دزدیدند). اما بعد هفتاد در صد مواد مخدر جهان در افغانستان تولید می‌شود. البته نباید مشروب بخورید، چون مشروب الکلی اخ است، حتی آبجو. اما تا جان در بدن دارید می‌توانید مواد مخدر مصرف کنید. از آنجایی که افغانستان راهی به خارج ندارد تمام تریاک‌هایش را برای ایران و پاکستان و لابد تاجیکستان تولید می‌کند. این طوری است که فقط در تهران دو میلیون نفر معتاد هستند.

درست است. روح بودا، این فضیلت مدام، از افغانستان قهر کرده است. طالبان از شدت خشم این قهر مجسمه‌های او را به نابودی می‌کشد تا هر چه بیشتر و سریع‌تر به عمق کثافت و حماقت سقوط کند. غافل از آن که بسیاری از چینیان بودایی هستند و بسیاری از ژاپنی‌ها، و بسیاری از مردم خاوردور و بسیاری از مردم دنیا که در کشورهای مختلف پراکنده هستند. در تمام تاریخ هیچگاه تا به این اندازه بودا از اهمیت برخوردار نبوده است. باور ندارید؟ به کتاب‌فروشی‌ها مراجعه کنید و عنوان‌های کتاب‌ها را بخوانید. و واقعاً وای به حال مردم افغانستان که مجبورند این حیوانات ماقبل تاریخی را تحمل کنند. آیا بناست آیینی از منطقه رخت بربندد؟! ■

برگرفته از نشریه «شهروند» شماره ۵۷۳، اپریل ۲۰۰۱

د مطبوعاتو آزادي...

دغه اطلاعاتي آژانس او ٪۸۰ ژورنالیستانو یي د طالبانو په وخت کې کار کړی او د خپلوا کـه‌خبري خپرونو پـه پـرتله یـې د مستقل ژورنالیزم په لور گام اخیستل ډیر سست وو.

خلیل میناوی د باختر د رییس معاون وویـل: «زه اوس فکر کـوم چې مونږ آزاد یو، نه په بشپړه توگه، بلکه په ځینی برخـو کې. ځینی وخت مونږ مجبوروی چې هغه څه خپاره کړو چی په اصل کی اصلاً خبر نه دی. که مونږ هغه خبر خپور نکړو، ممکن چی خپلی وظیفی د لاسه ورکړو.»

زمـونږ د اطـلاعاتي آژانسـونو د مشکـلاتو د جـملی څـخه د کمپیوټرونوکار نه کول، د اوږد واټن تلفونونو نشتوالی او یواځی یو موټر د ۱۰۰ ژورنالیستانو د پاره دی. د زیاتترو رپـورټرانـو مـیزونه خالی دی.

د ۴۱ کلن نجیب‌اله نه می وپوښتل څنگه کار کوی، میز ته یی ځان نژدی کړ او یو نصواری رنگه مخلوط یی راوویسته چـی د کلکولیټر جدول پانه وه.

نجیب‌اله وایی: «مونږ هیڅ وسایل نلرو، حتی د ټایپ کولو ماشین هم. مونږ خبرونه په لاس لیکو.» ■

احیای رقابت...

تحت مراقبت داشتند. بعضی نمایندگان غیر محافظه کار متذکر شدند که پس از سخنرانی تهدید به مرگ شده اند. بشمول سیماسمر که بـه آشنایانش ابراز نمود که هدف جاسوسان استخبارات واقع شده است.

مقامی ارشد در حکومت کرزی که از ترس نخواست نامش برده شود گفت: «استخبارات واقعاً مسئله است. استخبارات همه متعلق به یک گروه قومی یا یک گروه سیاسی بوده که هر چه بخواهند مـی‌کنند بدون آن که مورد بازخواست کسی واقع شوند.»

همه کسانی که با آنان مصاحبه به عمل آمد مـتفق‌القـول انـد کـه استخبارات بـه ریـاست مـحمدعارف (سـابق رییـس اسـتخبارات احمدشاه‌مسعود) اساساً تحت کنترول فـهیم جـانشین مسـعود قـرار دارد. اجنت سابق افزود که در حـال حـاضر اسـتخبارات دارای ۲۳ ریاست است که تمام آن‌ها توسط پنجشیری‌ها اداره می‌شوند.

عده‌ای از طرفداران کرزی مصر اند که او آنانی را که مسئول توقیف کردنش بودند بخشوده و معتقد است که حادثه یک اشتباه بوده است.

یک مقام مهم دولتی ابراز نمود که تلاش کـرزی جـهت اصـلاح استخبارات «مسئله‌ای شخصی نه بلکه کاری ضروری است که بـاید انجام گیرد.» ■

«واشنگتن‌پست» ۲۴ جولای ۲۰۰۲

به محمدعلی‌سپانلو شاعری که با سرودن «به یاد شیر پنجشیر»* به زخم‌های قلوب هزاران مادر و پدر و زن و فرزند از دست جنایت‌ها و راکت‌بازی‌های مسعود با برادرانش گلبدین، سیاف، دوستم و خلیلی، نمک پاشید.

محمد ف. آژن

به شاعری که برای دژخیم گریست

گفتی:
در دره‌های مظلم هندوکش
یک مرد بی‌نظیر افروخت مشعلی
نفرین بر دروغ
از قامت شکسته و پر بغض هندوکش
از سرزمین سوخته‌ی پنجشیر آمدم
با کوله بار درد
بی‌حرمتی به حرمت انسان
گیاه
سنگ
اسطوره‌ای ندیده‌ام
جز ببر کاغذی
«جنگاور شهیر
فرماندهی کبیر
پیر و امیر و میر»
ای ناشنیده آه من
از کی خواندی‌اش؟
وقتی که خواهران مرا سینه می‌برید
بر نسل رنج و حافظه‌ها دار مرگ بست
یا آنکه بر شقیقه و چشمان ملتی
صد ماشه می‌فشرد
نه
باور نمی‌کنم که تو هستی به داوری!!
بگذار ساده رُک بگویم
شاعر:
خون را به درز درز دریچه ندیده‌ای
یا گاهی
شال سیه به چهره دلبند کشیده‌ای؟
در ریگزار تفت زده‌ی «تل سیاه» شوم
طمع ز آوارگی آیا چشیده‌ای؟
آن ضجه‌ها که بی‌اثر است
در سرای تان
فریاد مادریست ز گدایی
آواز کودکیست پی آوار
ایمان کجاست
ایمن و انسانیت کجا؟
آخر چه سان به جنگل آتش گرفته‌ام
سر لشکر تلا تُف و زالو روزگار
زنگینه جهان جهالت
هی شیر می‌شود
های
تزویرگران صحنه و بازار
(شاعران)
تقویم برای لحظه‌ی ارزانی شما
پوسیده باد دیده و گوش و خیال کج
او را سفینه‌های اراجیف غربیان
با مشتی از جهول شما
جمع دیگران
در پشت شیشه‌ها
خود ساختند
نواختند
خود باختند دگر
او شاه و شیر خطهٔ ما نیست
ویران‌گریست به پله نفرین
شاعر:
برکن نقاب را
در پیچ پیچ کوچه مردم درآ درآ
خون از کجا فواره گراست
«قهرمان» شناس
با دردها نشین
فریادکن مرا
حیف است واژگان خدا را
در پای خوکان بداندیش
آلوده می‌کنی

۲۱ ثور ۱۳۸۱

---

*ـ در دره‌های مظلم هندوکش/ یک مرد مشعل افروخت./ یک مرد بی‌نظیر/ او پاسدار عزت و آزادی/ و دشمن جمود و تعصب بود/ فرماندهی کبیر/ او پاسدار نور و خرد بود/ پیمان به حفظ حرمت انسان بست/ با مردمی دلیر/ جنگید براساس حقوق ملت/ اسطورهٔ شهامت و ایمان شد/ تسلیم ناپذیر/ در عرصهٔ نبرد حریفی نداشت/ جنگاور و شهیر/ آن شیر را به حیله گری کشتند/ روباه‌های پیر/ انسان رنج دیدهٔ افغان/ می‌غرد، ای امیر/ راه تو زنده است و تو با مائی/ در قلب ما نمیر/ فرمانده شاه مسعود/ ای شیر پنجشیر

حاجی قدیر را کی کشت؟

احتمالاتی که در مورد این قتل اظهار می‌شود بیشتر برای ردگم کردن اند تا واقعبینی.

این‌ها عبارتند از:

ـ چون حاجی قدیر با باندهای مافیای هروئین رابطه داشت، ممکن با اشاره امریکا کارش ساخته شده باشد.

حاجی قدیر

ـ چون ثروت عظیمی اندوخته بود، معامله‌داران معینش او را کشتند تا به لااقل گوشه‌ای از دارایی‌هایش دست یابند.

ـ از جنگ‌سالارانی بود که اسامه را در ننگرهار پناه داده بود و بناءً امریکا همیشه به او مظنون بود.

ولی همه‌ی این فرضیه‌ها بی‌پایه به نظر می‌آیند زیرا:

ـ کدام جنگ‌سالار جهادی است که دستش به قاچاق هروئین، سنگ‌های قیمتی و آثار تاریخی ما آلوده نباشد؟ در حالی که بسیاری از این جنایتکاران در قدرت اند و حمایت امریکا را پشت سر دارند.

ـ کدام جنگ‌سالار است که به ثروت‌های افسانوی نرسیده باشد؟ و اکنون که قدرت اقتصادی اغلب اینان با قدرت دولتی گره خورده، آنان را در موقعیتی قرار داده است که زده شدن شان براساس همچشمی‌های خانوادگی یا معامله‌داران آسان نیست مخصوصاً به صورتی که قدیر از بین رفت، در روز روشن و در برابر ماموران مؤظف امنیتی.

ـ و بالاخره کدام جنایتکار «قیادی» است که مستقیم یا غیرمستقیم چتلی‌خوار اسامه نبوده باشد؟ ارتباط جمعیت و سیاف بااسامه کمتر از ارتباط و پادوی قدیر با وی نبوده است اما باندهای مذکور اکنون بازوهای حکومت کرزی اند.

کسانی که به فرمان و توطئه آنان خون داکتر عبدالرحمن ریخته شد، با آن‌که در داخل و خارج نام شان سر زبان‌ها افتید، هیچگاه مورد بازخواست قرار نگرفتند و کماکان در کابینه فعال مایشأ باقی ماندند.

اینان چه مانعی می‌بینند که بقیه مخالفان را از سرراه برندارند؟

آقای کرزی این سوال‌ها را همه دارند:

چرا مسئله دستگیری و محاکمه قاتلان شناخته شده‌ی داکترعبدالرحمن زیر زده شد در حالی که برای دستگیری قاتلان حاجی‌قدیر فراوان هیاهو راه می‌افتد؟


داکتر عبدالرحمن

به خاطر دستگیری قاتلان حاجی‌قدیر چرا آنقدر دیر به ISAF اطلاع داده شد؟ جنرال آکن‌زورلو هم گفته است که اگر زودتر از قضیه آگاهی می‌یافت شاید قاتلان را دستگیر می‌توانست.

پس قاتلان حاجی قدیر همان‌هایی اند که داکتر عبدالرحمن را به قتل رسانیدند. ☆

نفر سومی کی خواهد بود؟

مواظب باشید آقای کرزی! امتیاز دادن (بشمول وزیر ساختن ارجمندی‌های جنگ‌سالاران مزدور)، جنایتکاران را جری‌تر می‌سازد و دوستی و سازش با گرگان خونخوار پایانی تراژیک خواهد داشت. ■

☆ ـ حتی خبرگزاری فرانسه هم در ۱۵ جولای گزارش داد:

«قتل قدیر نه تنها قدرت کرزی را تضعیف کرده بلکه همچنین از نفوذ سیاسی ـ نظامی پشتون‌ها کاسته و آنان را در برابر توطئه‌های حکومت یک اقلیت در وضعی آسیب پذیر قرار داده و به صورت گروگان میل و خواست جنگ‌سالاران بیرحم "ائتلاف شمال" در آورده است.

طبق اظهارات منابع موثق دیپلماتیک مقیم افغانستان، تمام شک و گمان‌ها در مورد عامل قتل قدیر متوجه مارشال فهیم و قومای پنجشیری اوست.

(در نظر بگیریم که حاجی قدیر متهم به کوشش در کشتن فهیم در جلال‌آباد بود "پ. ز.").

منابع آگاه یادآور شده اند که تحقیقات اولیه "نیروی کمکی امنیتی بین‌المللی" ISAF نیز دست داشتن جناح پنجشیری دولت افغانستان را در قتل ثابت نموده است.

عناصر مذکور که چنگالی قوی در ساختمان تازه‌ی قدرت در افغانستان دارند، به کارزاری متقابل آغاز کرده اند تا پاکستان را در جنایت مذکور دخیل نشان دهند.»

کرکسان در...

عامل خادی - جهادی که شرایط را مساعد تشخیص داده همانطوری که می‌خواهد سرشت خود و برادرانش و نیز جلافت بزم را زیر فخامت عقاب خانلری بپوشاند، مقداری افاضات فلسفی بی‌ربط هم به خرج می‌دهد تا نگویند که وقتی کسی خادی و نوکر جنایتکاران بنیادگرا شد حتماً بیسواد و بی‌فرهنگ است!

او می‌گوید:

امروز خانواده معنوی آریایی دوباره با برکت بزرگانی از این تبار وارثان ناصرخسرو این جا ما جمع شدیم بسیار تعجب‌آور برای من نیست که ما امروز مجسمه عقاب را اینجا بر می‌افرازیم. شاید این تعجب‌آور باشد که چطور یک آدمی از این تبار که همت می‌کند مجسمه برافرازد.

آقای خادی، هیچ تعجبی ندارد. همانطور که روشنفکرانی خود را به روس‌ها، نوکران شان و بعد به جنایتکاران جمعیتی می‌فروشند، وجدان «جناب خان‌آقاصاحب» استثمارگر و شرکت‌کننده در مسابقه چور و چپاول جهادی را غمی نیست که در بحبوحه عزاداری مردم خانه خراب شده‌ی ما مجسمه عقاب برافرازد و تو و امثالت در شکم آن لب تر کنید و پای بکوبید.

از شعر «دانشمند» چه می‌توان گفت؟ وقتی پلشتی «مدافع حقوق بشر» به آن درجه برسد که در حمام خون و دود ملتی قربانی جلادان دینی از «هوای کیانی» شنگول و «مست» و «الست» شود، دیگر چه جایی می‌ماند برای تدقیق «شعر» و افاده‌فروشی فلسفی‌اش؟ ☆

می‌توان شرایط اجتماعی و تاریخی خاص را در دُورها مورد بحث قرار داد که شاعران قدیم به مدح فاسدترین شاهان و دربارها، شعر می‌ساختند و از غُم آنچه پیرامون شان می‌گذشت بیگانه بودند. شماری از این شاعران حتی بخاطر زیبایی‌های خیره کننده کار شان هم که شده پذیرفتنی و قابل فهم خواهند بود. اما عمل شاعر قرن بیست و یکم که نه تنها چشم بر جنایت‌های پلیدترین و بی‌عفت‌ترین دژخیمان مذهبی تاریخ می‌بندد بلکه به زبان آنان نیز بدل می‌شوند، دیگر با هیچ بهانه و استدلالی قابل توجیه و بخشایش نخواهد بود.

مشمئزکننده‌تر اینست که «دانشمند و شاعر گرامی» خادی - جهادی و چند «دانشمند و شاعر گرامی» دیگر به ناصرخسرو اظهار «ارادت» ورزیده و خود را به او پیوند می‌دهند!

ولی اینان از یاد می‌برند که کودکان مکتبی ما هم مهمترین مشخصه ناصرخسرو را در مناعت نفس و نفرت او از مدیحه‌سرایی و موضع انقلابی و سازش‌ناپذیرش در برابر حاکمان مستبد و فاسد می‌دانند، مشخصه‌ای کاملاً نقطه مقابل تمامی آن به اصطلاح شاعرانی که در پیکره‌ای بنا شده از شیره‌ی جان توده‌های دره کیان و در فضایی تیره از خون و دود مردم ما، به شیوه دلقکانی فرومایه به ثنای نماد ستم و استثمار مردم اسماعیلیه می‌پردازند. اما فرق اساسی مداحان گذشته با مداحان «انجمن نویسندگان» اینست که چنانچه گفتیم اولی‌ها غیر از غنای ماندنی هنری و سحر کلام شان، خبرچین نبودند اما دومی‌ها علاوه بر فقدان هنر در کار شان، به جاسوس و شکنجه‌گر بودن رژیم‌های جنایتکار نیز مباهات می‌نمایند.

ناصرخسرو عهد بست:

من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی دُر لفظ دری را

اما «انجمن نویسندگان» در ۲۳ سال اخیر خود، این لفظ را پیش پای هر خوکی ریخته و بعد هم خیانت‌های سیاسی و ادبی خود را با چشم پارگی‌ای باورنکردنی، «مقاومت درون مرزی» نام گذاری می‌کنند!

«فرهنگیان» تسلیم‌طلب و خاین به خاطر نام گرفتن از ناصرخسرو در بزمی سخیف و سبک، نیز باید مجازات شوند.

برخورد به بقیه «شاعران و دانشمندان» بی‌درد و بی‌غیرت حاضر در «خانه عقاب» نمی‌ارزد. باید فلم را دید تا به میزان بی‌وجدانی، کوچکی و سفلگی نویسندگان و شاعران خادی - جهادی و بی‌مسلک پی برد. لیکن آوردن شاه‌فردهایی از آنان که به «خوانش» گرفته اند، برای اطلاع خوانندگان بد نخواهد بود.

از «نویسنده و شاعر گرامی محترم سناتور استاد عبدالقیوم بیسد»:

کمال همت منصور در جهان خدا
جلال و عظمت دنیای بیکران عقاب
ز جان خویش گذشتن شعار منصور است
حیات خویش کنم وقف فر و شأن عقاب

ولی حیف است که خوانندگان ما از دیدن چند جمله سناتور پوشالی و شاعر جهادی گلیم‌جمعی بی‌نصیب بمانند:

ما می‌بینیم که در صفحات شمال کشور به همت جوانمرد فاضل و دانشمند فرهنگی و سخن‌شناس هنر دوست جناب محترم خان آقاصاحب کارهای بزرگی در عرصه‌های فرهنگ، ادب و هنر صورت می‌گیرد. نمونه بارز آن اجتماع امروزیست که در این جا شخصیت‌های بسیار والاتبار فرهنگ و ادب و هنر ما تشریف دارند.

این عقابی که ما امروز شاهد تماشای آن

☆- متأسفانه جایی که «دانشمند» از یک فیلسوف فرانسوی نام می‌برد درست شنیده نمی‌شود تا می‌دیدیم که نقل‌قول واقعی است یا ساخت خودش.

هستیم این محصول ذوق و اندیشه و مفکوره این مرد بزرگ تاریخ کشور ماست. این آفرینش هنری که به ذوق بزرگمرد تاریخ کشور ما تاریخ فرهنگ کشور ما به عظمت این جا ایستاده است. این یک شاهکار بدیع هنری است که می‌توانیم در شرایط کنونی کشور نه تنها امروز بلکه در گذشته و در آینده از جمله عجایب آفرینش‌های هنری کشور ما آن را حساب کنیم. من به مؤسس این مفکوره عظیم تاریخی تبریک می‌گویم. جناب خان‌آقا صاحب شما زنده باشید که محور فرهنگی فرهنگیان و... هستید شما هستید که در پهلوی شما فرهنگ و... رشد می‌کند. شما هستید که در رگ‌های خشکیده و سرد هنرمندان سیروم حیات و حرکت... را به جریان می‌اندازید...

اینجا سناتور پوشالی از یاد می‌برد از «محترم پرزیدنت نجیب» و امیر امیران و استاد استادان برهان‌الدین‌خان ربانی بگوید که در واقع سیروم هنر دوستی و هنرپروری و سایر کمالات آن دو است که در رگ خان آقاصاحب و اعضای «انجمن نویسندگان» پیچکاری شده و والاتبارهایی چون لطیف پدارم، اکرم عثمان، رهنوردزریاب و صد البته خود ایشان را در برابر این ملت دیدنی‌دار به مستی در آورده است.

از سناتور الحاج مولوی عبدالجمیل ظریفی:

درود بر تو بود نادری کنون که تویی
به رأس اهل خرابات و میزبان عقاب

و حاجی صاحب که مثل بیسدصاحب در پیراهن نمی‌گنجد که «سناتور» خطاب می‌شود، برویش نمی‌آرد که بین این «اهل خرابات»، اهل خاد و اهل جنایتکاران جهادی خیلی بیشتر تشریف دارند.

فردی موسوم به «محترم محمداسحق‌دلگیر مسئول کانون فرهنگی حکیم ناصرخسرو بلخی و معاون انجمن نویسندگان بلخ» شعری راکه به قول خودش به «استقبال از یک شعر زیبا و نازنین جناب خان‌آقا صاحب» (و لابد نازنین‌تر از شعرش شخصیت یک توته فرهنگ و ادب وغیره هنرهایش) اینطور به پایان می‌برد:

به طرز نادری این شعر گفته‌ام که گفت
و راست مقصد و آرمان ز آستان عقاب

به دنبال این شاعر خوار، گوینده جالب و تماشایی که همه را به «خوانش» دعوت می‌کرد، خود رشته «خوانش» را به دست گرفته و پس از داد سخن دادن از «عظمت و بزرگی» پیکره عقاب نوبت را به عبدالفیاض مهرآیین «مدیر مسئول ماهنامه "راه" و سردبیر فصلنامه "حجت"» می‌سپارد تا قطعه شعر خود را به «خوانش» بگیرد. و این عبدالفیاض خان ضمن ادای چاپلوسی‌ای چند در مقابل «دانشمند و شاعر گرامی آقای لطیف پدرام»، می‌شکوفد:

خوشا به بزم حریفان یک دل و یک رو
به جام مهر کشیدن شراب آزادی

واقعاً، یک دل و یک‌رو بودن میهنفروشانی به نمایندگی ظهوررزمجو و شکنجه‌گرانی به نمایندگی لطیف‌پدرام در بساط حریفان خادی و جهادی و سر کشیدن جام به سرسلامتی قاتلان رنگارنگ جهادی همیشه خوش بوده و خواهد بود. منتها آقای عبدالفیاض مهرآیین نمی‌داند که عناصر خادی و جهادی پیش از این کمی خجول بوده از یکدل و یکرو بودن نه این که چندان یادی نمی‌کردند که گاهگاهی با سری خم آن را انکار می‌نمودند. شاید حالاگشایش خوبی به عمل آمده و منبعد تمامی قلمبدستان خادی و جهادی ترسک و شرمک را یکسو نهاده و نه فقط در بزم حریفان که در برابر همه، بیرق پیوند دیرین شان را در دست گیرند. وی چنین می‌آغازد:

به پیشگاه والا شان معظم‌جناب جلالتماب محترم حاج سیدمنصور نادرو جناب محترم دگرجنرال[☆] سیدجعفرنادری والی ولایت بغلان و مهمانان جلیل‌القدر و مکرم شان دانشمندان و فرهنگیان عظام افتتاح پیکره عقاب را که بیانگر آرزوهای نیک و علایق صمیمانه و خجسته این بزرگمرد تاریخ کشور ما می‌باشد....

بنظر می‌رسد کافیست و لزومی ندارد «شعر» این «بزرگ شاعر» را که به «خوانش» گرفته نقل کنیم.

از شعر آقای فرامرزسینا هم که به اعتراف خودش «شعر گفته نمی‌شود» می‌گذریم و می‌رسیم به بخش آخر بزم تاریخ‌ساز قسمتی که گوینده ناگهان از «محترم دگرجنرال سیدجعفرنادری قومندان قول اردو و والی صاحب ولایت بغلان و عضو کانون فرهنگی حکیم‌ناصرخسروبلخی» می‌خواهد که بجای به «خوانش گرفتن» شعر، «اظهار تهنیت‌اش» را به «خوانش» گیرد و آنگاه پسر دست بر پیک کلاه «افتتاحیه پر افتخار عقاب صفا» را خدمت «پدر بزرگمردش» تبریک عرض کرده و با شهامت بی‌نظیری علاوه می‌دارد که حتی «یک قطره خون را که در وجودم است... به خاطر اهداف نیک عقاب صفا

☆ـ به عقیده ما خود این همه جنرال و دگرجنرال و سترجنرال ـ که به تعداد آنان از سیاهروز ۸ ثور به اینسو به مرگ سگ و خر افزوده شد ـ مهم نیستند و قصور زیادی ندارند. تمام آرمان و آمال تبهکاران مذکور را این تشکیل می‌داد که چه‌گرمکی پیش بیاید تا به این القاب یاد شوند. زیرا تبهکاران مذکور کوچکتر از آن اند که بدون یک چنین رتبه‌هایی کذایی به خود اعتماد داشته و زندگی را معنادار بیابند. اینان حق دارند چیزی را که هیچگاهی سزاوار نبوده و نیستند به خود سنجاق کنند.

ولی نفرین بر کسانی که این جنرال‌ها، دگرجنرال‌ها و سترجنرال‌های خود ساخته و مسخره را جدی گرفته و آنان را با رتبه‌های قلابی شان ذکر می‌نمایند.

بریزانم». و یک «لاکت تلایی عقاب صفا راکه در حال پرواز است» به «بزرگمرد تاریخ» و مایه افتخار تمام عقاب‌پرستان خادی ـ جهادی اهدا می‌فرماید که وصفش آسان نیست و فقط باید فلم را دید تا به عظمت و زیبایی و مهیج بودن این رخداد دلکش تاریخی پی‌برد!

و انسان حیران می‌ماند، حیران هر چیز و منجمله این که این جماعت بی‌عار چگونه یکباره قبله به سوی عقاب (البته عقاب عادی نه بلکه «عقاب صفا») و «اهداف نیک» آن نموده و بی‌خود شده و عربده می‌کشند.

آیا منظور از «اهداف نیک عقاب صفا» اتحاد علنی و رسمی باندهای میهنفروش پرچم و خلق با تبهکاران «ائتلاف شمال» است؟

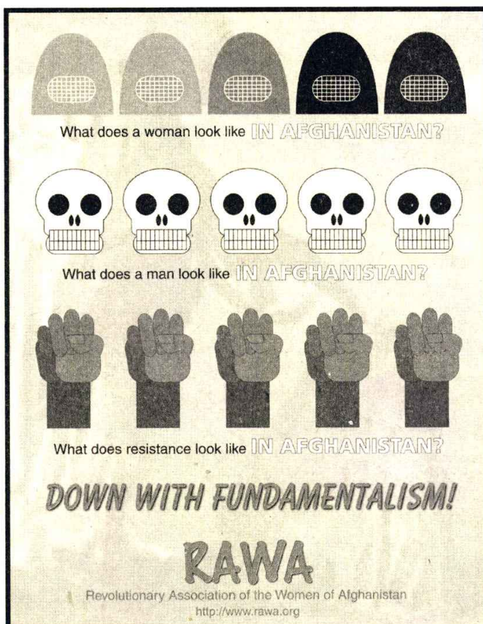
آقای سیدمنصورنادری هر قدر مظلوم نمایی و «بی‌طرف»نمایی کند گردنش را از طناب محکومیتِ ساخت و پاخت با نوکران روسیه و بعد با جنایتکاران مذهبی خلاص نمی‌تواند. و اگر احیاناً مردم آن گذشته را ببخشند، این پایکوبی و خورد و نوش با بی‌وجدان‌ترین «فرهنگیان» بر سر تابوت ملتی شوربخت را چه جواب خواهد داد؟

معهذا زیاد گناه او نیست زیرا همانطوری که تا احمق در جهان است مفلس در نمی‌ماند، تا شاعر و نویسنده خاین هست، استعمال آنان توسط امیران و امیرچه‌هایی از این قبیل نیز باب خواهد بود. در کمتر کتاب تاریخ می‌خوانیم که به سبب جمعاوری شاعران مداح در دربارها به مذمت حاکمان پرداخته شده باشد بلکه بیشتر و اساساً سست عنصری مداحان مورد توجه قرارگرفته که به خفت شاعرباشی شدن دربار تن داده بودند. حالا هم نفرین ابدی به لطیف‌پدرام‌ها و سایر «فرهنگیان عظام» که بی‌اعتنا به ضجه‌ی مردم، پوزه بر پای منصورنادری‌ها می‌مالند.

صحبت بیشتر درباره فلم زاید است و فقط مکرراً باید تأکید کرد که تنها با تماشایش است که می‌توان ژرفای دنائت افرادی را دریافت که چپ و راست خود را «شاعر» و «دانشمند» و «فرهنگی» وغیره نامیده، التجا به درگاه هر دستگاه و دژخیم را برای خود روا می‌دانند و یا این هم با وقاحتی عجیب خود را نمایندگان «مقاومت درون مرزی» و قهرمانان کارزار ادبی و... قلمداد می‌نمایند.

و نکته آخر این که در بزم زاغی جای دستگیرپنجشیری، حسین‌فخری، داکتراکرم‌عثمان، عبداله‌نایبی، واصف‌باختری، صبوراله‌سیاهسنگ، سرورآذرخش، سلیمان‌لایق، رهنوردزریاب، عسکرموسوی، اسداله‌حبیب و دیگر «دانشمندان عظام» سخت خالی می‌باشد که اگر درکنار سرور و عروس و مشهور زمانه و شمع بزم شان ـ لطیف‌پدرام ـ شان حضور می‌داشتند به قول گوینده شیرین زبان، این «بزم ناسوتی» به بزمی لاهوتی ارتقا می‌یافت.

اما بهرحال خادی‌ها زنده و جلادان جهادی زنده و خان‌آقاصاحب‌ها زنده که بزمی دیگر با شرکت کلیه نوابغ ادبی «انجمن نویسندگان» سرشته شود تا سلمان‌رشدی‌ها و تسلیمه‌نسرین‌ها و باقرمؤمنی‌ها و... بدانند که مؤیدان افغانی فتوای ترور شان، از انگشت‌شمار «فرهنگیانی» شرفباخته در دنیا اند که متحدانه در «محله‌شهدا، دژخیم را فرشته» خوانده وکشته شدن آنان را نیز به خاطر «اسلام عزیز» و اطفای عطشان جلادان مسلط در ایران به خون، امری مباح و میمون می‌دانند. ■



پاسخ به نامه سرگشاده‌ی...

گذاشت اما بدون ذکر مأخذ. ولی خنده‌آور است بدانیم که به مجرد آن که ما از ناشران خواستیم خوبست مأخذ راکه «پیام زن» یا سایت «راوا» است ذکر نمایند، اصلاً از خیرش گذشته و دیگر هیچگاه از منابع «راوا» نقل نکردند!

ـ نویسنده‌ای با شهرت و معروفیت جهانی محموددولت‌آبادی پای صحبت شکنجه گری خادی به نام لطیف پدرام می‌نشیند اما هیچ نشریه آزادیخواه ایرانی آن را نمی‌بیند یا می‌بیند و از آن عامیانه و با عدم احساس مسئولیت می‌گذرد. یا اخیراً شاعری مثل محمدعلی سپانلو برای احمدشاه مسعود مرثیه سرود اما بقول ایرانی‌ها کک هیچ سازمان مدعی انقلابی بودن نگزید و از این شاعر نپرسید که چرا عشق شکستن سکوت مرگبار در برابر آن همه جانباختگان آزادیخواه در افغانستان با سرودن سوگنامه برای یک هم مکتب خمینی که دست خودش و «جمعیت اسلامی»اش آغشته به‌خون هزاران نفر در کابل است، گل می‌کند؟

یا همین طور داکتر چنگیزپهلوان به نیابت از رژیم ایران تا می‌تواند برای باند جنایتکار «جمعیت اسلامی افغانستان» و مخصوصاً برهان‌الدین‌ربانی، احمدشاه‌مسعود، اسماعیل خان وغیره سرانش می‌نویسد و می‌گوید بدون آن که توسط مبارزان ایرانی افشا و محکوم شود.☆

ما به نوبه خود در حدی که اطلاعات داشته ایم به فرهنگیان سازشکار ایران اشاره نموده ایم اما «انجمن نویسندگان افغانستان» (البته در دوران مبارک برهان‌الدین‌ربانی «اسلامی» شد یعنی «انجمن اسلامی نویسندگان افغانستان») که از روز پیدایش در دوره اشغال تا امروز از الف تا یا‌اش کلمه‌ای بر ضد جمهوری اسلامی و سرکردگانش به زبان و به قلم نیاورده و بلکه از فتوای ترور خمینی هم به دفاع برخاست، هیچگاه و به هیچ شکلی مورد حمله و افشاگری مبارزان ایرانی قرار نگرفته است.

ـ کمیته ضد سنگسار در پاریس تجلیل روز جهانی زن را به زنان افغانستان اختصاص داد که به علت پرت بودن برگزارکنندگان آن از اوضاع افغانستان و عدم شناخت شان از نیروها و افراد، از شکنجه گر خادی ـ جهادی لطیف پدارم برای سخنرانی دعوت به عمل می‌آورند! درست مثل این که شکنجه گری ساواکی یا جمهوری اسلامی در محفلی از آزادیخواهان افغانستان اجازه یابد سخنرانی کند.

خانم میناًاحدی شما که از طریق «پیام زن» با این چهره کثیف آشنایی دارید آیا به کمیته مذکور اعتراضی نمودید؟

ـ به استثنای یکی دو دوست ایرانی مقیم امریکا، نمایندگان «راوا» در کشورهای غرب از طرف هیچ سازمان ایرانی برای بحث و سخنرانی دعوت نشده اند.

این لیست را می‌توان طولانی‌تر ساخت اما مشت نمونه خروار کافی است. توجه می‌کنید میناجان که هیچ کدام از این فعالیت‌ها «پول طلب» و دشوار نیست ولی مجموعه‌ای از این گونه فعالیت‌ها اگر انجام می‌گرفتند یا بگیرند مفیدترین و ملموس‌ترین راه‌های ابراز همدردی و همبستگی مبارزان ایرانی با مبارزان افغانی و مشخصاً «راوا» خواهد بود.

به نظر ما خوبست از همین کارهای «کوچک» شروع کنیم تا ضمن اثبات جدیت و صداقت خود، به صلاحیت و زمینه پرداختن به کارهای «کلان» دست یابیم.

با استفاده از فرصت جا دارد از نوشته آذر درخشان در نشریه «هشت مارس» درباره فلم «سفر قندهار» تشکر کنیم که نمونه‌ایست از آنچه دل ما می‌خواهد دایماً و به نحوی گسترده در نشریات آزادیخواه ایرانی به چشم بخورند.

به آرزوی پیروزی مبارزه رهایی بخش مردم کبیر ایران. ■

☆ـ اگر چیزهای فراوانی انتشار یافته باشد و ما ندیده باشیم خبر بدهید تا پوزش بخواهیم.

نامه‌هایی از...

به همین ترتیب است برخورد شما با فاروق‌فارانی و رنگین‌سپنتا. این دو نفر، آن مسیری را که واصف‌باختری طی کرده هرگز و به هیچ صورت نرفته اند. فاروق‌فارانی و رنگین تا زمانی که با سازمان رهایی و راوا موافق بودند هیچ عیب و نقصی نداشتند، مبارز بودند، انقلابی بودند، مسوولیت‌هایی سازمانی را عهده‌دار بودند و... اما زمانی که اختلافات بروز کرد و آنها در مخالفت با جناح حاکم در سازمان کارهایی کردند و رنگین در نشریه صدای افغانستان در آلمان تصویرهایی از رهبر راوا که در آن وقت زنده بود را چاپ کرد و آن حرف‌هایی که باید نمی‌نوشت، اما نوشت و ازین حرف‌ها، از آن وقت شما تیغ و تلوار را به جان فارانی و رنگین برداشته اید و توهین و تحقیر آنها را به حدی رسانیده اید که رنگین را لقب خلموک دادید و حتی از تاختن به خانم فارانی، که به آن غایله‌های شما هیچ مناسبتی نداشت، هم پرهیز نکردید. این عقده کشی‌های سازمانی با مسایل دیگری چون مجله راه و آن مصاحبه با واصف‌باختری و... گره خورد و با فارانی و رنگین چنان برخورد می‌کنید که گویی آنها دشمنان درجه اول مردم افغانستان هستند. در حالی که این به هیچ صورتی حقیقت ندارد و شما بیشتر و بهتر از دیگران می‌دانید که رنگین و فارانی سال‌های سال در صف مخالفت با روس‌ها و دیگر دشمنان مردم افغانستان قرار داشته اند و امروز نیز به طرز و شکلی که خود شان مناسب می‌دانند برای آزادی افغانستان تلاش دارند. تفاوت در برخورد من و شما این است که من واصف‌باختری را به حیث یک انسان حق می‌دهم که از مارکسیزم ببرد، به اسلام بگراید، به تصوف غرق گردد. برآمدن واصف‌باختری از شعله جاوید و رویگردانی‌اش از آن جریان و آن عقاید، در دیده من هیچ عیبی ندارد.

حتا این که واصف‌باختری از جوهر مبارزه جویی و آزادیخواهی در شکل فعال اجتماعیش بکلی تهی شد و شکست و افتید برای من یک فاجعه‌ای انسانی محسوب می‌شود نه یک خیانت قصدی و آگاهانه شخصی واصف‌باختری. تغییر و تحولات فکری و روحی و شخصیتی یک انسانی مثل واصف‌باختری برای من خیلی بیشتر دلشکن و رنجبار و گریه‌آور است به گونه‌ای که بجای کینه‌ورزی با وی، برایش دلم بیحد می‌سوزد. واصف‌باختری شایسته آن همه ذلت و خواری نبود، شایسته آن گونه شکستن و پاشان شدن نبود. به یاد دارم که سرمد عزیز آن انسان‌ترین شاعران وطنم، آن نماد برترین شعر و عشق و ایثار، و چند تن دیگر از مبارزان خوشنام و سرافراز کشور را که من می‌شناختم هرگز و هیچگاهی واصف‌باختری را با وصف تمام کوتاهی‌ها و لغزش‌ها و افتادگی‌هایش به عنوان خاین به مردم یا دشمن مردم نمی‌شناختند. انتقادش می‌کردند، اما تعهد و اصالت و پرمایگی در شعر باختری را ارج می‌نهادند. من هم همان دید و برخوردی را در پیوند با باختری دارم که سرمد سرمدان و مجیدکلکانی آن قهرمان بی‌بدیل تاریخ افغانستان داشت.

من امروز واصف‌باختری را می‌بینم که شب و روزش را با چه کسانی می‌گذراند که یکی شان حسین‌فخری است. وقتی این همه خواری و درماندگی و وارونه‌گشتگی واصف‌باختری را می‌بینم گاهی کم می‌ماند گلویم از درد و حتا از خشم پاره شود، اما در همان حال هم نگاه من، خشم من، گلوگرفته‌گی من از دوستی با باختری سرچشمه می‌گیرد نه از کینه و نفرت و دشمنی. من نمی‌توانم واصف‌باختری را با بارق‌شفیعی و سلیمان لایق و دیگران همردیف و یکسان بدانم. درست به همان ترتیبی که هرگز و هیچگاهی واصف‌باختری را و هیچکسی دیگری از همکار بوده‌ها با رژیم خلق و پرچم را حق نمی‌دهم که خود را یا از حواریون خود را به مقام رفیع و خیلی بلند و افتخارانگیز شاعران مقاومت در آن زمان بنشانند.

من گفته‌ام و هزار بار باز می‌گویم که یک شعر سرمد، تمام شعرها و دفترها و دیوان‌های چاپ شده و چاپ نشده‌ی شاعران مداراگر و نالشگر و پناه جسته در سایه رژیم را خاک و خاکستر می‌سازد.

ب: به همین سان برخورد من تا برخورد شما با نشریاتی مثل راه و نوبهار و فریاد و گردانندگان شان تفاوت دارد.

روشنفکرانی چون مسعودقانع (مجمر)، رنگین، فاروق‌فارانی، داکتر رسول‌رحیم، معراج‌امیری، داکترگردیزی، و دهها نفر دیگری که در کار چاپ و نشر و پخش آن نشریات درگیر بوده اند، همه انسان‌های خیلی ارزشمند و قابل قدر و غیر وابسته و آزادی‌خواه و مثبت و سالم هستند. من به تعلقات حزبی و سازمانی و گروهی شان اصلاً هیچ کاری ندارم. همینقدر می‌دانم که عضو هیچ حزب و سازمان ارتجاعی و ضد مردمی نیستند و هدفی دیگر غیر از بهروزی مردم و آزادی کشور و برقراری دموکراسی ندارند. نه مزدور کدام کشوری هستند و نه خود را فروخته اند. برای من همین کافی است و هیچ فرق نمی‌کند که سلیقه‌ها و عقاید و تعلقات دیگر شان با من یکی نیست. من هیچ وقت و هیچ زمانی با هیچ یک از ایشان پیوند تشکیلاتی نداشته ام و عقیده و فکر و نگرش من در بسیاری مسایل افغانستان با آنها خیلی فرق داشته است، اما من بعنوان یک انسان که ادعای عدالت خواهی و آزاده‌گی را دارم نمی‌توانم کسانی را که با تفاوت‌های با روش و سلیقه و افکار من به همان جهت حرکت دارند در کنار دشمنان مردم افغانستان بنشانم. برای من فرقی نمی‌کند که آنها سازمان شما را قبول دارند یا مخالفش هستند. اما این برای شما خیلی مهم است. من هم شاید با برخی یا بسیاری طرح‌ها و برنامه‌های آنها موافق نباشم، اما این عدم موافقت باعث نمی‌شود که آنها را محکوم کنم و متهم به خیانت سازم و فاتحه شان را بخوانم، چنان که عین همین برخورد را با شما نیز دارم. ضرور نیست که حتماً همه خوی‌ها و فکرها و موقف‌های ما یکسان باشد. آن نشریات را به قتقتک و سمنک‌پزی و شعرهای پرنوگرافیک خلاصه کردن به نظر من کمی ظالمانه و از انصاف بدور می‌نماید.

این خواست شما که باید همه نشریات مثل نشریه پیام زن باشد و غیر از مسایل حاد کشوری و سیاسی و افشای جنایات و دسیسه‌های دشمنان

مردم و... این حرف‌ها باشد، روی دیگری از افراطی‌گری است در پرهیز از مسایلی که بوی و رنگ سیاسی و حزبی و شعاری ندارند. این یک نوع محدود سازی سیاست است در یک شکل بسیار خاص آن که شما در پیام‌زن پیش گرفته اید و از همگان توقع دارید که شما را تعقیب کنند یا به مثل شما باشند. برخی از عزیزان ما به عنوان گریز از سیاست به فرهنگی‌گری و ادبی‌گری و صوفیگری واین حرفها پناه برده اند و می‌پندارند که آن کار شان هیچ وجه و جوهر سیاسی ندارد. در حالی که پناه بردن و پرداختن به آن چیزها یک حرکت کاملاً سیاسی است. شما از جانب دیگر آنها را محکوم می‌کنید که چرا از سیاست رویگردان شده اند و چرا مثل راوایی‌ها نیستند و نشریات شان چرا مثل پیام زن سیاسی نیست. در حالی که همان نشریات هم به رنگ و رقم خویش کاملاً سیاسی اند و در صف منافع و مصالح مردم افغانستان. شاید لحن شان، طرز کلام و پرداخت شان و مسایل دیگری از آن نشریات با پیام زن فرق داشته باشد، حتا همان قتقتک و سمنک‌پزی وغیره نیز به هدف منفی و غرض گریز از مسوولیت‌های سیاسی و اجتماعی و انقلابی وغیره نبوده است بلکه تاثیر گرفته از شرایط دور افتاده از افغانستان و زندگی طولانی در اروپا و کشورهای غربی می‌باشد. این به مفهوم آن نیست که من هیچ نقص و عیبی در کار آنها و نشریات شان نمی‌بینم. نه، آنها مسلماً عیب و نقص دارند، اما عیب و نقص شان به حدی بزرگ و بی‌انتها و عمیق نیست که به خاطرش آنها را مداوم محکوم کنیم و بدتر از هر چیز دیگر آنها را در ردیف خلقی‌ها و پرچمی‌ها و خادیست‌ها بکوبیم. من خیلی متأسفم که راه و نوبهار و فریاد از چاپ مانده اند و دیگر بدسترس مردم قرار نمی‌گیرند، آن نشریات غنیمت بودند، امکان بهبودی و رشد و تکامل و پویایی در آنها بود، می‌توانستند روزنی باشند برای انعکاس دادن حرف‌ها و دلواپسی‌های یکعده از هموطنان دگراندیش و اندیشمند ما، اما شما نشر و چاپ همان یک شماره و چند شماره‌ای آن نشریات را یک فاجعه می‌دانید و هنوز که سالها از آن می‌گذرد پشتش را رها نکرده اید.

پ: دوست‌یابی یا دشمن تراشی؟ این موضوع دیگریست که من می‌خواهم با شما در میان بگذارم و گپم می‌رسد به برخورد شما با کسانی مثل نودرالیاس و به تازه‌گی ها با نصیرمهرین.

به نظر من، **شما با احساسات خیلی میهندوستانه و رزمجویانه و انقلابی که دارید و در ضمن بر مبنای یک تلقی خیلی خاص خود تان از مسایل، خود را با همه کس درگیر ساخته اید و به جای دوست‌یابی، برای خویش دشمن می‌تراشید. رنج‌آور این است که شما بسیاری از کسانی را که در اصل و اساس در صف شما هستند به خاطر مسایل خیلی فرعی از خود دور می‌سازید و با آنها گپ تان به جنجال و دشمنی می‌کشد.**

پس از پر گفتن‌هایی قبلی و به همان ارتباط، می‌خواهم بنویسم که برای ما لازم است که نگرش خویش را در بسا زمینه‌ها اصلاح کنیم. بویژه وقتی میل و گرایش به کارهای مردمی و دگرگونی اجتماعی داشته باشیم. من می‌پندارم که شاید هم اشتباه باشد که امروز مردم افغانستان، از همه اقشار و لایه‌های اجتماعی، از خشونت، از جنگ، از تفرقه، از بزن بزن و بشکن بشکن و همه را کوبیدن و تنها خود را یگانه مرجع و منبع و معیار حق و حقیقت دانستن خسته شده اند. من می‌پندارم و شاید اشتباه کنم که مردم افغانستان چه عوامش چه روشنفکرش بطور عموم از دوسیه سازی، از مهرزنی، از ترور شخصیت، از تخریش و تخریش و تخریش خسته شده اند. از ویرانگری، از تخریبکاری، از نفاق اندازی، از تکروی، از تجارت سیاسی، از تندروی و افراطگری و جنگسالاری و این همه حزب بازی و تنظیم و تنظیم و تنظیم‌های سرخ و زرد و سبز و سیاه خسته شده اند. ازین همه حماقت و یکدنده‌گی و کله‌شخی و جاه‌طلبی و خودخواهی و دشمنکامی و بدنامی و جهالت و جنون خسته شده اند. ازین همه فقر و گرسنگی و ویرانی و سوختگی و مرگ و خون و خون و خون خسته شده اند. من می‌پندارم و شاید اشتباه کنم که به حق مردم افغانستان، به مبارزه و پیکار و جهاد آزادیخواهانه‌ای شان سخت خیانت‌ها شد، مردم افغانستان فریب داده شدند، کسانی به تقلب و به غدر و به دروغ و بزور بنام رهبر و امیر و لیدر و این و آن برگرده جنبش و توفان و شورش مردم تحمیل گشتند، جنبش مردم را، جهاد مردم را، ناموس مردم را، قهرمانی‌های مردم را، افتخارات مردم را، آبرو و حیثیت و وقار مردم را، دین مردم را، دنیای مردم را، خون شهیدان مردم را فروختند. چه فرزندان پاکباز و صالح و آگاه و شریف مردم کشته شدند، همه را پوست کردند، حلال کردند، به دار آویختند، تیرباران و حتا زنده زنده به زیر خاک نهادند. فاجعه، فاجعه، فاجعه. سیاهکاری و پلیدی و شبپرستی و کشتن و کشتن و کشتن قدر کافی کردند و هم اکنون بیشتر از هر زمان دیگر بدان مشغول اند. من فکر می‌کنم و اما شاید اشتباه کنم که مردم افغانستان بیچاره شده اند، درمانده شده اند، به بن‌بست رسیده اند. تنهایی مردم افغانستان رقت‌انگیز است، حیرانی و راه گمکرده‌گی روشنفکرش جگرخراش. یکی شعار دادن است و حرف‌های تند و تیز گفتن که من هم می‌گویم، شما هم می‌گویید و بسیاری از ما به آن سرگرم و دلخوشیم، و چنان نشان می‌دهیم که گویی مردم افغانستان تا هزار سال دیگر هم به همین ترتیب از جنگ و جدال و خونریزی و انقلاب و شورش و ستیز و قیام خسته و دلسرد نمی‌شوند. اما حقیقت این است که روح و روان مردم افغانستان، جسم و جان مردم، افغانستان زخمی زخمی و توته توته است. یکی از عوارض رهبری ناسالم و دنباله‌رویی کورکورانه، این است که جنبش‌ها و شورش‌ها و خیزش‌های مردم به منزل مقصود نمی‌رسد و نتایج مطلوب را ببار نمی‌آورد و دلسردی و مایوسی و تسلیم‌طلبی و سیاست‌گریزی و نهیلیزم و پوچیگری و هیچگرایی و مرده‌وار شده‌گی را سبب می‌گردد.

دفاع ناقص از هر چه که باشد، از یک عقیده، از یک سیاست، از یک فرهنگ، از یک ملت، از وطن، از آزادی، از هر چه، همواره در پهلوی دستاوردهای نسبتاً مثبت و مطلوب، عوارض بسیار نامطلوب و زیانبار نیز با خود می‌داشته باشد. دفاع مردم افغانستان از آزادی و میهن و دین و ارزش‌های دیگر شان در برابر تجاوز همه جانبه و گسترده‌ای روس‌ها و

مزدورانش، از بسا جهات یک دفاع ناقص بود. رهبری‌اش در کلیت آن بدست عناصر بدسرشت و مزدور افتاد، یک تعداد اندکی از روشنفکران توانستند در بخش‌هایی از جنبش مردم در انبوهی از پیچیده‌گی و مشکلات نقشی موثری ایفا کنند، دیگر افراد و نیروهای سالم که کیفیت‌ها و ظرفیت‌های لازم برای رهبری و همرایی مسوولانه و مستقلانه مردم را داشتند به صد رنگ از میان برداشته شدند...

باز هم می‌هراسم که غلط فهمی نشود. من نمی‌خواهم ادای مهاتماگاندی شدن و مادرتریزا شدن و مسیح این دوران بودن را در آورم. من نمی‌خواهم که در این حمام خون و درین هنگامه‌ای جوشان انفجارها و آتش‌سوزی‌ها و جولان شمشیرهای خونالود بر فراز سرمان، بیایم و تبلیغ آرامش و سکون و سکوت نمایم. بیایم و تبلیغ بخشش و آشتی با هر کس و هر کی کنم. نه، من انسانگرایی‌های خیالی و تسلیم‌طلبانه و دشمنستایانه را که به سینه خزیدن در پیشگاه دشمن و سر نهادن به پای دشمن را بزرگترین افتخار می‌داند، به هیچ صورتی نمی‌توانم بپذیرم. اما، حرف من بر سر آنانیست که دشمن نیستند. آنانی که در هر حالتی که هستند، با ما یا دور از ما، موافق با ما یا مخالف با ما، همذوق با ما و یا با سلیقه و خوی و روش دیگر، با هر فکر و دین و ایمانی که هستند، احاد ملتند، مردمند، نه ضد مردم.

به نگرش من، تنها و تنها یک تعداد قلیل در زمره دشمنان شاملند و مستحق همه خشم و نفرت و ستیز و رویارویی و نابودی و سرنگونی، اما دیگر مردم همه مردمند و من نباید با آنان کین‌توزی و دشمنی کنم. لازم نیست ما همه اعضای یک حزب و تنظیم باشیم، لازم نیست ما همه حتماً و به هر صورتی به یک طرح و به یک مشی و به یک راه حل اعتقاد داشته باشیم. لازم نیست که ما همه حتماً و به هر صورتی به کار واحدی مشغول باشیم. خوبست هر کس در هر کار و رشته و پهنه‌ای که استعداد و علاقه و میلان و صلاحیت دارد به همان کار به خوبی و درستی برسد. این که درین سال‌های پسین کسانی چهل تربوز را به نوک یک انگشت می‌نشانند بیشتر به شعبده‌بازی و چشمبندی و مداریگری شباهت دارد تا به فعالیت مسوولانه در یک رشته و راه مشخص.

یک شیوه دید و یک نوع برخورد را بر همگان تحمیل کردن کار معقول نیست. محدود ساختن انسان‌ها به امور خاصی و برحذر داشتن شان از دیگر امور ریشه‌دار در زنده‌گی، کاریست که خیلی‌ها در گذشته‌ها کردند و خیری ندیدند. با این مقدمه، اینک یک سخن دیگر را می‌خواهم بگویم که من نشریاتی چون راه و نوبهار و نقد و آرمان و مردم نامه، باختر و در دری را که بیشتر در هواهای ادبی و فرهنگرایانه و به اصطلاح تخصصی نفس می‌کشند، خیلی اهمیت می‌دهم و برای شان ارزش قایلم، هر چند که خودم آدم خشنی هستم و بسیاری از نوشته‌هایم در آن نشریات قابل چاپ نبوده و نمی‌باشند. هر چند که من هم مانند شما با آن مصاحبه واصف‌باختری و آن حرف‌هایی که زده بود و برخی کم حساسیتی‌های مبالغه آمیز شان در مقابل کسانی چون رازق‌رویین و حسین‌فخری و دیگر و دیگران را نمی‌پذیرم. من پس از خواندن مصاحبه‌ی واصف‌باختری و خواندن چند نوشته دیگری از آن قماش، «نیمنگاهی بر شعر و شاعران فارسی دری در افغانستان پس از کودتای ننگین هفت ثور» را نوشتم، اما کارکنان مجله راه را بخاطر انتشار آن مصاحبه سنگسار نکردم و آنان را در صف‌دشمنان ننشاندم. من پس از دیدن چرندیات حسین‌فخری در مجله نقد و آرمان شدیدترین ناخشنودی ام را به ناشر و مسوول آن مجله ابراز کردم، اما هیچگاهی بخود حق نمی‌دهم که آن شخص شریف و نیک‌اندیش و عزیز را به هزار و یک بدی و خیانت متهم سازم. من این خصیصه حاتم بخشی برخی از کارگزاران فرهنگی و مسوولین نشریات افغانی را که به بهانه‌های مختلف دروازه‌ها را به روی خلقی‌ها و پرچمی‌ها چهار تاق باز گذاشته اند و به اصطلاح عفو عمومی اعلان کرده اند، درست نمی‌دانم و انتقادش می‌کنم، اما تا جایی که بسیاری از دست اندرکاران را می‌شناسم، اکثریت شان انسان‌های خیلی خوب و خیرخواه و درستکار و دلبسته به مصالح کشور و مردمند.

☆ ☆ ☆

دوستان سلام!

فرصتی دست داد، باز سری به صفحه انترنت شما زدم. این بار گزارشی را که از فحشا در کابل تهیه کرده اید خواندم و از همان دمی که آن کلمات را مرور می‌کردم تا اکنون که این حرف‌ها را می‌نویسم، از خودم کرکم می‌آید، از هر چه مرد است کرکم می‌آید، از هر چه حزب و تنظیم است کرکم می‌آید. گیج و منگ و حیرانم. ذهنم در اشغال آن زنان است، در اشغال آن زنانی که در آن «قلعه»ها هستند. آن مردک احمق موش جسامت که غوث‌الدین فایق نام داشت پیش نظرم مجسم می‌شود، آن مردک دیوثی که بقایی نام داشت در مقابلم هست، آن ملاسالم‌آخند و قیادی و آغابچه و آن نامردان و نامردان و نامردان همه در برابرم ایستاده اند.

آه، ای خدای من! این چه حالیست در وطن مظلومم؟ چه تعداد، چند هزار و هزاران دختر و بانوی پاکیزه ما را به آن قلعه‌ها کشانده اند؟ در پاکستان چی؟ در ایران در هندوستان در تاجکستان چی؟

ایکاش آن قصه‌ها را کمی با دقت بیشتر و با جزییات بیشتر بنویسید و بصورت جزوه یا کتابی چاپش کنید. خود آن قصه‌ها را بی‌هیچ حرف و سخن دیگر. همان قصه‌ها خود شان گویاتر از هر گفتنی دیگر هستند.

اگر کلیت و خامه آن تحقیق و مصاحبه‌ها را در دسترس من قرار دهید، من حاضرم وقت زیادی را صرف آن‌ها کنم و بصورت مستقل چاپ شان نمایم. این قصه‌ها را باید گفت، باید نوشت، باید بدست همگان رساند. می‌دانم که همه دیده اند و می‌دانند و ازین حرف‌ها. اما نوشتن شان و باز خواندن شان اثر و معنی دیگر دارد. باور کنید، من چنان تحت تاثیر آن قصه‌ها قرار گرفته ام که حد و حدودش را نمی‌توانم بیان کنم. خشمم را، بغضم را، نفرتم را، دل بدی‌ام را نمی‌توانم بیان کنم. واویلا، چه باغ‌وحشی، چه وحشتکده‌ای! گویی هیچ اثری از انسان و انسانیت نمانده است.

من وقتی آن روایت‌ها را می‌خواندم، به اندیشه شدم که آیا بچه‌های

مردم چه حال داشته باشند با آن همه همجنس‌باز و بچه‌باز و لواطت کاری که تفنگ و قدرت هم یافته اند؟! خدا می‌داند که چه تعداد از پسران برهنه صورت و نوباوه مردم در قلعه‌ها و تهخانه‌های ایشان قید و اسیر اند؟

یک چیز را می‌نویسم و می‌روم: صد تا شعار و هزار تا دو و دشنام و مرده باد و زنده باد گفتن یک سو است و یک تا از این قصه‌ها را گفتن یک سو.

آفرین بر شما که رفته اید به آنسوی دیوار آن قلعه‌ها و به پای صحبت آن زنان بدبخت شده نشسته اید.

ب. شنوا

پاسخ ما به نامه‌های ب. شنوا در شماره‌های آینده به چاپ خواهد رسید.

د جنگ او بنسټپالی پر ضد...

پوری چی ورته د استفادی وړ وو، نوموړی دولت ددی جنایتکارانو څخه پلوی کول زمونږ د خلکو د ګټو او آزادی او دموکراسی د راتلونکی په پرتله غوره ګڼلی دی.

مونږ خوشحاله یو او ویاړو چه تر اوسه پوری مو هیڅ ډول زورزیاتی، هیڅ ډول سیاسی او مالی جوړجاړی او هیڅ ډول ملاحظه کاری‌ته سر ندی ټیټ کړی او د امریکا د دولت دغه سیاست مو تل غندلی دی، په داسی حال کی چه د امریکا خلک هغه ستر ولس بولو چی د بشریت د سوکالی او د نړی د علمی او ټولنیزو بریالیتوبونو او پرمختګ کی یی ډیر لوی رول لوبولی دی.

بیا هم په ډیر فخر سره غواړو اعلان کړو چی که څه هم «راوا» تل د امریکا دولت او ددی هیواد دولتی سازمانونو د مرستی څخه بی برخی وه، خو په مقابل کی یی د زرګونو امریکایی ماشومانو، ځوانانو او ښځو او سړو د مادی او معنوی مرستو مدیون ده. زمونږ د ډول ډول پروژو په لاره اچول او پرمختګ پرته ددی مرستو څخه نه عملی کیدونکی‌وی. د امریکا د خلکو څخه زمونږ د زړه له کومی قدردانی او مننه په «راوا» باندی د «امریکایی ضد» تور لګولو ځواب دی.

کله‌چی امریکا په افغانستان باندی نظامی عملیات پیل کړل، مونږ هغه نه په افغانستان باندی تیری وګاڼه او نه هم د افغانستان د خلکو په ضد جګړه او یا د اسلام او مسلمانانو په ضد لښکر ایستل. بلکه هغه مو د امریکا د دولت نوی معامله او دعوا د خپلو پرونی نوکرانو او یارانو سره وبلله. د جوړجاړی کوونکو ښځینه سازمانونو برعکس، د طالبانو، القاعده او هم داشان د جهادی جنایتکارانو له منځه وړل زمونږ لومړنی هدف جوړوی. خو له هغه ځایه چی د امریکا پخوانی نوکرانو ته سزا ورکول، زمونږ د بی‌ګناه او د بنسټپالانو په لاس ځوریدلو خلکو د وینو توئیدلو سبب ګرځیده، مونږ نشو کولای چی د امریکا د دولت له جنګ سره په افغانستان کی مخالفت ونکړو، په تیره بیا چی مونږ په هماغه لومړیو ورځو کی وویل چی که چیرته ملګری ملتونه په کلکه او بشپړه توګه هیڅ یو هیواد ته اجازه ورنکړی چی طالبانو ته وسله او پیسی ولیږی او په مقابل کی یی د ټولو علاقمندو هیوادونو څخه وغواړی چی په افغانستان کی د بنسټپالی ضد او دموکراسی غوښتونکو ځوا کونو څخه پلوی وکړی، نو طالبان او القاعده به ونشی کولی د ډیری مودی لپاره پاتی شی.

د امریکا په بمباریو کی د بی‌ګناه خلکو مړه کیدلو د ټولونه مخکی د امریکا د سوله غوښتونکو خلکو وجدان وځوراوو، چی په نتیجه کی یی د جنګ ضد مظاهرو د امریکا زیاتتره ښارونه ونیول؛ «راوا» ته د امریکا څخه په زرګونو داسی ایمیلونه چی زمونږ د خلکو سره خواخوږی او د هغه بمباریو محکومول چی بی‌ګناه خلک په کی وژل کیدل‌یی په ګوته کول، راورسیدل. افغانستان ته د هغو امریکایی ډلو سفر چی د سپتامبر د ۱۱ په پیښی کی یی د کور غړی او خپلوان له لاسه ورکړی وو. د امریکاییانو د انساندوستی او سولی غوښتنی بی‌شانه مثال دی چی هیڅ کله به زمونږ د خلکو له یاده لاړ نشی. د زرګونو په ویر کی ناستو امریکاییانو اوښکی، د افغانستان د غم ځپلو خلکو د اوښکو سره یو ځای د دواړو هیوادونو د خلکو تر منځ د محبت او ریښتنی دوستی روڼ او تل پاتنده سیند جوړوونکی دی.

۲ـ«راوا» او د تروریزم ضد جګړه

مونږ په دی باور یو چی د یوی بنسټپالی ډلی په ملاتړ نشی کیدای د بلی بنسټپالی ډلی په ضد وجنګیږو. امریکا د «شمال ائتلاف» په کارولو او د ځینو ځانګړو جګړه‌مارو په تطمیع او تجهیز کولو سره، په واقعیت کی زمونږ د خلکو د ډیرو ناولو دښمنانو غاښونه تیره کوی او دا هماغه بی رحمانه سیاست دی چی له بده مرغه امریکا یی د ۲۰ کالو نه را په دی خوا پرمخ بیایی.

همداشان مونږ په دی باور یو چی طالبان او القاعده یواځی په نظامی عملیاتو له منځه نشی تللای. طالبان او القاعده نه یواځی نظامی او مالی جبهه، بلکه فکری جبهه هم دی. تر څو چی طالبی او اسامه‌ای فکر وجود ولری، هر وخت امکان لری په افغانستان او یا نورو هیوادونو کی د هغوی د بربریت ننداره‌چیان واوسو. اوس چی ددی جنایتکارانو اصلی ځاله په افغانستان کی ده، باید په دی هیواد کی د بنسټپالی ضد او دموکراسی غوښتونکی جبهه د طالبانو او القاعده او د هغوی د ورونو جبهی‌په ضد خپلی نه ستړی کیدونکی او کلکی مبارزی نه تر آخره لاس وانخلی. یواځی او یواځی په افغانستان کی د دموکراسی په راوستلو او د هغی څخه د نړیوالو په ټینګ او غوخ ملاتړ او زیاتیدونکی مرستی سره کیدای شی چی د بنسټپالی طاعون د پرمختګ او خوریدلو مخنیوی وشی.

۳- د طالبانو د پرځیدو نه وروسته حالات

د طالبی رژیم او القاعده د راپرځیدو وروسته د بن غونډه جوړه شوه چې لنډ محاله دولت او هغه څه چې باید شپږو میاشتو کی اجرا کړي،و تا کی.د پخوانی پاچا د پلویانو نه پرته د ګڼون کوونکو دری پر څلورمه برخه د «شمال ائتلاف» معلوم‌الحاله نمایندګانو او د ګلبدین په شان تروریسته استازو جوړوله. په هم دی خاطر هم دلویدیز د بی‌شانه تبلیغاتو سره سره، د بن غونډې نشو کولای زموږ د خلکو لپاره د سولی او دموکراسی زیری وی. هغه کسانو ته د مهمو وزارتخانو ورکول چې زموږ خلک لا تر اوسه هم د هغوی د وحشیانه جنایتونو د کابوس څخه ندی خلاص شوی، د کابل او نورو ولایتونو د امنیتی وضعی خرابیدل د «شمال ائتلاف» د ماهیت په اړوند زموږ قضاوت او پیشبینی د یو زرم ځل لپاره صحیح وښودله.

د پالیز د شنه ښکاره کولو لپاره په دولت کی د یوی یا دوو ښځو (د ایران مزدور حزب پوری تړلو او یا په وروستیو ۲۳ کالو کی د هر ډوله رژیم سره جوړ جاړی کوونکو) ګڼون مخکی د هر څه نه د افغانستان ښځو ته سپکاوی دی، نه د هغوی حقوقو ته پاملرنه.

د افغانستان ښځی آزادی شوی نه دی. دا واقعیت د نیویارک تایمز د ۲۰۰۱ کال د نوامبر په ۱۹ نیټه ورځپاڼی د یوی کونډې په هکله چې اته ماشومان یی درلودل، په ډیره ښه توګه څرګند کړی دی چې ویی‌لیکل: «اوس بالاخره هغه آزاده ده چې سوالګری وکړی.»!

«راوا» په خپل وار تل په دی ټینګار کړی دی چې پرته د افغانستان د خلکو نه بل هیڅ ځوا کنشی کولای او نه غواړی چې زموږ سره مرسته وکړی او په تاریخ کی هم داسی یو بهرنی هیواد یا هیوادونه نه دی لیدل شوی یو ملت ته آزادی وروبخښی چې په خپله د بنسټپالو په لاس د هغوی د توربختی‌او په ځنځیر کی ساتلو د عواملو څخه وی.

له همدی امله وو چې «راوا» د طالبانو، القاعده او نورو بنسټپالو ضد پاڅیدلو لپاره په خلکو باندی غږ وکړ چې له یوی خوا په دغه پاڅون سره د امریکا بمباری او په نتیجه کی یی د بی‌ګناه خلکو وژلو ته هیڅ لاره نه پریښوده او له بلی خوا خونړیو مذهبیانو نشو کولای په قدرت کی برخه واخلی.

اوس ښاغلی کرزی چې نه کوم تشکیلات لری او نه کوم وسله‌وال ځوا ک،د «شمال ائتلاف» د تبهکارانو په لاس کی د خپلو څو تنو هم خیالانو سره یو ځای برمته دی. که څه هم په خپله بنسټپال ندی، خو د «امیر» برهان‌الدین خان او په تیرو وختونو کی د هغه باند سره د جوړجاړی له کبله کیدای شی داسی خیال وکړی چې ګنی ددی تبهکارانو زغمل او د ربانی په شان داړه‌مارانو درناوی کول به په اوسنیو حالاتو کی د خلاصون لاره وی.

ولی مګر هغه نه پوهیږی چې دی تبهکارانو د طالبانو او القاعده په پرتله په خلکو باندی لا دیر نابخښونکی بی‌ناموسانه جنایتونه او خیانتونه کړی دی او له هغه ځایه چې په څو کلونو کی یی د «دپلوماتیکو مصئونیتونو» تر شا د امارت او وزارت او سفارت او هیروئینو تجارت او په افسانه‌ای توګه د پیسو راټولولو او لوټولو مزه څکلی ده، په دولت کی د بنسټیزو او مهمو مقاماتو په درلودلو باندی بسنه نکوی او د هغه وخت لپاره ورځی شمیری چه ټول وا ک په خپل لاس کی ونیسی؟ د احمدشاه مسعود د تقدیس لپاره د هغوی کانګی راوړونکی هلی ځلی او د هغه د عکسونو لاندی په ډیری ګرمی سره سینه ډبول، ټول راټلونکی توطئو ته د چمتو کیدلو لپاره دی. هغوی د طالبانو څخه زیاتتره د عبداله‌عزام او اسامه په شان کسانو د غلامی حلقه په غوږونو کی اچولی او ددوی ټوک خوړونکی وو. خپل ظاهری حالت ته د دوی بیزو دوله پاملرنه او په آخری موډل اروپایی کالیو ځان سینګارولو باندی ټینګار، کیدای شی د هغوی اصلی څیره په لویدیځ کی د یو شمیر بی‌خبره خلکو د سترګو نه پټه کړی، خو د هغوی په لستونو کی د وینو ځاځکی به هیڅکله زموږ د خلکو څخه پټی‌نشی کړای.

په پکتیا او ننګرهار کی د جهادی بنسټپالو یو بل سره نښتی، په هزاره‌جات کی د کریم‌خلیلی غږیږی، په شمال کی د دوستم او دهغه د کرکجن‌باند بدمعاشیانی، په لویدیځ کی د اسماعیل‌خان نوی ځان پلورنی او په بدخشان کی د ربانی او د هغه د وژونکو هم لاسو توطئی جوړول او داسی نور او نور ټول د نوموړو جنایتکارانو د شرارت او شخړو نه ډکو کارنامو خبر ورکوی چې په افغانستان کی د سولی او دموکراسی په راتګ سره، خپل د دین خرڅونی او رذالت او شناعت دوکانونه تړلی ګوری او په همدی خاطر پدی لټون کی دی چې یو ځلی بیا د کابل د وینو په حمام کی ولامبی او خپله وا کمنی‌په خلکو وچلوی.

د ډاکټرعبدالرحمن له منځه وړل، پخوانی پاچا، کرزی او د هغی دوستانو ته د لومړنیو د خطر نه ډکو اشارو ورکولو څخه ګڼل کیږی او زموږ خلکو د سپکو او شرموونکو دښمنانو د هغو نقشو یوه ډیره کوچنی‌بیلګه ده چې د خپلی وا کمنی‌د لا اوږدولو لپاره یی په سر کی لری. ډاکټرعبدالرحمن ته یی ډیر وخت ورنکړ څکه پوهیدل چې د هغی په واسطه د احمدشاه‌مسعود، ډاکترعبداله،جنرال فهیم او د جمعیت اسلامی نورو سرکردګانو رازونو بربنډول به دهغوی آخرنی ماسک هم څیری کړی.

ښاغلی کرزی، زموږ خلک شاید تاسی دوهم شاه‌شجاع او دوهم ببرک و نه بولی څکه چې د ګلبدین، سیاف، خلیلی او د هغوی د هم‌لاسو په څیر انسان وژونکو کسانو پر ځای په دی ځانګړی بحرانی حالاتو کی‌رامنځ ته کړی شوی وی. خو د جهادی غلیمانو سره ستاسی دغه ټول جوړجاړی کول او د هغوی سره هم‌آوازه کیدلو ادامه به هیڅکله و نه‌بخښی، هغه جوړجاړی چې تاسی به هم هیڅ ځای ته و نه‌رسوی. ستاسی او د بل هر یو کس چې په افغانستان کی به وا کتر لاسه کړی، د صداقت، لیاقت او ارزښت د پیمانی بنسټیز معیار د بنسټپالو او د هغوی بهرنی بادارانو سره ستاسی د چلند څرنګوالی او د دموکراسی اصولو ته وفاداری ده. ځینی کسان په افغانستان کی د «ملی جوړجاړی» د ضرورت خبری کوی او په آلمان او نورو هیوادونو کی

د نازیانو د بخښنې مثالونه راوړي.

کەچیرې دا ډول خبرې د افغانی بنسټپالو د بنسټ او تاریخ څخه د بې خبرې لـه کبلـه نـه وي، نـو د افغـانـانـو څخـه د خپلـو کورنیـو د غړو د جنـازو پـه سر د خوښـې څرګندونې نه پرته بله کومه معنی نلري.

څنګـه ممکنه ده د هغو کسانو سره پخلاینه وشي چې د ۷۱ نه تر ۷۵ کاله پورې په خلکو باندې د ټولو بې‌رحمیو، بې‌ناموسیو،او خیانت عاملان وو؛ چې نه یواځې د خپلو کړو وړو څخه د پښیمانی او شرم احساس نه کوي، بلکه په ډیر کبر او آرام زړه د وزارت او سفارت پـه چوکیو باندې ډډه وهي؟

لومړی خو شاید هیڅ یو داسې نازي رهبر پاتې نـه وي چې پـه اعدام او ابدی حبس باندې نه وي محکوم شوی.او دویمه او د ټولو نه مهمه دا چې که دویمه درجه نازیان مړه شوي نه وي یا په زندانونو کی‌خوسا شوي او محکمې ته نوي راښکل شوي، نو لااقل نه په آلمان او نه په بل هیڅ یو هیواد کې د ملت راتلونکی او سرنوشت هـغوي تـه ونه سپارل شو او د حکومت په رأس کې ورتـه ځـای ورنکړې شو. غواړو نړې وپوهیږې چې د افغانی بنسټپالو جنایتونه، نه نازیانو او فاشیستانو او نه د ځمکې پر مخ بلې هیڅ انسانی ضد ډلې او رژیم ندي کړي.آن د دوی ورونه په الجزایر کې چې د نوي پیدا شوي ماشومانو د ستونی پرې کولو څخه خوند اخلي، پـه خپلو مینډو، خویندو او ورونـو تیرې نکوي پـه داسـې حـال کـې چـې د «شمال ائتلاف» د جنایتکارانو دود معمولاً لومړي پـه قربانیانو بـاندې تیرې کـول او وروسته د هغوي مال او ځان اخیستل دي.

دې جلادانو سره چې په تیره بیا چې د وا کداری‌پـه چـوکی هـم کښینول‌شوي وي، پخلاینه نشي کیدای. تر څو چې دوی د محا کمـې میز ته نوي راښکل شوي، پـه ها ګکی د نورو کسانو محا کمه،جنګی جنایتکارانو او د بشریت خلاف د جنایت د مرتکبینو په توګه نیمګړې، مسخره او د غرض نـه ډک حـرکت ښکاري. صـربي او غـیر صـربي جـنایتکاران د هـغوی افـغانی جـهادی انـډیوالانـو پـه پـرتله، بـې‌ګناه ماشومان ښکاري.

کەد طالبانو او القاعدی پـه خـلاف لښکـر ایسـتل بـر حـقه دي، د «شمال ائتلاف» باندونو جنایتونو ته ګوته نیول لا ډیر ضروري او پر ځای دي.

ځینې کسان هم پوښتنه کوي چې ولې «راوا» یو وا کمن‌ځوا کـهم نه منې؟ ډیر ساده، ځکه چې تراوسه پورې مو هیڅ یو دموکراتیک او د ښځو په برحقه حقوقو بـاندې بـاور لرونکی ځـوا کـندی لیدلی او د داسې یو ځوا کـرامنځ ته کیدلو لپاره ضروري ده چې خاین کسان او ډلې بربنډې شي.

مونږ د هغو شیطانانو سره چې د لسو کـلونو جـنایت او خـیانت داغونه پر تندې لري او ډا کټرعـبدالرحمن غـوندی کسـان پـه ډیـره بزدلانه توګه وژني، هیڅکله تفاهم نشو درلودلی.

۴ـ د سولې تأمینول

په داسې حال کې چې د څو زرو بهرنیو عسکرو د شـتوالی سـره سره آن په کابل کې د امنیت نشتوالی دومره زیات وي، په ټول هیواد کی‌د امنیت د تامین، د لویې جرګې د چارو مخ ته بیولو او په تیره بیا د انتخاباتو لپاره پرته د ملګرو ملتونو د یو موثر سوله ساتونکی ځوا ک د ځای پر ځای کیدلو بله لاره نشته. سره له دې چې د ملګرو ملتونو په کاربانډې نیوګې اوریـدل کـیږي، مـونږ د دغـه ځـوا کشـتـه‌والی پـه افغانستان کی د جهادی قصابانو د بیا برلاسه کیدو پـه پـرتله، ګـټور ګنو.خو دا ځوا کونه‌باید د هغو دولتونو څخه نه وي چې په مستقیم یا غیر مستقیمه توګه‌یې د بنسټپالو سره مرسته کړې لکه ترکیه چـې د دوستم خوا یې نیولې وه.

۵ـ ګاونډی هیوادونه

د ایران رژیم وروسته له دې چې په کلونو کلونو یې ګلبدین په غیږ کی‌ونیو او د «قبرس پروسه» یې ورته جوړه کړه، اوس ظاهراً هغه ته طلاق ورکوی. خو دا پرته د یوې توطئې نه بل څه ندي. د ایران خونړی رژیم یواځې غواړي چې په اصطلاح د ګلبدین د عاق کولو د تبلیغاتو د دوړې لانـدې د افـغانستان د یـووالي د مـنځـه وړلو پـه خـاطر خـپل خطرنا کاو مزورانـه فـعالیتونه چـې د خـپلو کـړی پـه غـوږ مـریانو، اسـماعیل‌خان او کـریم‌خلیلی د بـاندونو له لاری یـی تـر سـره کـول غواړي، پټ کړي.

د ایران ولایت فقیه رژیم د خپلو طالبی ورونو د ړنګیدو له امله په ریږدیدو راغلی او د افغانستان د اوبو د تل لپاره خړو ساتلو پخاطر یې آن د طالبانو او القاعده غړو ته هم له پناه ورکولو څخه ډډه نده کړې.

کەزمونږ بدمرغه هـیواد پـه لویـدیځ کـې د ایـران غـوندی ویـنی څښونکی ګاونډی لري په ختیځ او جنوب کې پا کستان‌سره ګډه پوله لري چې د ۲۳ کالو په بهیرکی یی بنسپالو ډلې، استخباراتي دستګاوو او د هغوی ځینی ځانګړو رهبرانو د جنایتکاره بنسټپالانو او طالبانو په پالنې او غټولو کې ونډه درلودلې ده. که څـه هـم د پـا کسـتان‌اوسـنی دولت ددې هیواد د تـروریسـتو ګـوندونو د مـهار کـولو لپـاره ځـینی اقدامات کړي دي مګر څرنګه چې «راوا» په یوی اعلامیې کـې یـادونه کړې‌ده دا چال چلند زمونږ د خلکو د اعتماد جـلبولو لپـاره بسـندویه ندي مګر دا چې ۱) د ګلبدین د باند او د هغه په شان د نورو کسانو پـه سل‌ګونو د سړې وژنې، سړي تستونې، لوټونې او شکنجې ورکولو او د نورو جنایتونو دوسیې رامنځ ته شـي او ددې تـروریستو بـاندونو سرکردګان چې تراوسه پورې په پا کستان‌کی اوسیږي، د قـربانی شوو کورنیو د عریضو په اساس مـحا کمه‌او مـجازات شـي. او ۲) د «جمعیت خدام‌الفرقان» رهـبران او هـغې پـورې تـړلی نـور کسـان د ملاعبدالحکیم‌مجاهد په ګډون چې پرته له‌همهغی‌طالبي‌ډلې‌چې په نوي کتې‌سینګار شوي بل څه ندي، ونیول شي، محا کمه‌او مجازات شي.

د تاجیکستان او ازبکستان حکومتونه هـم یـواځـې یـواځـې د «شمال ائتلاف» تروریستانو ته د کلونو کلونو مرستو ورکولو پورې

اړو اسنادو په افشا کولو او د هغوی سره په راتلونکی کی هیڅ ډوله مرستی نه کولو په وعدی ورکولو سره کولای شی چی د خلکو اعتماد جلب کړی.

۶ـ د افغانستان بیا ودانول

داسی یو هیواد ته چی بنسټپاله مافیا پوره وا کمنی‌پکښی لری، د بلیونونو ډالرو لیږل غیر له دی چی د دوی جیبونه ډک او د هیواد په دننه او بهرکی د هغوی تروریستی فعالیتونه آسانه کړی، د افغانستان ملت ته به بله هیڅ باارزښته گټه ونلری. په داسی یو هیواد کی چی لا تراوسه پوری په هغه کی د قانون او حتی دموکراتیک ډوله دولت نښی نښانی هم نه‌لیدل کیږی، ډیر اقتصادی او اجتماعی مسایل باید په عمده توگه د سیاسی مسایلو په شان په نظر کی ونیول شی. د خلکو په گټه‌د افغانستان د اقتصادی او اجتماعی مسایلو حلول لومړی تر هرڅه داسی یو دولت پوری اړه لری چی په دموکراتیکو اصولو ولاړ وی.

مونږ افغانستان سره د مرستی کولو ټولو مینه‌والو هیوادونو څخه غواړو چی دغه پورتنی ټکی ته په غور سره پاملرنه وکړی.

۷ـ لویه جرگه

«راوا» په ننی نړی کی لویه جرگه یو دموکراتیک او د منلو وړ نهاد نه گڼی. خو په عین حال کی په دی باور ده چی په اوسنیو حالاتو کی چی د بنسټپالو سرنیزی سیوری لا د هیواد څخه ندی لیری شوی، کولای‌شی چی مثبت رول هم ولوبوی خو پداسی حال کی چی د جرگی د جوړولو ۲۱ کسیزه کمسیون هیڅ یو غړی هم د جهادی جنایتکارانو پر ضد د مبارزی سابقه نلری او حتی ځینو یی د طالبانو په واکمنی کی ورکړه کړی وه، نو بیا د راتلونکی لویی جرگی کفایت او ماهیت د سوال لاندی راځی. د حیرانتیا خبره خو دا ده چی د کمسیون د غړو څخه یوه ښځه پرته له دی چی د پرچم گوند سره اړیکی لری، کابل ته د ربانی د باند ننوتلو سره سم، دنړیوالو خپرونو په زور جوړه او خلکو ته وروپیژندل شوه! هغه د چا څخه نمایندگی کوی؟

داسی ښکاری چی د لخدربراهیمی وطنی مشاوران له بده مرغه بریالی شوی چی د کمسیون د غړو په ټا کلوکی هغه زمونږ د خلکو د هیلو ضد لوری ته واړوی خو هغه باید پوه شی چی که چیری د لویی جرگی څخه هم د موقت دولت په شان د بنسټپالی بوی اوچت وی، یواځی ملگری ملتونه به په هیواد کی ددغی نوی فاجعی مسئول وگڼل شی او هیڅ څوک به د هغی وطنی مشاورانو ته ارزښت ورنکړی. په هر نهاد کی د کسانو ټا کلوپاره یواځی ملیت او مذهب په پام کی نیول بس ندی. بنسټیره خبره دا ده چی ډول ډول ملیتونو او مذهبونو پوری تړلی کسان څومره د بنسټپالی د مکروب څخه پا کدی. غیر له دی کاملاًامکان لری چی په افغانستان کی میشته قومونو او مذهبونو پوری اړوند هغه کسان چی ټول یا زیاتتره یی د بنسټپالی په مکروب ککړدی، لویی جرگی ته لار پیدا کړی چی نتیجه‌یی بی له ویلو څرگنده ده.

لکه څرنگه چی په موقت دولت کی یوی ښځی پرځای ویلی (خو د قوم پرسته او جنایتکاره بنسټپالی گوند په رهبری کی د غړیتوب درلودلو څخه ددغی ښځی انکار کول، دروغ دی)، چی هغه د خلکو څخه نمایندگی نه کوی، دا حتمی نده چی د خلکو منتخب نماینده نه اوسی او یا د هغوی څخه د جغرافیایی لحاظه په کلونو کلونو لیری. اساسی خبره داده چی سوچ د بنسټپالی د مکروب او گند څخه پا ک وی تر څو د طالبی او جهادی د وینو او خیانت نه ډک بهیر سره په مبارزه کې په هیوادپاله، دموکراتیکه او پر مخ تللی فکری جبهی کی ودریږی. که لویه جرگه د دغسی جبهی ښکارندوی نه وی، نو بیابه د بنسټپالو او نورو ټولو ضد دموکراتیکو سوچونو او فکرونو په گټه، فیصلی کولو په خاطر یوه وسیله وی او بس.

۸ـ اساسی قانون

د ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) کال اساسی قانون د لاندنی بدلونونو په راوستلو سره د یو موټی بنسټپالو پرته کولای شی د افغانستان ا کثریتوخلکو ته د منلو وړ وی:

ـ رسمی دین او مذهب ته د اشاری نه ډېه کول. په نړی کی د ډیرو مسلمانو هیوادونو اساسی قانون هم داسی اشاری نلری.

ولی باید د افغانستان اساسی قانون د دغه دموکراتیک خصلت څخه بی برخی وی؟ ولی باید د یو ځانگړی دین او مذهب په رسمیت پیژندلو سره، نورو دینونو او مذهبونو باندی عقیده لرونکی هیوادوال له نظره وغورځول شی؟

ددی د پاره چی اساسی قانون پخپله د بنسټپالو باندونو او فرقه‌ای دښمنیو د پیدا کیدلو په لار کی یو خنډ شی، باید په هغی کی روښانه شی چی د دین او مذهب څخه د سیاسی مقاصدو لپاره کار اخیستل‌بندی‌اوسرغړوونکی‌به‌یی‌دقانونی‌څارنی‌لاندی ونیول شی.

ـ مونږ په وار وار ویلی دی چی د دین په نوم د بنسټپالی طاعون او یا بلی هری بلا او آفت څخه زمونږ د خلکو د خلاصون یواځنی لاره څه نن او څه سبا د سیاست او دولت څخه د دین بیلتون دی.

ددی ټکی څرگندونه د مسلمانو هیوادونو په اساسی قانون کی کومه‌عجیبه او اسلامی ضد خبره نده او هیڅ دلیل نلری چی د افغانستان اساسی قانون د دموکراسی دغه اساسی رکن نه خالی وی.

هغه څوک چی سکیولاریزم د «دین ضد» او هغی ته ورته یوه غوښتنه گڼی، که له جهالت څخه نه وی نو په پوهیدلی یا ناپوهیدلی توگه بنسټپالو ته خدمت کوی.

ـ په پارلمان کی د ښځو استازو ته د ثابتی برخی ټا کل.

ـ د هر نوم او پلمی لاندی د شکنجی او اعدام له منځه وړل.

پدی برخه کی به «راوا» خپل وړاندیزونه په پراخه توگه په مناسب وخت کی اعلام کړی.

۹ـ راتلونکی دولت

«راوا» د لنډ مهاله حکومت د ترکیب په نظر کی نیولو سره، هغه په

افغانستان کی د دموکراسی راوستلو لپاره صالح او قادر نه گڼي. که څه هم ښاغلی کرزی او د هغه د گوتو په شمیر همفکرانو د دموکراسی سره خپل تعهداعلان کړی، خو لاسونه او پښی یی د هغوی په ځنگ کی ناستو دموکراسی ضد قسم خوړلو دښمنانو له خوا تړل شوی دی.

مونږ غواړو چی راتلونکی دولت باید په لاندنیو ټکو ولاړ وی:

ـ د دموکراسی اصولو او موازینو او سکیولاریزم ته چی د دموکراسی اساسی ستنه ده، پرته د اوتو بوتو وفاداری درلودل.

ـ د ښځو او د هغوی د جامو اغوستلو څرنگوالی په اړوند د هر ډول حکم او فتوا او داسی څیزونو منع کول. مگر د ښځو ضد یولس کاله وحشیانه او رذیلانه جنگیدل بس ندی؟

ـ د پرچم او خلق، جهادی او طالبی خاد او نورو جاسوسی دستگاوو، شکنجی او ځورولو، په بشپړه توگه له منځه وړل او د هغوی د بی ننگی نه ډکو کارونو د تاریخ لپاره موزیم جوړول.

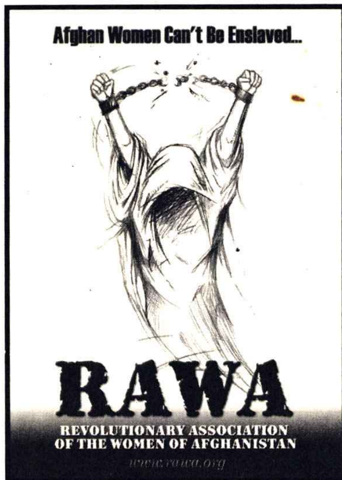
ـ د هغو کسانو دکړو وړو پلټنه چی د ۲۳ کالو په بهیر کی یی ملی خیانتونه، جنگی جنایتونه، د بشر حقوقو څخه څرگنده سرغړونه کړی او ملی شتمنی یی غلا کړی دی.

ـ د ټولو هغه مدرسو او نورو ځالو بند او غیر قانونی اعلانول چی په کی جهادیان او طالبان وروزل شی.

ـ د سل گونو ملیونو ډالرو په برخه کی چی جهادی او طالبی لوټمارانو ددی وطن د ملی شتمنی او د عامو خلکو او یا د نړیوالو مرستندویه کمیټو څخه غلا کړی دی، تحقیق او د هغوی بیا لاس ته راوړلو لپاره هڅی کول. د هغی له جملی څخه هغه لس ملیون ډالره چی نوازشریف صبغت‌الله‌مجددی ته ورکړی وو، که څه هم د جهادی رهبرانو په واسطه د سل‌گونو ملیونو ډالرو وهلو په پرتله دا یو کوچنی‌رقم دی، خو له نیکه مرغه ټول د هغی څخه خبر دی او نه کیږی چی سترگی پری پټی کړی.

ـ د جهادی او طالبی گوندونو لوړ رتبه کسانو ته په لوړو مقامونو کی‌ځای نه ورکول په خاصه توگه هغه روشنفکران چی په داخل یا خارج کی یی خپل استعداد، قلم او حنجره په ډیری بیشرمی سره دغو غلیمانو باندی پلورلی دی. او افغانستان ته د امریکا، کانادا او اروپا څخه د طالبانو او «شمال ائتلاف» د دغه ایدئولوگانو بیرته راغوښتنه، تر څو چی جهادی او طالبی جنایتکارانو ته د دومره خاینانه مریتوب په خاطر محا کمه‌شی.

پرېږده چی دښمنان او بد نیتان هر تور چی غواړی، په «راوا» ووهی، پرېږده چی د جهادی او طالبی باندونو په اصطلاح روشنفکره نوکران د «راوا» ضد د سپکو او بی‌ځایه خبرو کولو څخه ستړی نشی؛



پرېږده داسی کسان پیدا شی چی په احمقانه توگه مدعی شی چی د افغانستان ښځی له دینی او سنتی نظر نه، د مینځنی پیړی طالبی او جهادی استبداد منلی شی او د آزادی او دموکراسی درلودلو لیاقت او ارزښت نلری. «د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» چی زیاتتره د دوو لسیزو د مشکلاتو او مرگ څخه د ډاریدلو پرته یی د دموکراسی او د ښځو خلاصون او وا کمنی‌لپاره مبارزه کړی، یو ځلی بیا پرته له دی چی د ښځو ضد او ارتجاعی هجویاتو ته پام وکړی، په رنځیدلو ښځو باندی په تکیه کولو او زمونږ د هیواد د ټولو دموکراسی پلوه ځوا کونوسره په یو موټی کیدلو سره د یوی شپی لپاره آرام ندی ناست، د خپلو غوښتنو څخه یو گام هم وروسته ندی تللی او دمینا د وینو څخه په الهام اخیستلو د پخوا څخه لا په ډیره ټینگه هیله به د یو آزاد، دموکراتیک او آباد افغانستان لپاره د هیواد د ښځو د لښکر په لومړیو کرښو کی وجنگیږی او د نړی د آزادی غوښتونکو ښځو د ستر لښکر د یوی برخی په توگه به خپل نقش او برخه ادا کړی.

پراخه دی وی د جنگ او بنسټپالی ضد او د آزادی او دموکراسی لپاره د افغانستان د ښځو د مبارزی پلوی!

ژوندی دی وی د «راوا» یووالی د ټولی نړی د آزادی غوښتونکو ښځو او سازمانونو سره! ■

«د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» (راوا)

۱۷کب ۱۳۸۰ (د ۲۰۰۲ کال د مارچ ۸)

نامه سرگشاده به فعالین ...

توجه‌اش به مسئله زنان در افغانستان معطوف شده، خود از معضلات متعددی رنج میبرد که عطف توجه به آنها ما را در جلب همبستگی این جنبش و قویتر ظاهر شدن آن کمک میکند.

جنبشی که ما با آن طرف هستیم، بعضا برخلاف نیت خیر خود از عینک دولتها غربی و معضل زنان در کشورهای اسلام زده نگاه میکند و یک جنبه مبارزه ما، نقد و پلمیک و درگیر شدن با پیش فرضها و تزهای غلطی است که این جنبش به آن اعتقاد دارد.

تصویر رایج در این جنبش متاسفانه اینست که مردم در کشورهای اسلام‌زده به نوعی فرهنگ و اعتقاداتی قرون‌وسطایی دارند و جنبش اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی، برآیند این فرهنگ و این اعتقادات است. در ادامه این تز ارتجاعی که منبع تغذیه‌اش تئوری نسبیت فرهنگی است، جهانشمولی حقوق زنان زیر پا گذاشته شده و عملا در مقابل اولیه‌ترین خواستهای مترقی و انسانی که مربوط به صد سال پیش بشر است، سنگ اندازی میشود. چقدر تاسف آور است که ما در قلب اروپا و در همان جلسه کلن باید فعال جنبش زنان در اروپا را قانع میکردیم که اگر در افغانستان جدایی مذهب از دولت اعلام شود، مردم بر علیه آن نخواهند بود. بر عکس مردم تشنه قطع شدن دست باندهای مافیایی اسلامی از قدرت و خواهان یک زندگی آزاد مرفه و انسانی اند.

برای برداشتن قدم از قدم در جنبش زنان در دنیا و اعلام یک همبستگی موثر و قوی باید به این تزها تاخت و از جهانشمولی حقوق زنان و از پرنسیپهای انسانی در دفاع از حقوق زنان دفاع کرد.

برنامه غرب در افغانستان امروز اینست که یک حکومت سر براه کماکان قومی و اسلامی را حمایت کند. در این سناریو نقش سازمانهای مدافع حقوق انسانی و حقوق زنان نیز تعریف شده است، نهادهایی که حرف از تغییر رادیکال و اساسی نمی‌زنند و در نهایت به انجام برخی پروژه‌های انتفاعی می‌پردازند.

در مقابل این سناریو فعالین جنبش زنان در افغانستان اتفاقا امروز رسالت مهمی برگردن دارند. با وضوح و صراحت کامل باید از این اصل اساسی حرف زد که اگر خواهان تغییر در زندگی زنان هستیم باید از تغییر در قوانین حرف بزنیم و باید از لغو قوانین آپارتاید جنسی در کلیت خود و تمام و کمال حرف بزنیم و در صدر آن باید علنا و رسما جدایی مذهب از دولت را اعلام کنیم.

این برگ برنده ما در بازی خطرناک سیاسی است که غرب در افغانستان شروع کرده است و به ما کمک میکند که در نهایت به جهانیان اعلام کنیم که راه حل اولیه و موثر معضل زنان در همه کشورهای اسلام زده اعلام جدایی مذهب از دولت است و اسلام «لیبرال و سنجیده» در نهایت چیزی شبیه به جمهوری اسلامی خواهد بود که فقط در یکسال دهها زن را تا سینه در خاک فرو کرده و سنگسار میکند و هزاران معترض و مخالف را در زندانها نگه داشته و برای مردم هیچ حقی را قائل نیست. اینها امروز توجه کسی را جلب نمیکند آنچه جالب توجه است پروپاگاند وحشتناک غرب در مورد لیبرال بودن و سنجیده بودن خاتمی است.

دوستان گرامی

خوشبختانه امروز توجه‌ها به سازمان شما زیاد است. از این فرصت باید نهایت استفاده را کرد که نه بعنوان سازمانی در حاشیه و بدون چهره بلکه با معرفی چهره‌های متعدد و بعنوان یکی از مدعیان قدرت در وسط صحنه سیاسی در افغانستان و در مقابل چشم جهانیان ظاهر شد و با دفاع از تغییرات اساسی سمپاتی و توجه جنبش مترقی زنان در کشورهای اسلام زده را نیز جلب کرد.

برای همه ما فعالین گرایش مترقی و برابری طلب در جنبش زنان در کشورهای اسلام زده، سرنوشت جنبش مترقی زنان در افغانستان و مبارزه برای بهبود موقعیت زنان در افغانستان امری حیاتی است. بهمین دلیل با تمام قوا برای دفاع از تثبیت پرنسیپهای پیشرفته و بین المللی در این جنبش خواهیم کوشید.

برای همه شما در مبارزات پرثمری که به پیش میبرید، صمیمانه آرزوی موفقیت میکنم و دست همگی شما را می فشاریم.

زنده باد همبستگی بین‌المللی جنبش برابری طلبانه زنان

پیروز باد مبارزات زنان افغانستان برای یک زندگی انسانی

مینا احدی ۲۵ دسامبر ۲۰۰۱ ■

گزارش‌هایی از سرزمین...

دادند. وی در مصاحبه‌ای باز هم گلبدین را خاین خطاب کرد.

چندی قبل شایع شد که حدود ۳۰۰ نفر از باند گلبدین به رهبری سباوون و تعدادی از پاکستانی‌ها تصمیم کودتایی علیه کرزی را داشتند که بالاخره به تاریخ ۲۰ حمل ۱۳۸۱ یونس‌قانونی اعلام کرد که دسته کودتاچیان به رهبری سباوون و دیگر افراد حزب اسلامی از خانه او در وزیراکبرخان دستگیر شدند. تاریخ دقیق این دستگیری اعلام نشد. آنان مدعی بودند که این گروپ در نظر داشتند که مزاحمتی در جریان آمدن ظاهرشاه، لویه جرگه و نیروهای صلح ایجاد نمایند و حتی تصمیم قتل کرزی را داشتند.

داکتر عبداله برخلاف قانونی طی کنفرانس مطبوعاتی به تاریخ ۲۱ حمل اظهار نمود که هیچ کودتایی در میان نبود و صرف حدود ۱۶۰ نفر از اعضای حزب اسلامی به جرم اخلال نظم عامه از منزل سباوون بازداشت شدند و قضیه تحت تحقیق قرار دارد.

گلبدین همه این‌ها را رد نموده و گفته که او در کابل هیچ نیرو ندارد. سباوون که در جمله بازداشت شدگان نیست گفته که وی با یک تعداد از مجاهدین خود مهمان بوده و مهمانان پاکستانی‌اش را هم به جرم اخلال نظم عامه محبوس کرده اند. قرار معلوم سباوون فعلاً نزد سیاف در پغمان است.

کارمندان ریاست اول، سه و ریاست تحقیق از جزئیات چیزی نمی‌دانند. ذکریا یک تن از افراد باسابقه استخبارات گفت: «اختلافات درونی فهیم، قانونی و ربانی در حال رشد است به نظر من اینان همه دسیسه‌های شخص فهیم است که جنرال عارف رییس استخبارات نیز با او همدست می‌باشد. فهیم می‌خواهد زیر این نام‌ها در آمدن ظاهرشاه و لویه جرگه اخلال کند.»

مختصری از وضعیت امنیتی شهر کابل در سه ماه گذشته

سه ماه و چند روز از عمر اداره موقت می‌گذرد. از موارد فیصله شده در بن ۲۰ فیصد آن هم عملی نمی‌شود. روشنفکران، استادان، معلمان، ماموران که خیلی خوشبینانه دوره اداره موقت را استقبال می‌کردند حال بر آن اند که: «امریکا کرزی را بازی داد؛ خودش آدم بی‌کفایت بود؛ او اخوانی است و در صف آنان قرار دارد؛ و...»

واقعیت این است که آقای کرزی در بین نیروهای «ائتلاف شمال» منحل شده و بدون مشوره فهیم کاری نمی‌تواند. او در این اواخر از گروپ‌های محقق و انوری در حال فاصله گرفتن است. وزرایی که در خط کرزی قرار دارند به جدیت طرح‌های وزارت پلان را رد می‌نمایند.

بین کابینه کرزی سه‌گانگی آشکار است. نیروی مسلط را گروپ فهیم می‌سازد، گروپ کرزی که حمایت شورای‌نظار را دارد ناگزیر است زیر سایه فهیم و قانونی راه بروند و مشاغل عمده و کلیدی را برای آنان واگذار نمایند. حوزه‌های پلیس در اختیار قانونی، حوزه استخباراتی و نیز پوسته‌های اطراف شهر کابل تماماً زیر نظر فهیم اند. مردم به این باور اند که آنچه امریکا می‌خواست نشده. پوسته‌ها خلع‌سلاح نشده، جانیان و رهزنان مانند گذشته در شهر و اطراف نزدیک شهر گشت و گذار دارند. بی‌امنیتی، دزدی و آدم‌ربایی رو به افزایش است.

«ائتلاف شمال» خونریزترین نقض‌کنندگان حقوق‌بشر!

از زمان ورود افراد «ائتلاف شمال» به کابل تا حال نظر به احصاییه بخش‌های جنایی قومندانی امنیه کابل ۴۸۰ اراده وسایط نقلیه به طرف شمالی و پغمان برده شده و اکثریت دریوران آن‌ها کشته شده اند. حدود ۶۷۱ حادثه جنایی در ۱۶ حوزه شهر کابل بعد از ماه جدی ۱۳۸۰ رخ داده که شامل قتل، سرقت، زنا، لواط، فرار از خانه و جعل‌کاری می‌باشد.

تقریباً در کلیه حادثه‌ها افراد مسلح، آمرین حوزه‌ها و افراد حوزه‌های استخباراتی شریک اند.

جنرال جرئت آمر امنیت وزارت داخله می‌گوید: «راپورها می‌رساند که عده‌ای از افراد حوزه‌های پلیس در واقعاتی مانند سرقت و فاحشه‌خانه‌ها دخیل اند، در غیر آن سارقین نمی‌توانند از طرف شب گشت و گذار کنند.» مثلاً ضابط زمری در حوزه پنجم پلیس مستقیماً در سرقت‌ها دست دارد.

نمونه‌هایی از حوادثی که به وقوع پیوسته اند

در غرب شهر:

- در دلو سال ۱۳۸۰ افراد مسلح حوزه پنجم به خانه گل‌آقا داخل شده اموال منزل را با خود می‌برند.
- در ۲۵ دلو ۱۳۸۰ افراد حوزه پنجم در نزدیکی قلعه‌نیازبیگ عبدالصمد نام را می‌کشند و مبلغ ۱۵۰ هزارکلدار او را به سرقت می‌برند.
- به تاریخ ۲ ماه حوت ۱۳۸۰ در ساحه پل‌سوخته سارقین نجف‌علی را در خانه‌اش بسته کرده سه تخته قالین‌اش را با خود می‌برند.
- شب ۱۰ حوت ۱۳۸۰ دزدان مربوط سیاف در ساحه قرغه

منزل عبدالرشید را به تاراج می‌برند.

● به تاریخ ۱۲ حوت ۱۳۸۰ در ده‌بوری که مربوط حوزه سوم امنیتی است، ساعت ۸ شام دو نفر مسلح داخل منزل لطیفه نام شده به وی تجاوز می‌نمایند.

● در پل‌سرخ توسط یک نفر مسلح به نام رحیم‌گواه به غوتی زن جوانی تجاوز صورت می‌گیرد که توسط همسایه‌ها افشأ می‌شود.

● به تاریخ ۱۲ حوت ۱۳۸۰ در دهمزنگ پسر بچه نوجوان بنام فرید که شاگرد بایسکل‌ساز بود، در خانه‌های ویران همان ساحه مورد تجاوز یک جهادی بنام امان قرار می‌گیرد.

در ناحیه اول:

در این ساحه مردمان بیچاره و مهاجرین در خانه‌های نیمه ویران زندگی می‌نمایند.

● در ساحه مسجدحضرت‌ها دو نفر مسلح به پیکی دختر اشرف تجاوز می‌کنند. یکی از آنان بنام زلمی دستگیر می‌شود اما با دادن مقداری پول به ماموران حوزه رها می‌شود.

● در عقب شوربازار زن جوانی بنام صوفیه گدایی می‌کرد که توسط دو تن از کارمندان حوزه هشتم استخبارات یکی بنام فهیم‌احد و دومی غفور مورد تجاوز قرار می‌گیرد. همسایه‌ها متوجه می‌شوند اما آن دو مرد با استفاده از فیر تفنگچه فرار می‌کنند و مردم محل صوفیه بی‌پناه را به قومندانی امنیه تسلیم می‌کنند.

در شرق شهر:

● به تاریخ ۱۴ دلو ۱۳۸۰ جمعه‌خان حینی که به طرف خانه خود در کارته‌نو روان بود توسط سه نفر مسلح از حوزه هشتم توقف داده شده و بعد از تلاشی و گرفتن ۵ لک افغانی و بایسکلش رها می‌شود.

● به تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۸۰ سه نفر دزد مسلح وارد خانه صاحب‌جان واقع در قلعچه می‌شود که در اثر فیر مرمی پسر ۸ ساله صاحب‌جان جابجا به هلاکت می‌رسد.

● در حوت ۱۳۸۰ در قلعه‌زمان‌خان اموال خانه امیرجان‌لوگری که پسرش در وزارت داخله پلیس است سرقت می‌شود.

● شام ۱۰ حوت ۱۳۸۰ در نزدیکی گمرک کابل موتر سراچه از طرف افراد مسلح توقف و دریور آن شیرو از قریه تره‌خیل را کشته و موتر را می‌دزدند.

● در قلعه‌نجارهای خیرخانه کانتینر مواد کوپونی ماموران شب ۱۸ حوت ۱۳۸۰ به سرقت می‌رود.

● در خواجه‌بغرای خیرخانه زینب دختر واحدغوربندی ساعت ۸ شب ۲۰ حوت ۱۳۸۰ توسط افراد مسلح از خانه‌اش فرار داده می‌شود که تاکنون از سرنوشت او اطلاعی نیست.

● در قلعه‌موسی شهرنو حاجی بسم‌اله نمک‌فروش مندوی کابل را شام ۲۵ حوت ۱۳۸۰ در نزدیکی خانه‌اش دو نفر مسلح از موتر پایین و مبلغ ۳۸۰۰۰ کلدار و ساعت دستی وی را می‌گیرند.

● در خوشحال‌خان‌مینه دو قتل نامعلوم صورت می‌گیرد که نه قاتل معلوم می‌شود و نه مقتولین.

● به تاریخ ۲۱ حوت ۱۳۸۰ موتر سراچه شخصی احمدعلی‌هراتی از پروان سوم توسط دو نفر مسلح توقف و احمدعلی را از موتر پایین کرده آن را با خود می‌برند.

● در شام ۱۷ حوت ۱۳۸۰ تکسی دریور ظریف در افشار ناحیه پنجم سرقت می‌شود. سارقین مربوط افراد ناحیه پنجم بوده که دریور را در خانه‌های ویران بسته و موتر را به طرف پغمان می‌برند.

● در ساحه دشت‌برچی، قرغه، خوشحال‌مینه مردم بعد از تاریکی شام گشت و گذار نمی‌توانند.

● به تاریخ ۲۵ حوت ۱۳۸۰ در خواجه‌بغرا نزدیک جکشن‌برق سه نفر مسلح که به گفته مردم مربوط ماموریت پلیس حوزه آن جا بودند ساعت دو شب وارد منزل قلندر شده و خواهان سه صدهزار افغانی می‌شوند. پسر قلندر بنام محمدظاهر پول را برای شان می‌دهد. یکی از دزدان از اتاق خارج می‌شود در این اثنا زن صاحب خانه به دزد مسلح حمله می‌کند و سلاح را از او گرفته بالای او فیر می‌کند که دزد جابجا کشته می‌شود. زن با سلاح خود عقب دو دزد دیگر دویده در کوچه بر آنان فیر می‌کند ولی زن با گلوله دزدان جانش را می‌بازد و دو دزد با پول‌ها فرار می‌کنند. جسد دزد کشته شده تا سه روز در شفاخانه بود و گفته می‌شد که او مربوط حوزه پلیس و از بگرام شمالی بود.

در مرکز شهر:

● به تاریخ ۲۵ حوت ۱۳۸۰ صفی‌اله با مبلغ سه صدلک افغانی به طرف خانه خود روان بود. وی از طرف دو نفر مسلح بنام شاه‌آغا و شاه‌ولی که مربوط استخبارات حوزه اول بودند، توقف داده می‌شود که بعد از تلاشی پول‌ها را از او می‌گیرند و خودش را رها می‌کنند.

● به تاریخ ۲۵ حوت ۱۳۸۰ جسد انارگل ولد دلاور مربوط غوربند در ساحه خانه‌های کهنه مرادخانی پیدا شده که از طرف مردم محل پول جمع آوری شده و دفن گردید.به هویت جسد از روی تذکره‌ای که در جیبش بود پی بردند.

● چندین مرتبه دکان‌های رادیوفروشی و کاست‌فروشی بازار ده‌افغانان از طرف شب دزدیده شده و پلیس حوزه دوم نیز اعتراف نمود که از گرفتاری دزدان عاجز است.

بصیر سالنگی قومندان عمومی امنیه کابل هم به این بی‌امنیتی اعتراف نموده: «روزانه صدها حادثه جنایی در کابل رخ می‌دهد که ما موفق به گرفتاری مجرمان نمی‌باشیم.»

● به تاریخ ۲۴ حوت ۱۳۸۰ امان‌اله تلافروش سرای شهزاده

اطلاع داد که شب گذشته دکانش باز و دو سیت تلا و مبلغ ۵۲۵ لک افغانی دزدیده شده.

● به تاریخ ۲۰ حوت ۱۳۸۰ حاجی‌علی‌حق که در مندوی باغ‌قاضی دکاندار است اطلاع داد که دو نفر مسلح ملبس با لباس پلیسی ساعت ۹ شب وارد اتاقش در یک آپارتمان سرای داخل شهر شده و مبلغ ۳۶۰۰۰۰ افغانی و ۴۰۰۰۰ کلدار، رادیو و سایر لوازمش را به سرقت برده اند.

● محمدطاهر بعد از تبدیلی مقداری پول کلدار به افغانی به سوی خانه خود روان بود که در ده‌افغانان در ملأعام از طرف دو نفر تفنگچه‌دار متوقف و پولش بزور از نزدش گرفته شده و دزدان با موتر خود فرار می‌کنند.

● فاضله زن جوانی باشنده ده‌افغانان در لب دریای کابل مشغول لباس‌شویی بود که دو نفر جوان بنام این که محصل اند ولباس‌ها و روجایی‌های شان ضرورت به شستن دارد، نزد او آمده و به فاضله قبولاندند که برای شستن کالا به خانه شان بروند که تا امروز از سرنوشت وی خبری نیست.

● ساعت ۱۱:۳۰ شب ۹ حمل ۸۱ افراد مسلح وارد خانه صفرمحمد شدند. آنان بعد از جمع‌آوری اموال خانه و پول نقد می‌خواستند به دختر جوان صفرمحمد تجاوز کنند. صفرمحمد و خانمش جان‌بیگم مقاومت نمودند که هر دو کشته شدند. دزدان فرار نمودند ولی دختر صفرمحمد اعصابش را از دست داده است.

● نیروهای صلح در زمینه تأمین امنیت مردم نقش اساسی ندارند آنان در ساحه پلچرخی قرارگاه دارند که از طرف شب و روز صرف وظیفه گزمه آن هم در جاده‌های عمومی را دارند. در حوادثی که رخ می‌دهد و در کار حوزه‌های امنیتی دخالتی ندارند. به گفته مردم آنان در حقیقت حافظ صلح خود می‌باشند!

● به تاریخ ۱۸ حمل ۱۳۸۱ یک راکت به قرارگاه نیروهای حافظ صلح اصابت کرد که تلفات جانی نداشت.

● ساعت ۱۱ قبل از ظهر ۲۰ حمل ۱۳۸۱ یک عسکر انگلیس را در منطقه چمن شخص یا اشخاص ناشناسی با ضرب تبر کشتند.

● شام ۲۱ حمل ۱۳۸۱ در دشت‌برچی عسکری انگلیس به فیر گلوله کشته شد.

● به تاریخ ۱۴ حمل گزمه نیروهای خارجی در قلعه‌فاضل‌بیگ هدف ضرب گلوله‌ها واقع شد که تلفات جانی نداشت اما موتر شان از بین رفت.

شایعه است که این ترورها به دستور «ائتلاف شمال» انجام می‌گیرد تا به کسب بیشتر امتیاز و امکانات مادی نایل آیند.

غماش

از بی‌ناموسی‌ها و جنایتکاری‌های آغاشیرین سالنگی

قصه جنایات یکی از جلادان جهادی به نام آغاشیرین سالنگی که قبلاً لقب جنرالی را از رهبر جنایتکارتر از خود ربانی اخذ نموده و لقب ملا را برادران طالبی‌اش به او اعطا نمودند.

این مارموشک خونخوار قبل از شروع جنگ مقاومت نزد یکی از زمینداران به اسم حاجی‌میرزاخان پاروکشی می‌کرد ولی بعد از ظهور احزاب جهادی با باند گلبدین شروع به کار کرد. و برای اثبات جلاد و جهادی بودنش حتی از کشتن برادر خود هم دریغ نورزید. قبل از به قدرت رسیدن جنایتکاران جهادی، او در شهر چاریکار به دزدی، رهزنی و تجاوز مشغول بود. چنانچه به دختری به اسم نوریه ساکن شهر چاریکار دست می‌اندازد که بعداً دختر معصوم مجبور می‌شود با خواهرزاده‌ی بدنام و منحرفش ازدواج کند. وی به حیوانات هم رحم نداشت. روزی مردی را با خرش که از نزدیک خانه‌اش می‌گذشت تیرباران می‌کند.

خواهرش به اسم پری‌گل و خواهرزاده‌هایش به نام‌های لطیفه، پروین و ظریفه در هرزگی و بدکارگی در زمان خلق و پرچم نام داشتند. آنان روزها و شب‌ها را با یعقوبی و آصف فروزان در دفتر می‌گذراندند و دختران بی‌گناه را گمراه می‌ساختند.

آغاشیرین چندین بار از رکاب یک جنایتکار به جنایتکار دیگر می‌پیوست و بعد از قدرت یافتن خاینان جهادی با شورای نظار کار را شروع نمود. خواهرزاده‌اش بالای اسب خود به لیسه هره‌جلالی ولایت پروان می‌رفت و دخترانی را زیر چشم می‌کرد. آغاشیرین سه زن و تعمیرهای مجلل در شهر چاریکار داشت. وی از تاراج شفاخانه نمبر ۲ اردو و مسجد آن،



آغاشیرین از «بچه»های جمعیت اسلامی که به برکت جهادی بودن از پاروکشی به «جنرالی» و ملیونری رسید.

عکس انفجاردهنده‌ی خاین بت‌های بامیان را با یکی از همسرانش در دوبی نشان می‌دهد.

ریاست عمومی تعمیرات وزارت دفاع، غند ۷۱۷ گارد، لیسه ملالی، ریاست عمومی رادیو تلویزیون و افغان فلم و باجگیری از مسافران در عرض راه سرک نو به سوی پروان تعمیرهایی در چاریکار و کارته پروان و پروان سوم اعمار نمود. روزی در زمان اقتدارش در کابل ساعت ۱۰ صبح در هنگام راکت باران گلبدین به سوی رادیو تلویزیون، دختری از کارمندان رادیو تلویزیون که از ترس به منزل تحتانی استدیوهای رادیو پناه می‌برد، مورد تجاوز قرار می‌گیرد. دختر می‌نالید و ضجه می‌کرد: «تباه و نابود شدم...» اما این بی‌ناموس می‌گوید: «خیر اس چه گپ شده شما مامورین دولت کجا آبرو و عزت داشتید.»

زمانی گویا آغاشیرین با برادران شورای نظاراش «اختلاف» پیدا کرده و توسط آنان روانه زندان پنجشیر می‌شود. بعد از رهایی به صفوف برادران طالبی‌اش پیوست و آن پکول سمبول تبهکاری را به لنگی رذالت طالبی تبدیل نمود.

او راهی ولایت بامیان هم شد و مردم آن جا را به خون و آتش کشید. وی قبل از برادران طالبی خود اقدام به انفجار بت بامیان نموده طوری که گفته بود: «افرادم سه بیرل از مواد منفجره را در زیر بت بزرگ گذاشتند.» بعد از فروریختن قسمتی از بت افراد وی شروع به توته کردن سنگ‌های بت نموده و آن‌ها را به کابل و پاکستان منتقل و به فروش رسانیدند.

سگان خونخوار وی در جریان حمله به بامیان به ده‌ها دختر تجاوز نمودند که یکی از این قربانیان قصه خود را چنین برایم نقل کرد:

«نامم "ز" است. پدرم "س" نام دارد (نام‌ها محفوظ) اصلاً از قریه سرخدره بامیان هستم. پدرم زمانی که در کابل بودیم در یک سفارت کار می‌کرد. تا صنف چهارم در لیسه زرغونه درس خوانده‌ام. ما دو خواهر و دو برادر هستیم. برادر کلانم معلول است او در زمان رژیم پوشالی در جلال‌آباد عسکر بود و با اصابت پارچه راکت پایش را از دست داده و اعصابش هم خراب است. خواهرم در ده اغراباطر با مردی ازدواج نموده که پنج کودک دارد. در حمله دوم طالبان منطقه شان سوزانیده شد و یک دختر دوازده ساله رقیه و پسر ۹ ساله‌اش علی گم شدند. مردم به خواهرم گفتند که طالبان تعدادی از کودکان را بالای پنجابی‌ها و وهابی‌ها فروخته اند. خواهرم به پاکستان مهاجر شد و تا زمانی که از بامیان خارج می‌شد برای کودکانش چیغ و فریاد می‌زد.

فامیل ما می‌خواست با خواهرم به پاکستان مهاجر شود ولی برادر بزرگم قبول نکرد. هر زمانی که جنگ می‌شد و خانه را تلاشی می‌کردند من با برادرم در تنور مخفی می‌شدیم. این بار ۴ ماه قبل وقتی طالبان آمدند، من از ترس خود را به طویله بین کاه‌ها پنهان کردم. پدر و مادرم از ترس می‌لرزیدند آنان داخل طویله شده به پدرم گفتند: "او هزاره ما نفرهای آغاشیرین سالنگی هستیم بگو که سلاح‌ها و پیسه را کجا پنهان کردی؟" پدر و مادرم که گریه می‌کردند گفتند: "ما هیچ چیز به جز از یک بچه دیوانه نداریم." کسی از آنان گفت بین کاه‌ها را بپالید آنان شروع کردند. بعد از چند دقیقه دست یکی از آنان به چادرم خورد با صدای بلند نعره زد "یافتم!" همه بالای علف‌ها جمع شدند. پدر و مادرم گریه و زاری می‌کردند به قنداق تفنگ به سینه مادرم زدند. در حالی که میله تفنگ را به سینه هر دو شان گرفته بودند هر پنج نفر به من تجاوز نمودند.»

در حالی که سیل اشک از چشمانش جاری بود گفت: « سه ماه می‌شود که در کارته‌سخی کابل زندگی می‌کنیم. پدر از شدت لت و کوب قادر به حرکت نیست. برادرم بوت پالش است و من و مادرم پشم می‌ریسیم تا زندگی خود را پیش بریم.»

ع. س.

مردم کابل و نیروهای «ائتلاف شمال»

با عده‌ای کثیری از اهالی کابل که تا حال با آنان تماس برقرار شده، عمدتاً مقایسه آتی را بین نیروهای گذشته و حال تکرار می‌کنند و چنین ابراز نظر می‌دارند که قوای طالبان یک نیروی وابسته به بیگانه، مرکب از فاشیست‌های مذهبی افغانی، عربی، پاکستانی، چیچنی، ازبکی، چینی وغیره با چشم‌های سرمه‌ای و عمامه به سر و ریش و بروت‌های انبوه و موهای ژولیده و شپشی، دارای افکاری شپشی و بویناک و اعمال فشارهای گوناگون، مردم ما را به جان آورده بودند.

اما نیروهای پلنگی‌پوش در شهر کابل را نیز با ترکیب گروه‌های بنیادگرا، پرچمی، خادی، ستمی و وهابی که به بیگانگان وابسته بوده و با زور آنان در کابل «مسلط» شده اند. مردم آنان را به مثابه

شاه‌شجاعان باد رفته ولی پمپ شده می‌دانند که استقرار آزادی و دموکراسی در سایه حکومت آنان برای مردم خواب و خیال خواهد بود. مردم خود را فعلاً اسیر این مکاران حس می‌کنند که با ریش کوتاه و بروت‌های آراسته و لباس‌های نسبتاً منظم و کوتاه می‌کوشند تا با زرنگی‌های بیشتر از «طلبه کرام» به جاسوسی و خدمت به بیگانه‌ها در قدرت بمانند.

استاد عبدالغفارگردیزی کارمند فرهنگی و سابق صاحب‌منصب گفت: «سگ زرد برادر شغال است. هر دو نیرو (طالب و ائتلاف شمال) نمی‌توانند ممثل آزادی و دموکراسی برای افغانستان باشند. نیروهای تازه وارد با آرایش جدید و رنگ و روغن مالیدن به رخسار پلید و منحوس شان می‌خواهند چهره خون‌آلود گذشته خویش را در زیر پتلون و لباس‌های منظم پلنگی بپوشانند.»

احمدضیأ کتابدار در شهر کابل گفت: «نیروهای تازه وارد را مردم می‌شناسند. آزموده را آزمودن خطاست. اینان نمی‌توانند با پخش سرودهای ملی و اجازه دادن به موزیک مردم را فریب داده و قدرت را در انحصار خود بگیرند.» او نیز راه نجات مردم ما را از چنگال این جانیان، ورود نیروهای حافظ صلح و انعقاد لویه‌جرگه و انتخاب حکومت بر اساس اراده ملت می‌دانست.

فرشته سابق معلم که فعلاً مجبور به گدایی است، گفت: «چادری خود را پس نخواهم کرد. زیرا مطمئن به امنیتم نیستم. من هرزگی و چشم‌پارگی اینان را تجربه کرده‌ام و گزند و بی‌ناموسی آنان را دیده‌ام. این نیروها همان‌هاییست که ده‌ها دختر جوان و زن به خاطر نجات یافتن از تجاوز شان دست به خودکشی زدند و از منازل چند طبقه خود را به زیر پرتاب نمودند.»

ر.س

دفاع طالبان از بی‌ناموسی عرب‌ها

● ابوسعیدبن‌نعمان از سرگروپ های افراد مسلح اسامه‌بن‌لادن در ساحه کارته‌سه نزدیکی‌های پل‌سرخ زندگی می‌نمود. وی گاه‌گاهی غرض انجام وظیفه که روشن نبود به بلاک‌های سابقه سفارت روسیه که زنان مهاجر شمالی در آنجا زندگی می‌نمایند، رفت و آمد داشت.

به تاریخ ۲ سرطان ۱۳۸۰ در حالی که از بلاک‌ها دیدن می‌کرد متوجه زن مریضی می‌شود که در حالت بسیار بد قرار دارد. مریض را به اجازه پوسته امنیتی به عنوان کمک با خود برده و در یکی از شفاخانه‌ها بستر می‌سازد. و بعد از چند روز از همانجا دختری به نام شاه‌بی‌بی را به عنوان پایواز مریض در آنجا وظیفه می‌دهد.

یکی از روزها که دوا باید از بازار خریداری می‌شد، ابوسعید آمده و از دختر می‌خواهد با وی برای خریداری دوا برود.

شاه‌بی‌بی همراه گرگ درنده سوار موتر شده که مستقیماً به طرف خانه عرب برده می‌شود. عرب بی‌ناموس به دختر جوان تجاوز می‌نماید. فردای آن شب دخترک به طرف حوزه رفته و عرض حال می‌کند. اما او از آنجا به آمریت جنایی ولایت آورده می‌شود و بعد از تحقیق خود شاه‌بی‌بی مقصر قلمداد شده از بلاک‌های مهاجرین اخراج می‌گردد. اما ابوسعید بی‌ناموس اصلاً برای تحقیق احضار نمی‌شود.

سلیم

مؤسسه پروگرام مواد غذایی جهانی (WFP) از طریق نانوایی‌های شهر کابل به زنان بیوه صاحب کارت روزانه پنج قرص نان به قیمت ارزان توزیع می‌نمود.

به تاریخ ۸ مارچ به مناسبت روز زن اعلام نمودند که باید تمام زنان در روز معینه به نانوایی‌ها بیایند و پنج قرص نان را به طور رایگان اخذ نمایند.

در نانوایی کارته پروان از ساعت ۶ صبح توزیع نان آغاز شده بود. باران شدید می‌بارید. تمام زنان پیر و جوان و کودکان به دور نانوایی جمع شده بودند. موتر مؤسسه با سه نفر هیئت رسیده و شروع به توزیع نان کردند. به خاطر نظم آن جا یکی از افراد هیئت به نام بصیر چوبی را به دست گرفته بالای سر زنان ایستاده بود. چوب به سر یک زن به نام کریمه خورد. کریمه با خیلی عصبانیت شروع به داد و فریاد نموده گفت: «خدایا از طرف طالبان هم چوب و کیبل به فرق خود می‌خوردیم و حال به نام روز زن هم توسط این نوکران خارجی چوب می‌خوریم.» یک زن دیگر هم فریاد زد که «ما زنان از طرف طالبان و غلامان پاکستانی مورد توهین و تحقیر بودیم و امروز از دست این جنایتکاران. اگر این بی‌شرف‌ها دست ما را از کار نمی‌گرفتند و جنگ قدرت نمی‌کردند ما چرا به این روز می‌افتادیم که با گدایی در عقب نانوایی "روز زن" را تجلیل کنیم...»

مزار

ک. س.

طالبان و ظاهرشاه

در مجلسی که در میزان ۱۳۷۹ به مناسبت اعدام دو نوجوان برگزار شده بود قاضی محکمه بلخ بنام «قضاوتوال نوراحمد» بعد از صحبت در مورد اجرای حکم محکمه، اعدام وغیره ظاهرشاه را آماج قرار داده به شخصیت «منحوس و ناپذیرفتنی» او پرداخت: «ظاهرشاه در فرانسه و امریکا گشت و گذار می‌کند و ریش‌اش کل

است، با زنان خارجی یکجا شراب می‌خورد، امکان ندارد که دوباره در افغانستان به عنوان رهبر و نماینده مردم قبول شود زیرا او کمونیست است، ضد دین است. توجه کنید که نماینده‌های او آمده برای مردم پول می‌دهند. از امارت اسلامی طرفداری نمایید نه از ملحدین.» بعد رشته سخن را والی بلخ نوراله نوری گرفته افزود: «ظاهرشاه در ارگ حوض آببازی داشت، زنان یعنی ناموس وطن را در آنجا لچ آببازی می‌داد و لذت می‌برد. او همان وقت با روسیه تعهد کرده بود که ریشه دین را از افغانستان برکند. حالا این تعهد را با امریکا سر دست گرفته است. ولی طالبان کلام الله را در کشور جاری ساخته اند. تمام بدبختی‌هایی که از طرف خلقی‌ها، پرچمی‌ها و روس‌ها بالای مردم ما اعمال شد، از دست ظاهرشاه بود.»

فرومایگی «ادبی»

محمدعالم‌لبیب یک تن از سرکردگان باند دوستم که نامش حک لوحه سنگی روضه شریف است در همان دوران حکومت «پهلوانان» پیشنهاد کرده بود تا نام «انستیتوت پیداگوژی رودکی» به خاطر بیگانه بودن نام رودکی به نام «انستیتیوب رسول پهلوان» عوض گردد. وی شعری در وصف رسول پهلوان «ابر مرد تاریخ» سروده بود که با آمدن طالبان و افشای مسئله،از طرف طالبان در مقابل ده‌ها تن لت مفصلی خورد. وی در زیر مشت و لگد طالبان تضرع‌کنان می‌گفت: «حال چندین شعر مدیحه برای شما نیز سروده‌ام بروید بخوانید.» او راست می‌گفت. بعداً طالبان نیز تصمیم گرفتند موصوف را به حیث رییس پوهنځی ادبیات و علوم بشری تعیین نمایند.

خشکسالی و قوماندان جهادی

... خشکسالی و قحطی بیشتر از هر جای دیگر قریه‌جات دور از شهر را با مشکلات روبرو ساخته است. به تاریخ ۱۲ سرطان ۷۹ در ولسوالی چاربولک قریه شالی‌اریق بیشتر از ۳۰۰ نفر برای ادای نماز جنازه از ده‌ها قریه جمع شده بودند تا در وقت معین یعنی ۱۲ ظهر میت را غسل بدهند اما به علت نبود آب مراسم تا ساعت ۳ بعد از ظهر معطل شد. مردم توسط شتر در بیرل‌ها برای شستن میت از قریه‌های دیگر آب آوردند. این در حالی است که در قریه‌های بالاجوی و ایلاباد، قوماندان اختر سالانه ده‌ها خروار پخته حاصل می‌کند و آب نهر قریه‌های پایین جوی را بند انداخته به زور حق آبه می‌گیرد. مردم قریه‌های پایین‌جوی موضع را به رییس آبیاری مزار عریضه نمودند. رییس صاحب در جواب می‌گوید: «موی در پای زیب نمی‌دهد زیبش موی در سر است.»

ا. ن.

جنایت‌های پیرم‌قل

در شهر رستاق قبل و بعد از به میان آمدن حکومت جهادی‌ها جنایت بیشماری صورت گرفته است که گوشه‌ای از آن را بازگو می‌کنم.

- پیرم‌قل در زمان تسلط حزب اسلامی تحت امر ملانادر که مردم او را به نام نادر جلاد می‌شناسند، به ترور و دهشت‌افگنی مصروف بود. وی با مولوی عبدالحلیم که معاون ملانادر بود افراد روشنفکر را به قتل می‌رسانیدند. چند بار مردم اعتراض نمودند که چرا مسلمانان را می‌کشید. پیرم‌قل می‌گفت: «اگر مسلمان باشند به جنت می‌روند و اگر کافر باشند به دوزخ.»
- پیرم‌قل با هجوم شورای نظار به پوسته‌های دولت در سال ۱۳۶۶ از طرف آن شورا حاکمیت جهادی‌ها را به دست گرفت و با قوای حزب اسلامی که زیر رهبری مامور حسن در غرب شهر رستاق بود مقابله مسلحانه نمود که هشتاد نفر از افراد قریه‌های گرگان،



آب باران در دشت‌های آبدان جمع می‌شود و مردم مالدار در آنجا به علت خشکسالی ناگزیر از همین آب‌های کثیف و گندیده استفاده می‌کنند.

سقاوه و سنگ‌علی را یکجا به قتل رساند.

● پیرم‌قل در سال ۱۳۷۰ سبب نفاق میان شهر کهنه و رستاق شده که روزانه صدها فیر هاوان، راکت و دیگر سلاح‌ها بین گروه‌های درگیر صورت می‌گرفت و در اثر آن‌ها صدها هموطن بی‌گناه ما از بین رفت.

● پیرم‌قل دستگاه مخفوفی از افراد جنایتکار دارد که متشکل از شریرترین افراد مانند باواقل، سیمان‌قل، منگلی‌قل، مولوی‌غفور و ... می‌باشند که همه ماهیتی یکسان دارند و همه صاحب زمین‌های زراعتی، رمه‌های گوسفند و گله‌های گاو و اسب می‌باشند و تمام امور اجتماعی و اقتصادی منطقه در دست آنان قرار دارد. آنان عشر زراعت، مواشی و دکان‌ها را از مردم به زور می‌گیرند. ظاهراً مکاتب دخترانه را فعال نموده اند که در آن‌ها تدریس مضامین ساینس ممنوع است و از مکاتب مذکور فقط به حیث آدرس دختران زیبا استفاده می‌شود.

● پیرم‌قل در ضدیت کامل با تاجیک‌ها است. وی در سال ۱۳۷۶ در خطابه نماز عید فطر گفته بود: «دوستم یک کمونیست است هرکس از او حمایت کند تیرباران می‌شود.» ولی توسط کریم دراز با دوستم به طور مخفی رابطه داشت. وقتی دوستم در کندز توسط قوای شورای نظار شکست خورد و عده‌ای از افرادش به قتل رسید. پیرم‌قل کریم دراز را در محضر عام تیرباران کرد.

● در زلزله سال ۱۳۷۷ در شهر رستاق که مقدار قابل توجه کمک‌های ملل متحد به رستاق سرازیر شد، پیرم‌قل نه تنها قسمت اعظم آن‌ها را غصب کرد بلکه توانست نزد شبکه‌های مختلف استخباراتی جهانی شناخته شود چنانچه دوباره با دوستم تماس گرفت و از طریق وی ترکیه و ازبکستان رفت و از طریق ملاجمشیدلقی یک سرمایدار عربی اهل بخارا پیوست.

● پیرم‌قل در حالی که اسماً در «اتحاد شمال» قرار دارد یک یاغی سرکش است و چندین بار گفته: «در منطقه‌ای که من حاکم هستم همه مردمش را غنیمت گرفته‌ام. این حاصل جهاد چندین ساله من می‌باشد. قانوناً هم منطقه حق من است و کسی دیگر حق ابراز نظر را ندارد.»

نامبرده در سنبله ۱۳۷۹ با افراد شورای نظار وارد جنگ شد که به کمک مطلب‌بیگ آنان را سرکوب نمود. تقریباً ۳۰ تن را اسیر گرفت که همه را تیرباران کرد و ۱۶ نفر را یکجا زیر خاک نموده بود. ملاابراهیم قومندان امنیه شهر رستاق، ملاخدای‌نظر قومندان غنج، ملااحمد از خال‌دره تا کنون در زندان پیرم‌قل در رستاق به سر می‌برد.

● پیرم‌قل پس از حادثه ۱۱ سپتامبر وحشی‌تر شد. وی با طالب‌بچه‌ها یک پروژه وسیع مواد مخدر را در تالقان و ینگی‌قلعه به عهده داشت. زیر نام عشر و زکات به صورت اجباری از مردم پول اخاذی می‌کرد.

در رمضان سال ۱۳۸۰ تنها از دکانداران شهر به نام زکات شش‌هزارلک افغانی اخذ کرد.

● روز عید فطر ۱۳۸۰ پیرم‌قل مانند همیشه در برگزاری نماز عید وحشت آفرید. محل برگزاری نماز توسط افراد مسلح بازرسی می‌شد و نمازگزاران توسط سیمان‌قل و غلام‌محمدعابدی و کل‌صمد شناسایی می‌شدند و فقط از یک دروازه حق عبور داشتند.

موعظه‌ها در مورد گذاشتن ریش و نکوهش اعمال ضد اسلامی بود. مولوی ابراهیم گفت: «پوشیدن دریشی عمل نادرست است. لچ کردن سر کار یهود و نصارا می‌باشد، خواندن مضامین ساینس بیهوده است و تراشیدن ریش مخالفت با اسلام است.»

پیرم‌قل گفت: «طالبان مسلمان بودند و من عده‌ای از آنان را با دوستم رابطه دادم که شاید مورد عفو قرار گیرند. آنان در ینگی‌قلعه کشته شدند که متاسفم.» و ضمن فحش فراوان به ربانی و سیاف به مردم گفت که ریش خود را نتراشید.

● پس از ۱۱ سپتامبر به افراد خود دستور داد که جلو لویه جرگه را بگیرند.

● به سلسله پرتاب مواد توسط طیاره‌های امریکایی، درین شهر هم مواد پرتاب شد اما پیرم‌قل قبلاً به افراد خود وظیفه داده بود تا نگذارند مواد را مردم بگیرند و باید محل را به طور جدی تحت مراقبت داشته باشند. ملامنگی‌قل مشهور به آمر مالی‌لنگ، مخدوم‌کوقی، کل‌صمد، قوماندان باباکچل، قوماندان سلیم، ضابط‌غلام‌محمد، افراد انجنیرعصمت و قوماندان عبدالحکیم به این کار موظف شدند. دو شب پهره کردند که شاید مواد پرتاب شود اما شب سوم که مواد پرتاب شد پهره‌داران خسته بودند و در محل حضور نداشتند. مواد توسط مردم عادی قریه‌ها جمع‌آوری شد. وقتی قوماندانان از موضوع آگاه شدند خود را رسانیده و به لت و کوب مردم پرداختند. در اثر فیر مرمی کل‌صمد چندین نفر از جمله دو کودک خود را به چقری‌ای انداختند که دست و پاهای شان شکست.

مقداری از مواد که توسط مردم سنگ‌علی و سقاوه گرفته شده بود توسط قوماندان عبدالسلام و ملاغلام به دستور پهلوان ابراهیم جمع‌آوری و به گدام‌های شخصی‌اش در قریه قریغاچ انتقال داده شد.

پهلوان ابراهیم قاتلی است که پس از کشته شدن قوماندان باباقل انتخاب شد. باباقل به امر او مخفیانه توسط یک فرد مسلح در کابل کشته شد. بعداً پهلوان ابراهیم این فرد را در شهر رستاق با فیر راکت به «انتقام» باباقل از بین برد. وی به نام این که طالبان به منطقه حمله نکنند در قریه کوک‌تابه بالای دریای کوکچه پلی درست کرد که برای ساختن این پل ساده از مردم پول هنگفتی بدست آورد. وی در قتل محمدعبداله یکی از قوماندانان برکنار شده و مولوی عبدالوهاب و عده‌ای از هوادارانش نقش اساسی داشت.

س. غ.

بی‌ناموسی‌های جنایتکاران «ائتلاف شمال»

● به تاریخ ۲۴ قوس ۱۳۸۰ حوالی ساعت ۱۰ شب دو موتر داتسن مسلح در قریه سالبارون مربوط ولسوالی چاربولک به چند خانه یورش برده، اموال را تاراج و یک نفر بنام آذر را به قتل رسانیدند. مردم قریه فردای آن شب به ولسوالی عارض شدند که هیچ کس به حرف آنان گوش نداد.

● روز سه‌شنبه ۱۳ قوس ۱۳۸۰ مردم منطقه بارگاه مربوط ولسوالی چمتال که اکثراً پشتون و ترکمن هستند، می‌خواستند به قومندان منزلا از قومندانان دوستم در آقچه تسلیم شوند. حزب وحدت بخاطر چور و چپاول خود مداخله نمود که در نتیجه ۱۵ نفر از مردم عادی کشته شدند.

● به تاریخ ۲۹ قوس ۱۳۸۰ شب چهارم عید در منطقه دشت‌شور، ۱۳ تن از افراد مسلح حزب وحدت داخل خانه محمدحسن شده به شکیلا دختر ۲۰ ساله، فریبا ۱۶ ساله و شگوفه ۲۰ ساله تجاوز می‌کنند.

● به تاریخ ۹ جدی ۱۳۸۰ در منطقه زراعت ۷ نفر مسلح از حزب وحدت به خانه خلیفه‌داوود داخل شده مردان را در یک اتاق انداخته و به دختران خلیفه‌داوود گینا ۱۴ ساله، پلوشه ۲۰ ساله و اناهیتا خانم خلیفه تجاوز می‌کنند. آنان به شفاخانه مراجعه کرده که قبل از تداوی توسط افراد گارنیزیون بخاطر سرپوش گذاشتن روی این جنایت، از شفاخانه بیرون می‌شوند.

ا. ن.

زنِ کشوری بنیادگرازده

محمدامین کارگر فابریکه نساجی دختر خورد خود رینا را در سن هفت‌سالگی با یکی از خویشاوندان خود که او هم هفت سال بیشتر عمر نداشت نامزد کرد. بعد از چند سال محمدامین فوت کرد و فامیل خود را بی‌سرپرست ساخت. افغان‌گل خانم محمدامین به خاطر پیداکردن یک لقمه نان هرروز در زمین‌های مردم کار می‌کرد و شام خانه می‌آمد. رینا که به سن شانزده سالگی رسید یکی از قومندانان مشهور به قومندان ستارقرقره به او تجاوز می‌کند و رینا هم از ترس بدنامی نمی‌تواند صدای خود را بکشد.

چند ماه بعد از آنکه رینا را عروسی کردند فامیل شوهر رینا گفت: «دختر شما خراب بود ما به خاطر ننگ افغانی او را طلاق نمی‌دهیم. ولی به حیث یک مزدور از او استفاده می‌کنیم.» بعد از آن روز بدبختی رینا شروع شد. روز پنج، شش تنور نان پخته می‌کرد، شوهر، خسر، خشو و حتی خواهران شوهرش او را مورد لت و کوب قرار می‌دادند. بالاخره رینا شبی از خانه پا به فرار گذاشته و تا وقت آذان ملا خود را به سرک عمومی می‌رساند. یک دریور که رینا را به این وضع می‌بیند می‌پرسد کجا می‌روی؟ رینا سرگذشتش را قصه کرده. و از او می‌خواهد که او را خانه‌ی مادرش برساند. موتروان بعد از خریدن یک چادری و یک جوره چپلک رینا را به حوزه طالبان می‌برد بعد از چند روز فامیل شوهرش آمده رینا را با خود می‌برند و طالبان اخطار می‌دهند که دیگر رینا را لت و کوب نکنند. بعد از آن روز زندگی رینا بدتر می‌شود آنقدر لت و کوب می‌شود که بی‌هوش می‌شود. بعد از آن که به هوش می‌آید، تصمیم به خودکشی می‌گیرد و با خوردن یک مشت شیشه به زندگی خود خاتمه می‌دهد.

ق. غ.

سایه‌ی دالر و دشنه در شمال

● اکثر باشندگان ولسوالی دهدادی با افغان‌هایی که تحت نظر ملل‌متحد موظف به سروی ولسوالی دهدادی اند در منطقه گفتگو نموده اظهار داشتند که ربانی در روزهای ماه حمل به ولسوالی دهدادی آمده برای فامیل‌ها مبلغ ده‌لک افغانی کمک نموده تا در آینده اگر رای‌گیری شود به او رای بدهند. اما مردم ولسوالی در مصاحبه‌ها گفتند که ما را اگر چند صدلک هم بدهد به او رای

پراخه دی وی د جنگ او بنسټپالی ضد او د آزادی او دموکراسی په خاطر د افغانستان د ښځو د مبارزی څخه پلوی!

نمی‌دهیم.

● در اثر جنگ‌هایی بین باند دوستم و ربانی در سمت شمال در قسمت‌های ولسوالی سنگ‌چارک و ولسوالی شولگره از طرفین زیادتر از ۳۰ نفر کشته و ده‌ها نفر زخمی شدند. به تاریخ ۱۲ ثور سال جاری جمعیت اسلامی برادر جنرال حبیب را گرفتار و به قرارگاه دروازه کودوبرق حبس نمود. جنرال حبیب از قریه سرآسیای میرقاسم‌جان که طرفدار دوستم می‌باشد ساعت ۳ بعد از ظهر ۱۲ ثور دست به جنگ زده ابتدا پوسته پل‌امام‌بوکری را خلع‌سلاح و تا چارسرکه کودوبرق پیشروی می‌نماید که در اثر مقاومت از طرف جمعیت در آنجا یک نفر کشته و یک نفر زخمی می‌شود. از طرفداران جنرال حبیب دو نفر زخمی می‌شوند. اما هیت صلح بین دو طرف صلح نموده و برادر جنرال حبیب از حبس خلاص گردید.

● در جریان انتخابات ولسوالی لوگر وکیل عبدالحمید از پشتون‌های لوگر که مقیم مزار و مخالف جهادیان بود اراده داشت خود را به نمایندگی از ولسوالی مردم لوگر کاندید کند و خواست با پسر خود (عبداللطیف) وارد لوگر شود. اما جمعیت در راه کمین کرده و پسر ۲۳ ساله وی را به قتل می‌رساند. در ولسوالی انتخابات لویه جرگه صورت نگرفت و به شکل انتصابی سه نفر و ده ملای گلبدینی که فعلاً جنبشی هستند و حاجی‌مذهب قوماندان وحدت و رییس شاه‌ولی مربوط جمعیت به لویه جرگه انتصاب می شوند.

● به تاریخ ۲ سرطان از ساعت ۳ بعد از ظهر درگیری بین حزب وحدت و جمعیت در منطقه گمرک شروع شد که ۲ نفر کشته و یک نفر زخمی از جمعیت به جا گذاشت. بعداً چهارراهی‌ها از طرف جمعیت و وحدت مسدود گردیده هر کدام مخالفین را دستگیر می‌کردند. جنگ بر سر پول بود. جمعیت می‌خواست پول یکی از افراد وحدتی را که تازه از ایران آمده بود به زور از وی بگیرد. نفر مذکور فرار نموده به قرارگاه حزب وحدت بنام مرتضی پناه برد که در نتیجه موجب درگیری شد.

ننگرهار

ا. م.

د جنایت‌کار زرداد پیژندنه

زرداد د ننگرهار د حصارک اوسیدونکی او پلار یی د خپل کلی سپین‌ږیری ؤ. زرداد په ووکتوب کی په زردوری او زرک یادیده اوناآرام خصلت یی درلوده. حصارک د پاکستان‌پولی ته نژدی وروسته‌پاتی سیمه ده او له پولی پوری خوا د پاکستان‌پالیسی داسی وه چی پولی ته نژدی افغانی متنفذین په ځه ناځه ډول ځان سره وتړی او رابطه ورسره وساتی. هغه وخت چی د روسانو د یرغل په مقابل کی مقاومت شروع شو نو زرداد هم په شوکو او داړه اچولو لاس پوری کړ.

په پاکستان‌کی د ده کورنی دکچه ګړی‌په کمپ کی اوسیدله چی غړی یی په بدکاریو، لوټماری، اجرتی قتلونو او حتی د ماشومانو په تښتولو کی شکمن ګڼل کیدل.

زرداد د ګلبدین د باند یوه مهمه او غټه ستنه وه، ځومره چی ګلبدین‌د زرداد په مقابل کی سخاوت ښودو نو هماغسی زرداد هم لاس په نامه تابعدار نوکر ؤ، ډیری زیاتی د انډیوالی اړیکی یی درلودلی. هغه زردوری (زرداد) چی پخوا د خپل کلی په بل سر کی چا نه‌پیژانده ډیر ژر د پیسو او سپیو او زور خاوند شو، د زور، ظلم او لوټماری خبرونه یی هری خواته خپاره شول، په تیره بیا د B.B.C خپرونو دده انسان دښمنه شخصیت ته لا زیاته هوا ورکوله او ډیر زیات یی وپیرساوه.

په هماغو ورځو کی چی دده د غلا او چپاول ورځی وی په خپله کورنی‌او د خپلو نورو کاسه ځټونکو په منځ کی په بزرگ او شیخ‌صاحب یادیده خو د کلی او کمپ نورو خلکو ورته ددی زمانی فرعون او شداد وایه. دده یوه ټوپکی ځو کاله وړاندی ماته داسی وویل: «چی بس په زړه کی مو دا یو ارمان پاتی شو چی یوه ورځ دی خدای راولی چی مونږ (حزب اسلامی) د پاچا پل (د یکه‌توت او قلعه‌زمان‌خان په منځ کی) نه پوری وزو او له شیخ‌صاحب بزرگ سره لکه د باز په مشری د شاهینو یو سیل د دریم مکرویان په سپینو کوترو منګولی ولکی کړو خو ځه ووایم چی په هغو ورځو کی د ګلبدین او ربانی په منځ کی تور غویان حلال شول او جوړه وشوه.»

کله‌چی د طالبونو د راتګ ورځی نژدی وی نو زرداد په ډیری بی‌رحمی سره د کابل-جلال‌آباد لاره کی د مسافرینو او سودا ګرود مالونو په تالا کولواو د مسافرو د نیولو او ځورولو چاړه نوره هم تیره کړی وه. ځینی وایی چی زرداد ته خبر ورکړ شوی ؤ چی مقاومت ونکړی. ځرنګه چی د لوټ کولو وخت لږ پاتی وء نو ځکه یی لوټولو او تالان ته زور ورکاوه. بله عقیده داسی وه چی د بهرنیو دوستانو په مشوره یی خپلو ظلمونو او نا کردیوته پښی اړم کړی وی چی خلک تر پوزی پوری راولی او ښه تنګ شی تر ځو له مرګ نه په درد راضی شی او د طالبانو وا کمنی‌په ورین تندی ومنی. همدغه ډول په جلال‌آباد کی هم د فضل‌الحق مجاهد او حاجی‌زمان ډلو په ښکاره ډول د خلکو کورونه او حیا ګانی‌لوټولی چی وروسته له ماښام نه به په خپلو او بیګار شوو موټرو سپاره په کوځو کی ګرځیدل او یوه کور ته به ورتلل د کور نارینه به یی وتړل او ښځی به یی بی‌پته کړی او د کور ټول سامان به یی په موټرو کی‌بار کړ. هره شپه په هره کوځه کی غلاوی او داړی غورځیدلی.

لنډه دا چی د زرداد د ټولو اعمالو او جنایتونو مسئولیت یواځی

دده او دده د ټوپکمارو سپیو په غاړه نه‌دی بلکه گلبدین (چی دی ورته د ځان په شان گران و او کله به چی د گلبدین ژوند ته خطر پیښیده نو زرداد به یی بادیگارډ ؤ، له بلی خوا د کابل او کوهدامن، انگور او منی او د بامیانو پسونه به یی چهارآسیاب ته ورلیږل. سر بیره پر دی چی دلویی لاری د عوایدو په نوم یی د گلبدین جنگی ماشین ته بودجه برابروله) اصلی مسول دی.

زرداد، قلم، چمن، سپی او گلبدین دا ټول د یو بوینا کړ نځیر کړی‌دی.

د زرداد نه‌هیریدونکی خیانتونه

سلطان جان د سیدجان زوی د جلال‌آباد د انگورباغ اوسیدونکی چی پخوا د لوای سرحدی زرهدار ټانک د مخابری ضابط ؤ، په زرهدارو ټانکو کی یی تجربه درلوده او څه موده یی د ناصر په نوم د حزب یوه قومندان سره هم نوکری کړی ده. نوموړی چی څه موده د زرداد په ډلی کی شامل شوی دی، داسی وایی " کله چی مونږ د مسعود خلاف کابل په توپونو ویشته نو ماته زرداد په خپله داسی وویل: "ضابط صاحب خیال کوه چی یوه گولی دی هم خطا لاړه نشی. چی څه درته ښکاریدل نو جگ‌جگ لوی لوی تعمیرونه وله خو کوښښ کوه چی مکرویان او د ښار مرکز ضربه‌ضربه وولی چی څوک ژوندی پاتی نشی." هغه وایی: "یوه ورځ پاکستانی‌دوستان راغلی ؤ چی ټانکونه اره کړی نو څه یی ورسره موظف کړم چی ته ورسره همکاری وکړه. له ماهیپر لاندی تر کوزتنگی پوری ټول ټانکونه په خاص مهارت سره اری اری او ټوټه ټوټه شول، نو زه هغه وخت بیا پوه شوم چی دا سړی افغانان ندی."

د زرداد ـ گلبدین یوه غلا

د ننگرهار د چارباغ صفا اوسیدونکی انجنیر ملنگ‌جان چی د محاذ ملی اسلامی د پیښور په ډیپو کی د ډریوری وظیفه درلوده او اوس په جلال‌آباد کښی اوسیږی. یو اراده ډاټسن موټر په هرات کښی‌اخیستی ؤ چی جلال‌آباد ته یی راوړی خو د نغلو په لار کښی د زرداد تلاشی دغه موټر د هغوی څخه ستون کړ.

انجنیر ملنگ‌جان چی د اسحاق‌گیلانی سره اړیکی درلودی له هغه نه د گلبدین په نوم یو خط اخلی او څو څو واره په کچه گړی کښی‌د زرداد کور ته هم ورځی خو موټر لاس ته نه ورځی بیا چهارآسیاب ته ځی گلبدین سره وینی هغه ورته مکتوب ورکوی او په ظاهره داسی ښایی چی هرومرو به موټر ورته وسپاری خو دوی (زرداد او گلبدین) په خپل مینځ کی نوری اړیکی هم لری. کله چی مکتوب زرداد ته راوړی نو لوموړی زرداد ته ورتگ آسان کار نه‌ؤ ددی له کوټی نه بهر به نور انسانی سپی ولاړ ؤ او د چاورتگ چی به زرداد ته گټور نه‌و نو خپلو سپیو ته یی به د هغه د خوړلو امر ورکوو او حئینی به یی په کوتکونو وهل خو ملنگ نومی یی په ډیرو پیژندگلوی او واسطو سره وکولی شول چی د زرداد کوټی ته ننوحئی، زرداد چی مکتوب ولیده او ورته ولوستل شو نو سمدستی یی د هماغه موټر کلی‌گانی راوایستلی او ملنگ ته یی مخامخ په هوا کښی‌څوړندی ښکته او پورته وخوځولی او ملنگ ته یی وویل چی " گلبدین لاڅه دی؟ او د هغه مکتوب به څه وی؟"

هغه موټر ډیره موده زرداد سره و چی وروسته‌یی په کوم بل سړی خرڅ کړ.

د بی‌گناه خلکو لوټول

● د زرداد د حاکمیت‌او اقتدار په وخت، مونږ په شریک ډول تجارت کؤ او غوښته مو چی یو مقدار غوړی او تیل (۴۲۰ تیم ۱۶ کیلویی غوړی او ۱۲۰ بوشکی ډیزل تیل) کابل ته انتقال کړو. د سروبی په ساحه کی چی د زرداد د قومندانی موقعیت و په ظلم او ستم یی موټر ودراوه او ویی‌ویل چی دا تاسو په غلا کابل ته وړی او مونږ اجازه نه‌ورکوو چی خورا کی‌او سوخت مواد کابل ته ورسیږی، حئکه هلته د مسعود اقتدار دی. نو مونږ ورته وویل چی بیرته یی جلال‌آباد ته وړو. هغوی وویل چی ستاسو د پلار مال خو ندی چی بیرته یی وړی. کومی پیسی چی تقریباً ۳۵لکه افغانی د مصرف په خاطر مونږ سره وی په زور او وهلو یی واخیستی. مونږ د خپل نجات په خاطر او چی ژوندی پاتی شو د خپل مال نه تیر شولو او وتښتیدو، حئکه زمونږ یو ملگری چی قند نومیږی د لاری د بام څخه لاندی را گوزار کړ او ملا یی ماته شوه.

د بین‌المللی محکمی د بشری حقوقو څخه غواړو چی د دغه جنایتکار محکمه علنی شروع شی او زمونږ حق راته بیرته اعاده شی او نوموړی ته د بین‌الملل قوانینو سره برابر مجازات ورکړ شی.

حشمت

طالبان او مسعود قاتلان دی

څه موده پخوا د کری ولسوالی د وزیرو په کلی کی سرمعلم عبدالرحمن وفات شو. د قبر په سر یو دینی عالم چی مولوی کوهو خیل نومیږی تقریر ته پاځیده. ده وویل «القاتلو والمقتول کلا هما فی النار» (یعنی قاتل او مقتول دواړه چی هر څوک وی دوزخ ته حئی) او مثال یی د اوسنیو جنگونو ورکړ چی طالبان یی له خپلو مخالفینو سره کوی، ده وویل «هر څوک چی په اوسنیو شرایطو کی د جنگ

کربښوته حئی هم قاتل او هم مقتول گڼل کیږي.» کله چې خبره ولسوال ته ورسیده، هغه مولوی صدراعظم ته احوال ورکړ چې زه غواړم مولوی کوړوخیل ونیسم. صدراعظم هم وویل چې: «مولوی ونیسه او تر څو چې ما د امربالمعروف رییس مولوی نیک‌محمد سره خبره نه وی کړی له ځان سره یې بندی وساته.» ده ټینگار وکړ چې په دی هکله مخابرو کی بحث مه کوه‌ځکه چې نور خلک مخابری تعقیبوی او د آیات د ترجمی خبره د هر چا تر غوږ رسیږی.

د یادولو وړ ده چې ددی خبری څخه وړاندی هم مولوی کوړوخیل د جمعی ورځئی په خطبی کی هیڅ کله د ملاعمر نوم نه‌اخیسته تر څو چې په دی هکله ټینگ اخطار ورکړ شو او نوموړی له یو ځل نوم اخیستلو وروسته مجبور شو د وزیرو له کلی څخه جلال‌آباد کی د مولوی خالص فامیلو ته کډه وکړی او هلته هم د طالبانو له خوا ورته وویل شول چې قومی خلکو ته به خبری نه کوی‌او که نه بیا مونږ درسره خبری کوو.

کاظم

د لویی جرگی ټاکنی په پوهنځئی کی

د ثور د میاشتی په ۳۱ نیټه د ورځئی په لسو بجو د طب د پوهنځئی په مسجد کی د پوهنځئی مربوطه استادان راغلل او د ټاکنی‌جریان په پیل کی پوهنمل محمداسمعیل یو تن د مشرقی ولایتونو د لویی جرگی د کمسیون غړی وینا وکړه او په خپله وینا کی‌یې وویل چې هر استاد ددی حق لری چې لویی جرگی لپاره ځان وټاکی.ولی دوه هفتی مخکی د پوهنځئی غیرمنتخب او غیرقانونی رییس پوهاند ډاکتراسداله شینواری د پوهنځئی استادان په ٌهمدغه جومات کی راټللی ؤ او دوی ته یې وویل چې زه د لویی جرگی لپاره ځان کاندیدوم،نو پدی ډول هیله کوم چې د انتخاباتو په جریان کی به زما څخه ملاتړ کوی، برعکس که له تاسو څخه هر کوم یو استاد ځان کاندیدوی نو په ښکاره ډول سره دی ووایی. اما دا یوه دروغجنه وینا وه. دا ځکه (د پوهنځئی استادان د پوهنځئی د ریاست د انتخاباتی جریان په نظر کی نیولو سره چې اسداله‌شینواری په کی ونه‌ټاکل‌شو او حاجی‌قدیر د پوهنځئی منتخب رییس په زور سره استعفا ته مجبور او نوموړی یی د غیرقانونی رییس په توگه بیرته وټاکه.)

نو د پوهنځئی استادان د حاجی‌قدیر سره د مخامخ ټکر له امله حاضر نشول چې کوم یو ځان د لویی جرگی لپاره کاندید کړی. نو پدی ډول نوموړی رییس د کاندید په توگه پاتی شو، له دی امله انتخاباتی جریان په یوه غیرقانونی ریفرندم (ټول پوښتنی) باندی تبدیل شو. چې نوموړی په دی جریان کی د ۶۲ موافقو او ۲ مخالفو رایو په گټلو سره د لویی جرگی لپاره استاذی وټاکل‌شو.

د یادونی وړ خبره خو دا ده چې په داسی یوه علمی ټولنه کی چې جهادی او وطن دشمنه مشران لکه حاجی‌قدیر، استادان دی ته مجبوروی چې هیڅ څوک باید ځان کاندید نه کړی،که نه نو پخوانی سرنوشت (د پوهنځئی د رییس د انتخابیدلو) سره به مخامخ شی.

احمد

اخوانی دستورونه او «چلونه»

مجیب‌الرحمن د عزیزالرحمان زوی د لغمان اوسیدونکی چې اوس یی کور په ریگ‌شاه‌مردخان کی او خپله د طالبانو په زندان کی بندی دی او څه موده هم د زرداد او له نغلو پورته یوه پوسته کی مجاهد ؤ داسی وایی:

«د نوو تجارتی موټرو د نیولو او را گرځیدلو په هکله داسی دستور را کړشوی وه.

- هغه موټر ونیسی چې نوی وی او نمبر پلیټ ولری.
- له نیولو سره سمدستی «شیخ صاحب بزرگ» یعنی زردادخان ته اطلاع ورکړی او د موټر د خاوند پوره معلومات



وکړی.

یوه ورځ د ننغلو تالاشی مسئول زمونږ پوستی ته راغی او هلته یی یو نوی موټر د زرداد خان په امر ونیو. ما ورته وویل چی تاسی خپله ولی نه نیوه د ننغلو د تلاشی مسئول وویل چی ته په دی چلونو نه پوهیږی.

زه پیره موده وروسته جلال آباد ته راغلم، د نیول شوی موټر دریور زه پیژندلی وم او ویی نیولم، موټر د مولوی خالص د دوستانو وه. ما او پلار می ډیر وهل او ټکول وخوړل. نو هغه وخت وپوهیدم چی گلبدین له زرداد سره او زرداد له مونږ سره څه ډول «چل» کړی دی.

ش. ن.



عکس از «پیام زن»

از نتایج سنگ‌جنگی بین بنیادگرایان

در ۸ اپریل ۲۰۰۲ زمانی که وزیر دفاع دولت انتقالی محمدفهیم از جلال‌آباد دیدن می‌کرد، انفجار مهیبی در مرکز شهر رخ داد که ۹ کشته و ۹۲ زخمی از خود به جای گذاشت. به استثنای دو نفر از تفنگداران «اتحاد شمال» بقیه قربانیان همه افراد بیگناه و اکثر شان محصلان بودند.

گفته می‌شود که این سؤقصد علیه وزیر توسط گروهی از «اتحاد شمال» که با فهیم اختلاف دارند، صورت گرفت. بار دیگر مردم بی‌دفاع ما قربانی سگ‌جنگی بین گروه‌های متخاصم بنیادگرا اند.

بخاطر بازدید فهیم از شهر، مقامات امنیتی تمام دکان‌ها، مکاتب و مؤسسات دیگر را بسته و از مردم خواستند بخاطر خوش‌آمدید فهیم در کنار سرک صف ببندند. انفجار در چهارراهی مزدحم (چوک تلاشی) به وقوع پیوست که باعث خسارات سنگینی گردید. به فهیم هیچ آسیبی نرسید و بعد از حادثه آنجا را ترک گفت.

ب.

سر شاخ شدن جنایتکاران در ننگرهار

لاشخواران باز هم بعد از پنج سال به دستور دستگاه‌های جاسوسی پاکستان وارد شهر جلال‌آباد گردیدند.

روز شنبه ۱۵ جدی ۱۳۸۰ یکی از کارمندان «د افغانستان بانک» بنام غلام‌نعمت ولد حاجی‌محمدغوث مسکونه قریه رهین ولسوالی علیشنگ ولایت لغمان ذریعه مکتوب جداگانه از ریاست «د افغانستان بانک» به صفت مدیر عمومی آن در ننگرهار مقرر گردید.

قبل از وی، سیدعزیز مشهور به معلم‌عزیز مربوط باند اسلامی گلبدین از طرف شورای جهادی ننگرهار به حیث رییس «د افغانستان بانک» مقرر گردید که وی مانند سابق (در دوران معاونیت‌اش در ریاست گمرک) دوباره به رشوت‌ستانی آغاز نمود. او همه روزه مبلغ هنگفتی از نوت ۵۰۰ افغانیگی را توسط افراد مسلحش از بازار صرافی شهر جلال‌آباد جمع‌آوری در عوض بانکنوت ۱۰۰۰۰ افغانیگی را در مقابل مفاد به فروش می‌رساند و چک‌های را در مقابل ۱۰ فیصد رشوت اجرا می‌کند.

بعد از این که معلم‌عزیز اطلاع می‌یابد که غلام‌نعمت به عوض‌اش مقرر شده، او (غلام‌نعمت) را نزد خود خواسته بعد از لت و کوب و توهین بسیار در تشناب بانک حبس می‌نماید. بالاخره اعضای شورای جهادی ننگرهار که همه طرفداران معلم‌عزیز اند آمده و غلام‌نعمت را رها می‌کنند.

ز. م.

فحشای طالبی

به تاریخ ۱۲ میزان ۱۳۷۹ ساعت یک ظهر در مقابل هوتل مرحبای شهر جلال‌آباد نزدیک چوک مخابرات یک موتر پیجروی شیشه سیاه توقف کرد. دو نفر مسلح با موی‌های دراز و دو زن چادری‌دار پایین و داخل هوتل شدند. یکی از طالبان مسلح برادر صاحب هوتل بود. صاحب هوتل اتاق ۷ را برای شان به کرایه داد. افراد مسلح طالبان با دو زن داخل اتاق شده نان خواستند که نهایت زیاد قیمتی بود. بعد از نان دروازه اتاق را بسته و به منشی

گفتند که کسی را نزدیک اتاق شان نگذارد. بعد از تقریباً دو ساعت از اتاق برآمده رفتند.

لغمـان

سعید

د ټوپک زور او لویه جرګه

د لویې جرګې د کمسیون د اظهاراتو په اساس چې خلک کولای شي بې له کوم تهدید او ویرې نه خپل وکیلان وټاکي.خو برعکس د علینګار په ولسوالۍ کې د ۱۵۰۰ شاوخوا خلک د خپل وکیل د ټاکلو لپاره راغلي ؤ. له بده مرغه ټوپکسالاران په کې موجود و او هر څه په خپله خوښه نشوکولای چې رای ورکړي. او قومندانانو چې څه رقم خوښه وه او هر څوک یې وکیل وټاکه‌هماغسي وشو.

د راجائي په کلي کي قومندان وردک د حزب اسلامي چې فعلاً انجنیرقرار پوري مربوط دی، نوموړی بې له دې نه چې د خلکو څخه پوښتنه وکړي خپل کاکا د ټوپک په زور د وکالت د پاره کاندید کړ.نو له دې خاطره د خلکو قهر راغی او څلورمه برخه د کلي دده په ضد قیام وکړ. کله چې قومندان وردک دا حال ولید او پدې باندې پوه شو چې دا کار چا کړی دی، هغوی یې په مرګ تهدید کړل. له بده مرغه د خلکو قیام څه نتیجه ورنکړه ځکه چې زور او ټوپک قومندان وردک سره ؤ.

د جهادي او طالبي قومندانانو جنـایتـونه

د لغمان ولایت د علینګار ولسوالۍ راجائي د کلي اوسیدونکی سیداحمد د لعل‌محمد زوی د ګلبدین جنایتکار باند سیمی ته د راتلو څخه د مخه نوموړی د یوی ډوډۍ په مقابل کی د خلکو غویان پیول. کوم‌وخت چې دغه تروریستان سیمې ته راغلل نوموړی ددی خاینانو سره مسلح شو. نوموړی قومندان ددی ناولی باند په وخت کی‌ډیر جنایتونه وکړه. کله چې طالبان راغلل دی د طالبانو سره پاتی شو او د ننګرهار په هوایی میدان کی د قومندان په صفت وظیفه اجرا کوله خو د طالبانو په آخرو وختو کی نوموړی قومندان، یوه کوچۍ‌په عزت تیری وکړ، چې د پلار نوم یې باغوان دی. طالبانو چې دده د نیولو هڅه وکړه دی وتښتید او د شمال ټلوالی سره یو ځای شو. وروسته له دی چې طالبان له منځه لاړل نوموړی قومندان د معلم زمان سره یو ځای شو چې معلم زمان فعلاً د امنیی قومندان په صفت په ولایت کی وظیفه اجرا کوی.

د حمل په ۴ نیټه سیداحمد قومندان، کوچی ونیو او ورته وویل چې زما ښځه دې څه کړه. کوچې خپله لور د هغې رسوایي نه وروسته یو چاته ورکړه چې یو اولاد هم لرې خو کوچې غریب بیچاره بې‌دفاع سړی دی. قومندان صاحب سیداحمد ترې دوسوه لکه افغانۍ په زوره واخیستی.

● سالاب د لغمان ولایت د علینګار د ولسوالي د غرب خواته یو کلی‌دی چې خلک یې پشه‌یی دی. د سالاب د برکلي څخه یو سړی چې آغا نومیږي، څه موده مخکې واده وکړ.

د جمعې په ورځ چې ۱۶ حمل سره سمون خوري د نوموړي ښځه د رستم زوی چې دا هم د سالاب اوسیدونکی دی وتښتوله او قومندان وردک ورته پناه ورکړه. له ده سره دوه میله سلاح کلاشینکوف‌او مکروف هم ؤ. قومندان وردک چې سلاح او ښځه ولیدل په دې فکر شو چې دا به څه رقم خپل کړي. قومندان وردک د ښځې اول میړه (آغا) سره ارتباط ونیو او هغه یې پټ راوغوښت او ورته یې‌وویل هغه سړی چې ستا ښځه تښتولي وه هغه له ما سره دی، زه یې سبا ته رخصتوم او ته ورته په لار کی کمین ونیسه سړی به ووژنې او ښځه به ترې واخلې. آغا دا خبره ومنله او سړی ته په لار کی کښیناست. او سړی یې وویشت. د فیرونو سره سم قومندان وردک خپل افراد قومانده کړه. دواړو څخه یې دری میله سلاح واخیسته او ښځه یې هم راوسته. هغه یې په خپل کور کې کښینوله او سړی یې بندي کړ.

● ځرنګه چې معلم عبداله‌جان (واحدی) د ګلبدین جنایتکار د نژدی ملګرو څخه ؤ، د جهادیانو په وخت کی دی د لغمان والی ؤ کوم‌وخت چې طالبان راغله، نوموړی د شمال ټلوالی سره یو ځای شو. د یوی کمی مودی څخه وروسته نوموړی بیرته طالبانو ته تسلیم شو. خو کله چې دی کابل ته وغوښتل شو خپل ځان یې په خطر کی ولید، دوباره د شمال ټلوالی سره یو ځای شو خو بالاخره د مسعود په پلان د حامد له طرفه په یوی توطئه کی له منځه ولاړ. خو د طالبانو د ختمیدو وروسته د هغه ورور عبدالهادی (واحدی) خپل ځان یې د لغمان والي مقرر کړی دی.

● د لغمان په مرکز کی د دوشنبي په شپه د حوت ۲۰ نیټه ۱۳۸۰ میرحیدر د سیداصغر زوی د علینګار د کټاخیلو د کلي اوسیدونکی چې نوموړی د زراعت لسانسه دی. د لغمان په مرکز کی د عرب په نامه یوه دواخانه هم لری او د جهلمتي په کلي کی اوسیږي.

د نوموړي کور ته په پورته ذکرشوي تاریخ د شپې په یوه بجه څو نفره ورننوتل چې برګې پلنګې دریشی یې اغوستې وې کلشنکوفونه‌ورسره ؤ، سم له مخې یې میرحیدر ونیو او توپک یې ورته په زړه کښیښود. د نوموړي څخه یو میل روسي چره‌ایز، یو میل کلاشنکوف، یو میل مکروف چې دا دده شخصي سلاح وه، غیر له دې میرمن یې ورته ونیوله د هغې په غوږو کې د سرو غوږوالی او په پوزه یې د سرو زرو چارګل، د کور اسباب او نقدي پیسې ورڅخه واخیستی. پس ددی غله د کور څخه په قراره ووتل خو

میرحیدر نژدی پوستو، قومندانی او ولایت ته خبر ورکړ خو هیڅ دده آواز وانه‌ورید.

وحید

شمالی ټلواله او انسان وژنی

کله‌چی بی‌فرهنگ طالبان د لغمان څخه وتښتیدل او د هغوی پخوانی جهادی جاهل ورونه لغمان ته راغلل، په هغه تیر غیرانسانی عملونو یی لاس پوری کړ.

د دلو په نیټه د حسن‌زئی په کلی کی د خپلو مخکنیو وژنو د ګوډیوله مخی «خمینی» په نامه قومندان خپلو کسانو ته امر وکړ چی خان‌آغا د فضل الرحیم زوی وولی او بیا یی مړی همداسی پریښود چی جسد ډیر خراب شو. دا کار د ګلبدین د باند فاسد عملونه ښایی.

ګل‌رحیم د ګونپال اوسیدونکی لغمان ولایت کی یی د اسعارو تبادله کوله. د ډیرو پیسو خاوند ؤ. د شپی تیریدو لپاره خپلو جهادی انډیوالانو سره د علی‌خیلو علاقی لیوا ته ولاړ. د هماغه ورځ په ماښام د جهادیانو لخوا ووژل شو.

یعقوب

د جهادیانو زور زیاتی

● په ۸ ـ ۳ ـ ۸۱ تاریخ باندی د قرغی په ولسوالی کی د حضرت‌علی کسان مستقر ؤ. د حضرت‌علی کسانو لخوا په یوی ښځئی باندی تیری، د ډا کترعبداله لخوا ترتیب شوی نقشه وه چی د قرغی باوجدانو خلکو لاس په قیام پوری کړ. نر او ښځئه د کورونو څخه راووتل او په ولسوالی یی حمله وکړه. د حضرت‌علی کسان یی د هغه ولسوالی څخه وویستل.

● په ۲۶ـ ۲ـ ۸۱ تاریخ د حضرت‌علی او حاجی‌عبدالقدیر قوتونه او مسلح کسان لغمان ولایت ته ننوتل او د قرغی په ولسوالی کی د کندی‌په کلی کی شل کورونه لوټ او د ټولو کورونو څخه یی زیورات او نقدی پیسی واخیستلی او د عملیاتو په ترڅ کی لس کسان ووژل شول. د لغمان ولایت ته ننوتلو په جریان او بیرته وتلو کی د حضرت‌علی د کسانو یو ډاټسن د ناصرک سیاه لخوا په راکټباندی وویشتل شو، چی دوه کسان مړه او شپږ نور ژوبل شو.

● په ۲ـ ۳ـ ۸۱ تاریخ لغمان ولایت ته د ډا کترعبداله په کومک ۲۰۰ مسلح کسان راغلل. د حاجی‌قدیر او حضرت‌علی قواوی چی په لغمان کی وی خپل ځان په خطر کی ولیده. البته دا یو نوی اختلاف حاجی‌قدیر او حضرت‌علی یو طرف او جنرال فهیم په بل طرف کی واقع دی. کوم وخت چی فهیم د حاجی‌قدیر په ضد قوتونه لغمان ته استوی حاجی‌قدیر، د فهیم نفر چی د زون شرق په سطحه د فهیم په نفع د لویی جرګی په خاطر کار کاوه چی نوم یی سیدمحمدصافی د کنړ پیچدری څخه دی، دری ورځی بندی کړو بیا د فهیم په واسطه خوشی شو. حاجی‌قدیر د هغه څخه تضمین واخیسته چی لویی جرګی کی به د فهیم په نفع کار نه کوی.د حاجی‌قدیر او حضرت‌علی په دریځ کی تغییر راغلی د ظاهرشاه په طرف د امریکا د تربیه لاندی دی او امریکا غواړی چی حاجی‌قدیر په شرق کی یکه‌تاز د میدان شی. حاجی‌قدیر غواړی چی د فهیم قوت په شرقی ولایتونو کی ختم شی او کرزی او ظاهرشاه په نفع کار وکړی.

هرات

ظاهر

جنون ضدهزاره

ملاعمر فرمان اخراج اجباری ۱۴۰ خانواده هزاره را از پشتون‌زرغون صادر کرد. بیش از نصف قریه پشتکان پشتون‌زرغون را هزاره‌ها تشکیل می‌داد که ۶۰ سال پیش یک قلعه را با ۱۷۰ هکتار زمین از پدرکلان عنایت‌الله‌خان‌محمدزایی خریده بودند. بعد از «فتح» و کشتار مزار و سمت شمال عنایت‌الله‌خان به عنوان شفع زمین‌های پدرکلانش مراجعه می‌کند. ولسوال هزاره‌ها را ۵ ملیون افغانی جریمه می‌کند. عنایت‌الله نزد «امیرالمومنین» رفته از هزاره‌ها به نام طرفداران رژیم خلق و پرچم شکایت می‌کند که او را به زور اخراج کرده اند. ولسوال موسفیدان هزاره را احضار و مدارک و اسناد شان را پاره پاره کرده و ۴۸ ساعت فرصت می‌دهد تا قریه را ترک گویند و نیز دستور می‌دهد که حق ندارند دروازه و کلکین، چوب، کاه و بیده را با خود ببرند.

بتاریخ ۱۵ سنبله ۱۳۷۹ کاروان هزاره‌ها از قریه بیرون کشیده شد. طالب بچه‌ها تا یک هفته به قریه هجوم آورده، دار و ندار آنان را غارت نمودند. فعلاً آن هزاره‌ها در شهر هرات مجبور به گدایی اند. ■

حساب هزاران مجاهد مقاومت ضد روسی‌از مشتی عمال سران بنیادگرا جداست که از ۷۱ تا ۷۵ بر سریر خون و خیانت تکیه داشتند

اعلامیه‌های «راوا»

قطعنامه «راوا» به مناسبت دهم دسمبر روز جهانی حقوق بشر

جنایتکاران طالبی و جهادی، وقیح ترین دشمنان حقوق بشر

در حالیکه مردم در سراسر گیتی دهم دسمبر روز حقوق بشر را به امید تأمین ارزش‌های انسانی در سایه صلح، دموکراسی و پیشرفت تجلیل می‌کنند، در افغانستان تحت تسلط خونین بنیادگرایان، حقوق بشر طوری از سوی باندهای طالبی و جهادی پامال می‌گردد که در هیچ گوشه‌ی دنیا نظیر ندارد. بخصوص تجاوز هار به حقوق زنان، در وطن بلادیده‌ی ما بیداد می‌کند.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان «راوا» به خاطر بزرگداشت روز جهانی حقوق بشر، نکات ذیل را اعلام می‌دارد:

۱ ـ مردم دنیا باید بدانند که از زمان قدرت یافتن بنیادگرایان پس از سقوط دولت دست‌نشانده‌ی نجیب، حقوق بشر در افغانستان به طور روزافزون و وحشتناک پامال و به تحقیر گرفته می‌شود. طالبان چنانچه در باره وجود اسامه‌بن‌لادن در افغانستان به مردم دنیا دروغ گفتند ولی به زودی ثابت شد که او تحت محافظت آنان قرار دارد، در ارتباط با «انعطاف» پذیر شدن شان نسبت به حقوق بشر هر چند هم کوچک و بی‌اهمیت ـ نیز مطلقاً دروغ گفته و فقط می‌خواهند جهانیان را فریب داده و دولت‌هایی را برای معامله با خود جلب نمایند.

۲ ـ بسته شدن مرزها توسط دولت پاکستان در شرایطی که جنایتکاران طالبی و جهادی زندگی در مناطق معینی را ناممکن ساخته اند، مصیبت مرگبار دیگری بر مصایب مردم ما و انکار ابتدایی ترین ارزش حقوق بشر به شمار می‌رود. همانطوریکه در اعلامیه «راوا» به این مناسبت گفته شده است، پاکستان باید تروریست‌ها و لانه‌های تروریستی را در دفترها و خانه‌های افراد منسوب به احزاب گلبدین، ربانی، مسعود، خـلیلی، سیاف و طالبان پیداکند و نه ازبین مهاجران که خود بیست سال است قربانی تروریزم این باندهای جنایتکار بوده اند. همچنین توافق پاکستان با طالبان مبنی بر درخواست ایجاد کمپ‌های مهاجران در خاک افغانستان در حقیقت همدستی با طالبان است که می‌خواهند مهاجران تیره روز را در گروگان داشته و بر آنان هرگونه ستم و تجاوز و بی‌ناموسی را روا داشته و در سگ‌جنگی با باند ربانی ـ مسعود و شرکا به مثابه گوشت دم توپ مورد استفاده قرار دهند. قبل از آنکه خیلی دیر شود پاکستان باید مرزهایش را به روی مهاجران بگشاید.

۳ ـ حمله به افغانستان به هر بهانه‌ای از سوی یک کشور یا تعدادی از کشورها فقط می‌تواند این نتایج فاجعه‌بار را برای مردم اسیر ما در پی داشته باشد: تحکیم موقعیت جنایتکاران جهادی، هموار ساختن زمینه برای مظلوم نمایی و اکت‌های «ملی» و «وطنپرستانه»ی طالبان میهنفروش وکشاندن توده‌هایی از مردم به دنبال شان. طالبان که سوار بر موج خشم و نفرت بی‌پایان مردم ما علیه آدمکشان جهادی رویکار آورده شدند، با هر حـمله‌ی احتمالی به افغانستان، با تکیه بر احساسات مشتعل مردم، حاکمیت ضد انسانی شان را تداوم خواهند بخشید.

۴ ـ چنانچه بارها متذکر شده‌ایم، اگر فعالیت‌های ظاهرشاه در سازش با داره‌های جنایت پیشه و رهزن مسعود، دوستم، خلیلی ارکان ائتلاف شمال وغیره باشد، به عنوان کوششی در آخرین تحلیل به نفع این یا آن کمپ تروریست و میهنفروش از سوی اکثریت مردم ما مردود خواهد بود.

۵ ـ ما همواره تاکید ورزیده ایم که هرگونه تلاش ملل متحد و هر مرجع یاکشور دیگر اگر توأم با خلع سلاح کامل خاینان جهادی و طالبی نباشد فاقد ارزش است و محکوم به شکست. ملل متحد، اتحادیه اروپا، امریکا، جاپان وکشورهای شش به علاوه دو اگر صادقانه خواستار حل مسئله افغانستان اند باید سران طالبی و جهادی را به عنوان قاتلان و جنایتکاران جنگی شناخته و بر کشورهایی که به آنان اسلحه و پول می‌فرستند تعزیرات شدید اقتصادی و مالی را وضع کنند. تا بدین ترتیب ماشین جنگی هر دو باند تروریستی فلج شود.

۶ ـ نه طالبان و نه جهادی‌ها منحیث خطرناکترین تروریست‌ها و زیر پاکنندگان حقوق بشر، هیچکدام حق ندارند کرسی افغانستان در ملل متحد را اشغال نمایند. ملل متحد با برسمیت شناختن باند ربانی ـ مسعود و شرکاً، بدترین توهین را نسبت به ملت افغانستان مرتکب شده است زیرا دستهای جهادی‌ها بیشتر از طالبان به خون مردم ما رنگین اند.

۷ ـ مردم دنیا باید بدانند که طالبان این بدنام ترین سلاطین هروئین در یکدست شمشیر و در دست دیگر قرآن دارند تا تمامی جنایات و تجاوزهای شانرا به ارزش‌های حقوق بشر، با زرورق دین و شریعت بسته‌بندی نمایند تا از یک طرف بتوانند با ارعاب مردم هرگونه صدای اعتراض را با ساطور تکفیر خفه کنند و از طرف دیگر وانمود سازند که همه‌ی اعمال شان ریشه در اسلام و نیز سنن ما دارد و بنابران مقدس اند و تخطی‌ناپذیر! در حالیکه هیچ دین در دنیا این همه اعمال ضد انسانی، ضد زن، ضد علم و تکنولوژی، ضد آزادی و ضد دموکراسی را تائید نمی‌کند. بین رژیم‌های جنایتکار

بنیادگرا در دنیا طالبان پلید ترین سؤ استفاده کنندگان از دین به حساب می‌روند.

ضمناً باید از طالبان پرعقده که به هیچ وجه نماینده فرهنگ وسنن خوب ما نیستند پرسید: آیا در گذشته در افغانستان زنان از آزادیهای نسبی منجمله آزادی انتخاب لباس، حق کار، حق تحصیل و غیره برخوردار نبودند؟ آیا در زمان دیگری اینهمه افتضاح و مسخرگی در مورد لباس زنان و ریش و بروت مردان وجود داشته است؟ آیا با این قید و بندهای وحشیانه و قرون‌وسطایی می توان برای مردم قحطی زده‌ی افغانستان پیشرفت و نان و رفاه فراهم آورد؟ آیا می توان افغانستان را از کره زمین جدا ساخته و مردمش را از نیل به هوای حیاتی آزادی و دموکراسی برای همیشه بی‌نصیب نگه داشت؟

۸ - زرداد بی‌ناموس که خود و یاران خونخوار و منحرفش را «سگ» می‌نامید، و شکارهای خود را چک می‌زد، از کریه‌ترین و متعفن‌ترین چهره‌های جهادی و پامال‌گر حقوق بشر به شمار می‌رود، اخیراً در سطح جهانی افشا شد. ما از کلیه کشورها (در درجه اول از انگلستان)، سازمانها و شخصیت‌های معتقد به اصول حقوق بشر و دموکراسی می‌خواهیم تا نه فقط زرداد بلکه قبل از همه جنایتهای به مراتب هولناکتر پدر و فرمانده و رهبرش گلبدین راکه هم‌اکنون در آغوش رژیم تبهکار ایران به سر می‌برد، نیز مورد توجه قرار داده و به هر وسیله ممکن خواستار محاکمه او و یاران آدمخوار و متجاوزش شوند. «راوا» به نوبه خود شواهد فراوانی از جنایت‌های این کثیفترین باند در اختیار دارد.

۹ - سازمانها و افراد عدالت‌پسند در دنیا باید بدانند که طالبان و جهادی‌ها به هر طریقی سعی می‌کنند صدای «راوا» این یگانه صدای رسای فمینیستی دموکراسی‌خواه و ضد بنیادگرایی در افغانستان را خاموش سازند. «راوا» ضمن ابراز همبستگی کامل با جنبش‌های آزادیخواه در ایران، کردستان، فلسطین، کشمیر و دیگر مناطق، و جنبش‌های حق‌طلبانه زنان در سراسر جهان، از همه می‌خواهد تا با ابراز پشتیبانی در حرف و عمل از ما، اجازه ندهند توطئه‌ها علیه «راوا» به تحقق بپیوندند.

واژگون باد سلطه بنیادگرایی در افغانستان و دیگر کشورها!
زنده باد اتحاد کلیه نیروهای طرفدار دموکراسی و حقوق زن در دفاع از ارزش‌های حقوق بشر!

جمعیت انقلابی زنان افغانستان

۲۰ قوس ۱۳۷۹ (۱۰ دسامبر ۲۰۰۰)

اسلام‌آباد

د «راوا» پریکره‌لیک د مارچ اتمې په اروند

طالبان زمونږ تاریخ له منځه وړی زمونږ خلک باید طالبان له منځه یوسی

له څه د پاسه دوو لسیزو راهیسی افغانی میرمنو دهیواد پلورونکو ډول ډول خیانتونه او جنایتونه آزمایلی دی، چې نیستی، بدلمنی، وژنه، ویجاړی، لالهاندی او په زرگونو نور مصیبتونه د هغو زیږنده ده.

که‌روسانو د خپلو گوډا گیانود «ثور انقلاب» په واسطه، زمونږ د بې‌دفاع ښځو زړونه، د عزیزانو په وژلو او تری‌تم کولو وداغل، د جهادی لیوانو په وا کمنی‌کی زمونږ ښځې د اوه کلنی ماشومی څخه تر اویا کلنی مور پورې د تجاوز په زغملو، تښتولو او د خپلی دربدری په اور کی وسوځیدی. او نن بیا طالبان چی په بنسټیزه توگه د خپلو جهادی ورونو پل تعقیبوی، د منځنیو پیړی ایزه ستم‌کاریو په وسیلی د اسلامی شریعت تر نامه لاندی زمونږ د ملت او ښځو په پاتی شوی غرور، هویت او حیثیت باندی ملنډی وهی.

په دی ورځو کی زمونږ خلک د طالبانو په لاس د یکاولنگ د ټول‌وژنی په ویر کی ناست دی. زمونږ هزاره اولس له یوه پلوه د طالبانو د ساتولی په وړاندی ولاړ دی او له بل پلوه د ایران رژیم په مرستی پوری تړلی مزدورو وحدتیانو د خنجر لاندی پراته دی چی هستی‌یی د قومی او مذهبی تضادونو اور ته لمن وهلو کښې نغښتلی ده.

مونږ تل ویلی چی پښتانه یا غیرپښتانه بنسټپالان چی شیعه وی که سنی په افغانستان کی د فجایعو اصلی عاملین دی، ترڅو چی زمونږ خاوره د دی جنایتکارانو له ناولی استوگنی څخه پا که‌نشی، د سولی او امنیت ټینگیدل او د دموکراسی پر اصولو ولاړ دولت جوړیدل به هسی یو ناشونی او پوچ خیال وی. هیڅ هیواد د بنسټپالی په سور دوزخ کی زمونږ د خلکو د لاس او پښی وهلو پروا گیرندی. د ملگرو ملتونو هلی‌ځلی زمونږ

په هیواد کی هغه وخت گټوری ثابتیږی، چی لومړی بهرنی لاس‌وهنه بنده شی او بیا د بنسټپالانو په بی‌وسلی کولو سره د سولی او قانونی دولت د جوړولو لپاره لار هواره شی، نه دا چی یو جنایتکار لوری پر بل اړخ غوره وګڼل شی او یا سره پخلا کړل شی. مگر په افسوس سره باید ووایو چی ملگری ملتونه یواځی پر طالبی اړخ اقتصادی بندیز لگوی، چی د هغوی پر تروریستی دستگاه هیڅ اغیزه نه‌اچوی، بلکه د خلکو د کړاو، نیستی، قحطی، او مرگ د زیاتوالی سبب گرځی، له بله پلوه دا بندیزونه له دی امله چی په تباه کاروجهادیانو باندی ندی لگول شوی، نیمگړی دی، ځکه چی پدی توگه هغوی ځوا کمن‌کیږی او د جگړی لمنه لاپسی اوږدیږی.

د ظاهرشاه د نوو هلوځلو په اړه هم ټینگ باور لرو چی، که هغه د دښمنو ډلو څخه د هری یوی ډلی د ټوپک تر سیوری لاندی وغواړی په افغانستان کی د سولی لپاره کوم رول ولوبوی هیڅ کله به زمونږ د خلکو ملاتړ تر لاسه نه کړای شی، همدا رنگه د «روم پروسی» کی، جهادی دارو او بنسټپالانو سره د جوړ جاړی‌کوونکو ډیرو مرتجعو عناصرو پوری اړوندو ځو مشکوکو ښځو شته‌والی به هم د ده نوستونه کلک زیانمن کړی.

تر ټولو دردونکی خبره خو دا ده چی میدان تر دی حده شغالی شوی، چی د همایون‌جریر په څیر نوم‌بدی او بی‌ناموسه سرقاتلان هم د قبرس پروسه او پروسه‌بازی په لار اچوی، هغه، گلبدین او د «حزب اسلامی» ټول سرکردگان داسی ناولی هیوادپلورونکی گڼل کیږی چی هرومرو باید په هیواد کی د ننه یا نړی‌والو محکمو کی، د خپلو ورونو، سوهارتو، پینوشه، خامنه‌ای او نورو تر څنگ په کلکی سزا محکوم شی. گلبدین او همایون‌خان جریر د هغو یو شمیر بی‌وجدانه عناصرو په راټولولو سره چی د حزب اسلامی د جنایتونو په دله پامه غورځولو، په خپل شرف معامله گری‌کوی ډیره لویه سهوه کوی چی گنی دا ځل به د ایران رژیم ډول او پیسو ته په نځیدلو سره د وینو ځاځکی د دوی له لمنی پا کاو بیا بهٔی هم دا یاهاغه سیمه‌ایز یا نړیوال ځوا کد زهرجنو امساؤ په څیر رانیوونکی واوسی. اصلی خبره دا ده چی زمونږ په خلکو باندی د ستم، خیانت او رذالت کولو لایسنس ځو کاله کیږی چی د دوی د ولینعمتانو له خوا طالبانو او د ربانی ـ مسعود باند ته سپارل شویدی.

جنایت، ظلم او ستم، تر هغه گری‌لیونیو جگړو او بی‌ساری طبیعی ناورینونو بیا هم زمونږ په غم لړلی خلک په هیواد کی د ننه یا له هیواد څخه بهر مهاجرت ته اړ کړی دی. د هرات د مسلخ کمپ او ځو نورو کمپونو کی، یواځی یوی شپی کی، په سلگونو کسانو خپل بی‌آوازه او نا کامی‌مړینی ته غیږ پرانیستله. د پا کستان‌په جلوزی نومی دوزخ کی هره ورځ زمونږ په لس‌گونو کډوال د یخنی، لوږی او دوادرملو د نشتوالی له امله مړه کیږی. مگر واقعیت دا دی چی د جهادیانو او طالبانو تر ولکی لاندی افغانستان هره څنډه جلوزی او د مسلخ کمپ دی.

حنگه چی مو وویل همدا اوس ترهنده ټول وژنی د طالبی او جهادی وینو څښونکو له خوا تر سره شویدی. طالبانو خپل لاسونه په یکاولنگ کی تقریباً د ۴۰۰ نفرو په وینو ولړل، او اوس به گورو چی وحدتی مزدوران څرنگه د لسگونو او سلگونو غیرهزاره او غیرشیعه بی‌گناه هیوادوالو وینی تویوی. طالبان زمونږ د هیواد، د سترو تاریخی آثارو په ویجاړولو غواړی زمونږ خلکو او نړی‌والو ته وښایی چی زیات بی‌مهاره او داړونکی دی، چی د خپلو بیشرمیو په مقابل کی غبرگونو نو ته حتی ډیره لږه پروا وکړی، نو ځکه باید خلک ورته د تسلیمیدو غاړه کیږدی، او نړی هم د دوی منځنی پیړی ایزه وحشی او تروریستی رژیم په رسمیت وپیژنی. مگر دا دینی فاشیستان له یاده وباسی چی په تندی کی‌یی د مزدوری او پیپلتوب داغ له ورایه څرگند دی. او همدا داغ د دوی واورینو ا کتونو«له غروره ډک» او «خپلوا ک»والی، ته بی له څنډه اور اچوی.

زمونږ خلک روسی فاشیزم خلقی او پرچمی سپو او همدا رنگه له خرورو او بی‌ناموسو جهادیانو څخه ونه‌ویریدل، او اوس به هم د ټولنی د دی بدبویه طفیلیانو مخامخ یا غیرمستقیمو گواښونو ته کوم ارزښت قایل نشی، له دی امله به ژر یا څنډ دغه نوی ځوا کمن‌شوی جنایتکاران د وینی او خیانت د خپل سریو له تخت څخه راوپرځوی.

د «افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» په داسی حال کی چی د یکاولنگ د ټول وژنی په ویر کی ناست دی، او د طالبی وحشیانو له خوا زمونږ د فرهنگی گنجینی د ویجاړولو بی‌پایه او ځپونکی غمونه په زړه کی لری، د مارچ اتمه د افغانستان د آزادی او سوکالی په هیلی لمانځی او په دی توگه نه‌پریږدی چی دا ناځیزه مزدوران او د دوی باداران، د دوی د جنایتونو پر ضد، زمونږ د ښځو د مقاومت سپیڅلتیا د خپلو ویرونو، وینوتویونو او جگړو د دورو تر لاندی کمزوری کړی.

ژوندی دی وی آزادی، دموکراسی او د ښځو حقوق!
مړه دی وی جهادی او طالبی خاینان!

«د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت»

د ۱۳۷۹کال دکب ۲۹ (د ۲۰۰۱ د مارچ ۱۹)

پشاور

اعلامیه تظاهرات «راوا» در ۸ ثور ۱۳۸۰

۸ ثــور سیــاهتر از ۷ ثــور

۹ سال قبل با بر افتادن رژیم پوشالی، حاکمیت سیاه مذهبی بر کشور ما سایه افکند و میهن ویران‌شده ما در چنگال بنیادگرایان هارگیر افتاد و دار و ندارش در آتش بیداد مذهبی سوخت. مردم بی پناه ما از آن روز تا حال شرایط به مراتب تلختر و دردناکتر از دوران اشغال و رژیم پوشالی را تجربه می‌کنند. کشته شدن هزاران نفر، تخریب کابل و سایر شهرها، ربودن و تجاوز بر زنان، رهزنی، بستن درهای موسسات تعلیمی، قحطی، گدایی، فحشأ، آوارگی، شعله‌ور شدن جنگ‌های قومی و مذهبی ... ارمغان نحس جهادی‌ها و برادران بنیادگرای طالبی شان بوده است.

در فاجعه هشت ثور بنیادگرایان بیمار بر سر مردم ما چنان مصیبتی آورده اند که کمتر مردمی از کمتر رژیمی فاشیستی وخون آشام مذهبی یا غیر مذهبی دیده اند. ولی متأسفانه دنیا در مقابل این همه جنایات سکوت اختیار نموده است. برخی هم این وحشی‌گری‌ها را مسئله «فرهنگی» مردم ما دانسته و یا ترهات نمایندگان طالبان را جدی گرفته و به سفاک بودن و ضد زن بودن و ضد دموکراسی بودن رژیم آنان شک می‌کنند.

مردم افغانستان طی چند سال حکمروایی کرکسان طالبی و جهادی به ماهیت آنان پی برده وهیچگاه یکی را نسبت به دیگرش ترجیح نمی‌دهند ولو هم جهادی‌ها اکت و ادای «دموکراتیک» نمایند.

شرکت احمدشاه‌مسعود در پارلمان اروپا و ادعاهایش راجع به «دموکراسی» و «حقوق زنان» به هیچ وجه داغ جنایات هولناک باندش را در حق مردم و بخصوص زنان بی پناه ما پاک نکرده بلکه دورویی و مکاری بیشتر او را به نمایش می‌گذارد. مردم ما به درستی او را «پلنگ در لباس ملنگ» می‌نامند.

ما بارها به نقش منفی کشورهای مختلف در مسئله افغانستان اشاره نموده ایم و یکبار دیگر به کشورهای اروپایی هشدار می‌دهیم تا اشتباه امریکا در پرورش گلبدین را با پف کردن احمدشاه‌مسعود تکرار نکنند. مردم دنیا باید توجه کنند که مردم ما از کرات دیگر نیستند و مانند سایر ملل آرزوی آزادی و دموکراسی را دارند و لیدران جهادی و طالبی را صرفاً شایسته محاکمه به عنوان کثیفترین جنایتکاران جنگی در دادگاهی جهانی می‌دانند و نه هرگز نصب آنان به مثابه حکمرانان کشور.

کشورهای غرب اگر واقعاً متمایل به ختم جنگ در افغانستان اند باید اولاً نیروهای جهادی و طالبی هر دو را مسئول فاجعه جاری دانسته و ثانیاً و مهمتر این که همه‌ی آن دولت‌هایی راکه به دوکمپ خیانتکار اسلحه و پول می‌فرستند تحت فشار قرار دهند. آنان فقط به این طریق، خواهند توانست دوستی خود را با مردم افغانستان به اثبات برسانند. ملل‌متحد و در رأس آن آقای کوفی‌عنان به هیچ صورت مسئولیت خود را در برابر مصایب مهاجران ما در دوزخ جلوزی و دوزخ‌های دیگر در داخل افغانستان با دیدار از چند خیمه نمایشی شسته و روفته، نمی‌تواند ادا نماید. ملل متحد یا هر موسسه دیگر اگر ریشه مسئله افغانستان را وجود طاعون بنیادگرایی تشخیص ندهد، قادر نخواهد بود به یافتن راه حلی به نفع مردم ما نایل شود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به مثابه تنها سازمان ضد بنیادگرایی که با وجود تهدیدها و مشکلات فراوان توانسته فریاد زنان دربند افغانستان را به گوش جهانیان برساند، امسال نیز افتخار دارد که ۸ ثور روز به خاک و خاکستر و خون بدل شدن افغانستان توسط داره‌های تروریست و بی‌ناموس و خواهر و مادر نشناس بنیادگرا را طی تظاهراتی برگزار کرده و بدینوسیله به جهانیان حالی سازد که مردم افغانستان، ۸ ثور را سیاهتر از ۷ ثور می‌دانند ولو هم جنایتکاران طالبی و جهادی به انحای گوناگون به دفاع از آن و به تطهیر و تقدیسش بپردازند.

بگذار «فرهنگیان» فرومایه نیز با هزار حرامزادگی از مبارزه علیه دژخیمان طالبی و جهادی طفره رفته، ترس ولرز سازشکاری بیشرمانه‌ی خود را در برابر فاشیست‌های دینی با اکت‌های مهوع «ادبی» بپوشانند و در واقع به عنوان نوکران و جاسوسان حقیر آنان عمل کنند، سرانجام شعار بزرگ «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور!» در سرتاسر میهن شغالی شده و آفت زده‌ی ما شعار مردم شد یقیناً واژگونی «امارت»های خون و خیانت و جهالت و برقراری دولتی مبتنی بر آزادی و دموکراسی را در پی خواهد داشت.

من اگر برخیزم
تو اگر برخیزی
همه برمی‌خیزند

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۸ ثور ۱۳۸۰ (۲۸ اپریل ۲۰۰۱) - پشاور

اعلامیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در تقبیح حملات تروریستی در امریکا

مردم افغانستان هیچ ربطی به اسامه و همدستانش ندارند!

به تاریخ ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱، جهان از خبر حمله‌ی تروریستی برامریکا مبهوت گردید. «راوا» همنوا با مردم دنیا اندوه و نفرت خودرا در برابر این عمل وحشیانه و تروریستی اظهار می‌دارد. «راوا» به نوبه خود مکررا هشدار داده بود که امریکا نباید میهنفروش‌ترین، جنایتکارترین، ضددموکراتیک‌ترین و زن‌ستیزترین احزاب بنیادگرای اسلامی را تمویل و تجهیز نماید. زیرا بنیادگرایان چه از جنس طالبی و چه جهادی که مرتکب خیانت‌ها و جنایات بی‌نظیر علیه مردم ما می‌شوند، طبعاً از ریخته شدن خون هزاران امریکایی بیگناه که آنانرا «کافر» هم می‌شمارند هیچ ابایی نخواهند داشت و علاوتاً اینان به خاطر رسیدن و حفظ قدرت حاضرند به آسانی خود را به هر نیروی جنایتکاری بفروشند.

اما متاسفانه باید گفت که این دولت امریکا بود که ضیاالحق را در ایجاد هزاران مدرسه‌ایکه بالاخره طاعون طالبان از آن‌ها سر زد، کمک کرد. و اسامه نیز چنانکه بر همگان معلوم است دست‌پرورده و فرزند نازدانه سیا بوده است. ولی درد آور اینست که سیاستمداران امریکا هنوز هم از سیاست‌های بنیادگرانوازانه‌ی شان در کشور ما درس نگرفته و ازین و آن باند ورهبر بنیادگرا پشتیبانی می‌کنند. به نظر ما هرگونه حمایت و دفاع ازبنیادگرایان در واقع زیر پا نمودن ارزش‌هایی چون دموکراسی، حقوق زنان و حقوق بشر است.

اگر تثبیت گردد که عاملان حمله جنایتکارانه اخیر امریکا در خارج ازکشور (مخصوصا افغانستان و اسامه) اند، بار دیگر صحت ادعای همیشگی ما را مبنی بر اینکه تروریست‌های بنیادگرا به خاطر منافع خود حتی به ارباب دیروز شان نیز خیانت می‌نمایند، ثابت می‌سازد. دولت امریکا باید بداند که حمله جنایتکارانه اخیر همانطوری که‌اولش نیست، آخرینش هم نخواهد بود. امریکا باید یکبار و برای‌همیشه و در درجه اول از حمایت تروریست‌های بنیادگرای افغانی و رژیم‌های حامی شان دست بکشد.

مقامات امریکایی در اولین تحقیقات شان در مورد حمله عظیم‌اخیر، اسامه و طالبان را متهم نموده اند. آیا امریکا بازهم مثل سال ۹۸ در افغانستان حمله‌ی نظامی نموده و در برابر جنایات طالبان واسامه خون هزاران هموطن بیگناه ما را خواهد ریخت؟ آیا امریکافکر می‌کند با چنین حمله‌ای که بازهم قربانی اصلی آن هزاران هزارمردم فقیر ما خواهد بود، می‌تواند سرمنشا اصلی تروریسم را بخشکاند یا برعکس آنراگسترده‌تر و شدیدتر خواهد ساخت؟

از نظر ما حمله نظامی برکشوری که بیش از دو دهه است فقط فاجعه پشت فاجعه را تجربه می‌کند، هیچ افتخاری نخواهدداشت. و تصور نمی‌کنیم مطابق با خواست مردم امریکا هم باشد. دولت و مردم امریکا باید بدانند که دره‌های عمیقی مردم‌ستمدیده ما را از تروریست‌های جهادی و طالبی و اسامه آنان جدامی‌سازد.

ما در حالیکه یکبار دیگر خود را در غم طاقت‌فرسای مردم امریکاشریک می‌دانیم به این باوریم که به خاک و خون نشاندن مردم‌افغانستان این فقیرترین و ماتمدارترین مردم کره زمین ذره‌ای ازغم مصیبت وارده بر مردم امریکا نخواهد کاست. قلب ما با مردم‌امریکاست.

ـ مرگ بر تروریزم!

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۲۳ سنبله ۱۳۸۰ (۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱)

اعلامیه «راوا» در تقبیح بمباران کشور ما توسط امریکا

سرنگونی طالبان با خیزش ملت افغانستان میسر است!

بار دیگر مردم ما بر اثر خیانت دژخیمان بنیادگرا در چنگال اهریمن جنگ و تباهی گسترده‌تری گیر آمده اند.

امریکا با ایجاد ائتلاف جهانی ضد اسامه و همدستان طالبی‌اش و در تلافی عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر دست به تهاجم نظامی بر کشور ما زده است. با وصف ادعای دولت امریکا مبنی بر این که فقط مراکز نظامی و تروریستی طالبان و القاعده با هدف‌گیری‌های دقیق مورد حمله قرار خواهند گرفت، چنانکه در این چند روز شاهد بوده‌ایم، در بمباران‌ها خون تعداد کثیری از زن و مرد و کودک و جوان و پیر ما نیز به زمین خواهد ریخت.

امریکا و متحدانش اگر تا دیروز بی‌اعتنا به سرنوشت دموکراسی در افغانستان، سیاست جهادی پروری، اسامه‌پروری و طالب‌پروری را در پیش گرفته بودند، امروز بلور بر کارد «ائتلاف شمال» مالیده و از اینرو مردم ما را در نگرانی وحشتباری فرو برده اند که مبادا حوادث هولناک سال‌های «امارت» این جنایتکاران را مجددا تجربه کنند.

مردم ما با توجه به ضربات فراوانی که از لاشخواران جهادی و طالبی دیده اند چشم امید به آمدن شاه سابق دوخته اند، ولی اگر وی با تکیه بر «ائتلاف شمال» و طالبان به اصطلاح «معتدل» روی صحنه بیاید نه تنها وجهه خود را بین مردم از دست خواهد داد، بلکه این امر موفقیت و ثبات هر نهادی را هم که ایجاد کند با خطر مواجه خواهد ساخت.

در شرایط حاکمیت قرون وسطایی طالبان، همانطوری که هیچ افغان و هیچ مسلمان شرافتمند و آگاه فریب اکت‌های ناسیونالیستی طالبان و روباههای مطرودش چون گلبدین راکه مردم افغانستان و حتی کلیه مسلمانان جهان را به «جهاد» علیه غرب فرا می‌خوانند، نخواهند خورد، از قیافه گیری های «ضد اسامه» و «ضد تروریستی» تبهکاران «ائتلاف شمال» هم نفرت خواهند داشت، زیرا نه حدود پنج سال پس از سقوط رژیم پوشالی نجیب، سال های خوفناکترین تروریزم و بی‌ناموسی اینان را از یاد برده اند و نه زمانی راکه اینان خود جیره خواران و شاگردان پست عبداله عزام و اسامه بودند. هر فرد، گروه یا دولتی که به هر بهانه‌ای از باند های بنیادگرا حمایت کند، دشمن مردم افغانستان است. اکنون گروههای «ائتلاف شمال» همچون درندگانی گرسنه بیتابانه در کمین اند تا سوار بر تفنگ امریکا و متحدان به کابل هجوم آورند و به تناسب حدود و ثغور «فتوحات» شان علاوه بر نیل به «مرحله دوم تکاملی» تبهکاریهای شان، برای کسب مقام در «امارت» زمینه چانه‌زدن داشته باشند و در نتیجه یکبار دیگر آرزوی مردم ما را بخاطر استقرار دولتی پایدار، دموکراتیک و مورد قبول اکثریت برباد دهند. ادامه حملات امریکا بر کشور ما و تعداد فزاینده قربانیان بی‌گناه آن نه تنها مستمسک به دست طالبان خواهد داد، بلکه تقویت نیروهای بنیادگرا در منطقه و حتی جهان را نیز موجب خواهد شد.

در برابر مردم ما این دو مسئله قرار دارد:

یا ریشه‌کن کردن یکبار و برای همیشه طاعون طالبان و القاعده - هر چند که در رویش و جان‌گرفتن آن هیچ سهمی نداشته اند - وایجاد دولتی مبتنی بر ارزش‌های دموکراسی، یا سپردن افغانستان به دست نیروهایی که وابستگی، فساد، میهنفروشی و بربریزم در سرشت شان است.

بنابرین هموطنان ما باید دست به کار شوند، باید در هر سطحی مقدور به مقاومت و قیامی سرتاسری جهت روبیدن طالبان و اسامه های شان بپاخیزند تا جهان بداند که مردم هر چند بشدت خسته، مجروح، سوگوار و خیانت دیده‌ی افغانستان نه‌صرفا درحرف که درعمل هم ربطی به جنایتکاران نداشته و یک مشت تروریست عرب یا غیرعرب را «مهمان عزیز» نمی‌پندارند.

تنها قیام سرتاسری است که از تکرار فاجعه جلوگرفته و باحضور نیروی حافظ صلح ملل متحد یا احتمالا بدون آن شرایط را برای تاسیس دولتی موقت و تدارک انتخابات مهیا خواهد ساخت. ما یقین داریم که وقتی دست عمال بیگانه بخصوص از نوع بنیادگرای آن در کار نباشد، کلیه اقوام و مذاهب در کشور ما به رغم خواست شیطانی بنیادگرایان، برای نیل به والاترین منافع ملی دوش به دوش هم در راه افغانستانی سربلند و آزاد همبستگی بزرگ شان را به اثبات خواهند رسانید.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» از تمامی نیرو های ضد بنیادگرا و طرفدار آزادی، دموکراسی و حقوق زن و نیز از شاه سابق افغانستان می‌خواهد تا دیر نشده نقش شان را در برپایی قیام مردم و خنثی کردن نقشه‌های دشمنان داخلی و خارجی میهن ایفا نمایند.

مردم صلحدوست و عدالت پسند سراسر دنیا با مردم افغانستان خواهند بود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۹ میزان ۱۳۸۰ (۱۴ اکتوبر ۲۰۰۱)

اعلامیه تظاهرات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) به مناسبت روز جهانی حقوق بشر

«ائتلاف شمال» خونریزترین نقض‌کنندگان حقوق بشر

طالبان قرون وسطایی، با وصف دروغگویی و لاف وگزاف‌های استفراغ‌آور، با وصف فتواهای پرطمطراق ملاعمر و اسامه برای «جهاد»، به علت شدیداً منفور بودن نزد اکثریت ملت ما و سایر ملل، در نخستین روزهای حملات دولت امریکا که تا دو سال قبل با آنان «کار میکرد»، همچون پرکاه بال بال شدند و درست مانند برادران جنایتکار گلبدینی شان، ریش و بروت را زده و لنگی و تنبان را رهاکرده به هر سو گریختند. این آخر کار کلیه دژخیمان تاریخ است که بخواهند زیر نام مذهب و سنن و قومیت بر مردم ستم روا دارند.

ولی چنانکه عده‌ای در کابل اظهار میدارند، ملاعمرخان و آقای اسامه‌بن‌لادن به جای آنکه کشته شوند، بهتر است تا زمانی که بپوسند در قفسی مخصوص نگهداری و در سراسر جهان به نمایش گذاشته شوند تا برای تمام بنیادگرایان اسلامی و غیراسلامی که هوس اعمال فاشیزم و عوامفریبی مذهبی را بر مردم در سر می‌پرورانند، درس عبرت باشد.

پف شدن مفتضحانه طالبان بیسواد و جاهل در درجه اول لکه‌ی ننگ نـازدودنی‌ایست بـر جـبین ایـدئولوگ‌های آنـان نـظیر اسحق‌نگارگر، داکترخلیل‌اله‌هاشمیان، نبی‌مصداق و غیره که تا توانستند وقیحانه به دفاع از طالبان نوشتند و جار زدند. این رجزخوانان و عوامل خطرناک طالبان اگر آنقدر غیرت ندارند که خودکشی کنند یا از ادامه زندگی در غرب «کافر و منحط» دست بکشند، لااقل باید خود را به دستگاه‌های ضد تروریستی امریکا وانگلستان معرفی نمایند تا دیده شود که چگونه و در چه سطح در حادثه ۱۱ سپتمبر مرتبط بوده اند. اساساً اگر غرب در مبارزه ضد بنیادگرایی جدِی می‌بود، تا حال باید همه‌ی این «مغز»های خرد و بزرگ طالبان و القاعده را از کشورهای مختلف جمع کرده در طیاره‌ای نشانده و به مـخفیگاه‌های ملاعمر و اسامه می‌فرستاد تا قهرمانان وطنی و عرب و پاکستانی شان در آخرین کوشش برای پیشبرد «جهاد بر ضد کفار» تنها نمی‌بودند!

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به نوبه خود آرزو داشت از روز جهانی حقوق بشر امسال عمدتاً در افغانستان بزرگداشت به عمل آورد. اما پیدا شدن سر وکله جنایتکاران «ائتلاف شمال» سوار بر سرنیزه‌ی امریکا در نقاط مختلف کشور، این آرزو را برباد داد. ولی «ائتلاف شمال» باید بداند که امسال سال‌های ۹۲ تا ۹۶ نیست که باند خاین گلبدین شهر را به راکت ببندد، باند خاین خلیلی چشم مردم غیرهزاره را بکشد، باند خاین سیاف میخ بر سر مردم هزاره کوبیده و آنان را درکانتینرها کباب کند، و باند ربانی باشندگان افشار و نواحی دیگر را از تیغ کشیده و روی تمامی تبهکاران تاریخ را در بی‌ناموسی و رذالت نسبت به دختران و زنان و پسربچه‌های ما سفید نمایند. «ائتلاف شمال» باید بداند که زخمهای ناسوری که مردم ما طی شش سال «امارت» خون و خیانت آنان خورده اند، هنوز روح و تن هموطنان ما را به سختی می‌آزارد و بنابراین اکت‌های «دموکراتیک» و از «حقوق زن» سخن گفتن آنان را به هیچ وجه نمیتوان به معنی تغییر ماهیت تروریستی بنیادگرایانه‌ی شان تلقی کرد.

مادرِ تکیده‌ای که سر و صورت آرایش کرده و باکف وکالر رهبران معین جهادی را در تلویزیون می‌دید، گفت: «من خون پسرانم را در زیر نکتایی و دریشی سرکرده‌های «ائتلاف شمال» می‌بینم». این زبان حال اکثریت مردم داغدیده‌ی ماست.

مردم دنیا باید جنایتکاران «ائتلاف شمال» را بشناسند. اینان کسانی اند که دموکراسی و انتخابات را معادل کفر اعلام نمودند؛ اینان بودند که به مجرد غصب قدرت پس از ترکیدن حباب دولت پوشالی نجیب، قبل از هر اقدامی در جهت تأمین صلح و رفاه مردم آفت‌رسیده افغانستان، زنان را هدف قرار داده و ضمن تحمیل قیودهای گوناگون، حجاب را اجباری اعلام داشتند؛ پیش از طالبان وحشی، این آقای ملایونس‌خالص بود که بت بامیان راگلوله‌باران کرد؛ این خاینان به طور غیرقابل مقایسه با طالبان، متجاوز به عفت دختران هفت ساله تا مادران هفتاد ساله بودند؛ جامعه‌جهانی باید بداند که رهبران «ائتلاف شمال» بنابر ارتکاب چندین قتل‌عام، تاراج سرمایه‌های ملی و آثـار تـاریخی، سـتاندن پـول‌های فـراوان از مـردم و جنایت‌های بیشمار دیگر فقط سزاوار نشستن کنار جنایتکاران جنگی در محکمه‌های بین‌المللی اند و نه هرگز در صدر حکومت افغانستان.

ما از همان اول به اجلاس بن به علت وجود بنیادگرایان و مخصوصاً سرجنایتکار مشهور همایون‌جریر ـ که اخیراً صاحب پلیدش گـلبدین بـه طالبان پیوست ـ به دیده‌ی شک می‌نگریستیم و ترکیب اعضای حکومت موقت که در برگیرنده خونخواران جهادی و دو خانم یکی از رهبران حزب مزدور و جنایتکار وحدت و دیگری از میهنفروشان مشهور پرچمی است، نشان داد که متأسفانه ملل‌متحد موفق نشد مردم ما را در به دور انداختن لاشه متعفن جلادان «ائتلاف شمال» یاری دهد. ملل متحد باید بداند اگر تمامی اعضای حکومت در افغانستان نیز متشکل از این قماش خانم‌ها باشد، برای زنان ما مظهر آزادی و رستگاری به حساب نخواهد رفت. مگر ملل‌متحد نمی‌داند کسانی که تا دیروز به قسم و قرآن خوردن در مکه و مدینه در حضور اربابان پاکستانی، ایرانی و عربستانی خود وفادار نماندند چگونه به امضا بر ورقه‌ای در بن متعهد خواهند ماند؟ که این خودفروختگان جهت نیل به مقاصد پست مقام‌طلبانه و شخصی باز هم خود را ارزان به قدرتهای کهنه و جدید خواهند فروخت و در نتیجه پای مداخلات خارجی را در افغانستان باز کنند؟؛ که این تبهکاران نوبدوران رسیده صرفاً تشنه قدرت و مقام به هر قیمتی اند و به این منظور هر لحظه در پی توطئه برای دریدن شکم یکدیگر اند؟ مگر ملل متحد نمی‌داند که «ائتلاف شمال» که بارها به دهها قافله مواد ملل متحد دستبرد زدند و محمودمیستری آنها را بـه درستی

«داره‌های رهزنان» خواند، هرگز صالح نیستند که بلیون‌ها دالر را زیر نام اعمار مجدد افغانستان در دست بگیرند؟

ما یکبار دیگر به ملل متحد و جامعه بین‌المللی هوشدار می‌دهیم که تعلل در گسیل نیروهای حافظ صلح ملل متحد، در واقع راه را برای تکرار حمام خون و فجایع بی‌نظیر سال‌های ۹۲ تا ۹۶ باز گذاشتن است. سگ‌جنگی جاری بین باند وحدت و دوستم به مزارشریف محدود نخواهد ماند. ملل متحد اگر واقعاً به آزادی، یکپارچگی و دموکراتیزه شدن افغانستان می‌اندیشد نباید به هیچ بهانه و عنوانی به پشتیبانی از «ائتلاف شمال» ادامه داده و هر کشوری را که بکوشد به این آدمکشان اسلحه و پول ارسال دارد، به نحوی جدی و قاطع مجازات کند. تنها در اینصورت، در صورت ایجاد دولتی رها از جرثومه بنیادگرایی و مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک است که صلح و ثبات و اعمار افغانستان تحقق پذیر خواهد بود.

محض پایان یافتن نکبت برقع، ابداً به معنی کسب حقوق و آزادی زنان نمی‌باشد. «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به مثابه یگانه سازمان فمینیستی ضد بنیادگرا بر این باور است که فقط در شرایط استقرار دولتی دموکراتیک و سکیولر، زنان افغانستان قادر خواهند بود از زیر بار قرنها ستم کمر راست کرده و برای برابری با مردان برزمند.

میهن ویران و ماتمدار ما از چنگال جنایتکاران طالبی جهید ولی مجدداً در بن‌بست جلادان جهادی گرفتار آمد، بن‌بستی که وصف آن شاید با هیچ زبانی جز زبان قدرتمند و باشکوه احمدشاملو میسر نباشد.

در این بن‌بست

دهانت را می‌بویند
مبادا گفته باشی دوستت می‌دارم.
دلت را می‌بویند
روزگار غریبی‌ست، نازنین
و عشق را
کنار تیرک راهبند
تازیانه می‌زنند.
عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد
....
به اندیشیدن خطر مکن،
روزگار غریبی‌ست، نازنین
آن که بر در می‌کوبد شباهنگام
به کشتن چراغ آمده است.
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد
آنک قصابانند
بر گذرگاه‌ها مستقر
با کنده و ساطوری خونالود
روزگار غریبی‌ست، نازنین
و تبسم را بر لب‌ها جراحی می‌کنند
و ترانه را بر دهان.
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
....
ابلیس پیروز مست
سور عزای ما را بر سفره نشسته است.
خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد

لیکن «راوا» همراه مردمش برای شکستن این «بن‌بست» از پا نخواهد نشست.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۹ قوس ۱۳۸۰ (۱۰ دسامبر ۲۰۰۱)

اسلام‌آباد

اعلامیه «راوا» بعد از اعدام قاتلان مینا

انتقام خون مینا در مبارزه بر ضد بنیادگرایی و برای دموکراسی معنا می‌یابد

احمدسلطان و محمدهمایون خادی ـگلبدینی که متهمان اصلی قتل مینا بنیانگذار و رهبر «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) بودند به تاریخ هفت ماه می ساعت چهار صبح به حکم محکمه عالی پاکستان به دار آویخته شدند. به این مناسبت «راوا» مراتب آتی را به آگاهی میرساند:

۱) طی پانزده سال، «راوا» راه پر فراز و نشیبی را در به محاکمه کشاندن قاتلان مینا پیمود. ما هرگز فراموش نخواهیم کرد زمانی راکه خون مینا به زمین ریخت اما به استثنای قسم‌خوردگان به خون شهیدان، صدای اعتراض هیچکسی برای اعتراض برنخاست؛ هیچ وجدانی بیدار نشد تا از انتقام و ادامه راهش بگوید. بنیادگرایان و شرکای شان به رقص درآمدند وگروه های معین «انقلابی» کاذب و منفعل سکوتی ننگین اختیار کردند. لطیف‌پدرام خادی- جهادی بی‌وجدانی را به حدی رساند که علنا به مینای جانباخته دشنام داد؛ «شاعره»ای نه «دل سوخته» بلکه در واقع «وجدان سوخته» با بلندپروازی نفرت انگیزی او را زنی هموزن خودش خواند و شاعری تسلیم‌طلب «به پای مرمرین» معشوق جفاکارش افتاد اما از سرودن برای حماسه‌ی مینا، شرمنده و سیاهرو طفره رفت...

ولی اینک نماینده دولت افغانستان درکویته از «راوا» تقاضای عفو دو جنایتکار خادی -گلبدینی را میکرد، به این اساس که‌گویا «اعدام دو هموطن در دیار دیگر به غیرت افغانی بر میخورد.»!

اما او توجه ندارد که غیرت افغانی و غیر افغانی باید زمانی تور میخورد که قلب زنی، اولین زن سیاسی تاریخ ماکه هیچ گناهی دیگر نداشت جز وطنپرست و انقلابی و ضد بنیادگرایان بودن، در دیار بیگانه شکافته میشود و بعد هم به او و سازمانش فحاشی میشود.

در آنزمان دفاع از مینا ومحکوم ساختن باندهای جهنمی خاد وگلبدین افتخار داشت اما کار برای بخشودن قاتلان مینا امری بی‌افتخار است. نماینده محترم شاید ندانسته آلت پیشبرد آخرین تلاشهای بنیادگرایان حاکم در دولت موقت شده بود. به نوشته مطبوعات پاکستان انجنیر عبدالرحیم وزیر مخابرات (همان فردی که در سالهای پیش از ۱۹۹۲ همچون لومپنی تفنگدار و تحت حمایت حکومت پاکستان به فروشندگان «پیام زن» در اسلام‌آباد حمله می‌آورد وکتابفروشهای دارای نشریات «راوا» را به شیوه بدمعاش های فلم های هندی تهدید میکرد) از تماس گرفتن مستقیم با ما به خاطر ماهیت وگذشته‌اش خجالت کشید، و درخواست عفو را به جنرال مشرف داده بود. این به خوبی رشته‌ی ناگسستنی خاینان جنایتکار باند ربانی را با باند گلبدین و یاران خادی شان نشان میدهد. کاش آقای قونسل افغانی درکویته که در حسن نیت وی نمیتوان تردید داشت این نکته را درک کرده و به جریان رهانیدن دو قاتل از چنگ عدالت، جریانی راه افتاده توسط بنیادگرایان نمی‌پیوست. آیا برای وی مشکل است تصور کند، اگر حادثه در افغانستان تحت کنترل جنایتکاران بنیادگرا اتفاق می افتاد، چه «عدالتی» در مورد خون مینا صورت میگرفت؟ ما بسیار خوشحالیم که محاکمه قاتلان نه توسط رژیم پوشالی، نه سالهای خون و خیانت ۹۲ تا ۹۶ و نه در دوران بربریت طالبی، بلکه در پاکستان جامه عمل پوشید.

۲) «راوا» مخالف اعدام محکومان است. ما می‌خواهیم در جامعه ویران ما هم زمانی برسد که دیگر نه جنایتکارانی از نوع احمد سلطان و همایون بروز کنند و نه حکم اعدامی به اجرا درآید. ولی خوب می‌دانیم که تا برآورده شدن این ماحول، راهی بسیار طولانی در پیش خواهد بود.

۳) وارثان مینا ـدخترش و خواهران دو دستیار شهیدش ـبا وصف کاملا متعهد بودن به مواضع «راوا» در برابر تقاضاهای دایر بر بخشایش قاتلان به درستی ابراز داشتند که صرفنظر از باندهای بنیادگرا، با توجه به فرهنگ سیاسی و سطح بسیاری نیروهای سیاسی کشور حتما شایع میشد که «راوا» در مقابل پول هنگفتی که دریافت کرده یا نیل به «مقام و موقعیتی» در دولت موقت یا هر دو، به اجرای حکم رای نداده است. و به اینصورت «راوا» به آسانی اتهام کثیف معامله گری با خون شهیدان را خواهد خورد. این خطر قوت بیشتری کسب کرد وقتی همین دیروز برای ما پیشنهاد پرداخت چند صد هزار دالر و بیش از یک میلیون دالر بطور نقد شد. علاوتا ما چند پیام تهدید آمیز دریافت کردیم. از اینرو انصراف از تائید حکم محکمه عالی پاکستان، میتوانست به مفهوم ترسیدن ما تلقی شود، درحالیکه «راوا» بار بار اعلام داشته است که خون هیچ عضوش سرختر از خون مینا نیست و از تهدیدهای خاینان بنیادگرا ترسی به دل راه نداده و نمی‌دهد.

از جانب دیگر چنانچه «راوا» مکررا اظهار نموده است، مینا قربانی یک دشمنی جنون‌آمیز چند جنایتکار نه بلکه قربانی یک رژیم و مکتب فکری ـخادی و بنیادگرایی ـبه شمار میرود. پس انتقام وی به هیچوجه با اعدام خودگلبدین یا دهها حتی صدها گلبدنی و خادی و شرکاگرفته شده نمیتواند. انتقام واقعی مینا تنها و تنها با مبارزه قاطعانه و تا به آخر علیه بنیادگرایان و بقایای خاد و حامیان خارجی شان و به خاطر دموکراسی و حقوق زنان معنا می‌یابد. بنا بر اساس اصل اعتقادی فوق هم، ما خواستار آن بودیم که زندگی دو قاتل در زندان به سر آید و نه حتما با اعدام.

۴) با وصف اعدام دوتن از قاتلان مینا، «راوا» تلاشهایش را جهت تعقیب قانونی تمامی همدستان قاتلان که یکی از آنان مقیم آلمان است، کماکان

ادامه خواهد داد.

۵) «راوا» با پدر احمد سلطان معدوم احساس همدردی می‌کند. پسر جوانتر او در جریان جنگ ضد روسی به شهادت رسید، دختر جوانش که از جنایت برادرش آگاهی یافته بود و نتوانست به موقع به سلطان دست یابد، از فرط استیصال و اندوه خودکشی کرد و حالا آخرین فرزندش را با داغ خون مینا در پیشانی‌اش از دست میدهد. او میتواند به داشتن پسری چون سلطان مسعود به خود ببالد اما جنایت ننگین احمد سلطان هیچ ربطی به او ندارد.

۶) به این وسیله «راوا» میخواهد از تمام آن وکلای مدافع پاکستان که زمانی همبستگی شان را با ما با امضای توماری در سال ۱۹۹۴ انعکاس دادند و مشخصا از وکیل «راوا» آقای اسلم چشتی و نیز کلیه قضات و وکلا تشکر خود را ابراز میدارد که با صدور حکم اشد مجازات علیه دو قاتل، لکه حکم شرم‌آور قاضی عنایت‌اله کانسی دایر بر بری‌الذمه ساختن دو قاتل معترف در سال ۱۹۹۲ را نگذاشتند در کارنامه و دستگاه قضایی پاکستان تکرار شود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۸ ثور ۱۳۸۱ (۸ می ۲۰۰۲)

اعلامیه تظاهرات «راوا» در ۸ ثور ۱۳۸۱

هشت ثور سیاهتر از هفت ثور

هم‌میهنان ستمدیده،

اولین بار که در ۱۹۹۲ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) طی تظاهراتی شعار «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور» را بلند نمود، جنایتکاران بنیادگرا سخت دندان خایی کردند، به بی‌ناموسانه‌ترین اشکال به ما حمله کردند، به تهدید پرداختند و هر چه در انبان فحاشی و هرزه‌درایی خود داشتند علیه «راوا» به کار گرفتند. ولی از آنجایی که «راوا» از تهدید تروریست‌های باندهای ربانی ـ مسعود، سیاف، گلبدین، خلیلی و شرکا نترسید و بوی خیانت‌ها و رذالت‌های ایشان هم بالا و بالاتر گرفت، توده‌های بیشتری درستی این شعار را دریافتند و جامعه جهانی هم متوجه شد که آنانی که از ۹۲ تا ۹۶ پس از باد شدن رژیم پوشالی به قدرت نشانده شدند، جنایتکاران حرفه‌ای بیش نیستند، ارعاب و قوله کشیدن‌های باندهای تروریستی برضد «راوا» نیز تخفیف یافت. وعده‌ای از این اراذل مقارن جشن نوروزی امسال که «راوا» به همکاری چند بنیاد تعلیمی و ورزشی آزادیخواه ترتیب دیده بود، تهدید نامه‌هایی در روزنامه «وحدت» و بصورت شبنامه بر ضد «راوا» و هموطنان هنرمند و ورزشکار ما به امضای «بهیر» انتشار دادند که در دهان خود شان خشک شد و هیچکس آنها را جدی نگرفت. اگر سانحه زلزله نهرین نمی‌بود ما برنامه موسیقی بزرگی را نیز که تدارک دیده بودیم مخصوصاً به رغم تهدیدهای این خاینان آدمکش، عملی می‌ساختیم. حضور بیش از ۱۳هزار نفر در مراسم مذکور لگدی بر پوزه‌ی فاشیست‌های مذهبی بود.

پس از گرفته شدن زمام قدرت توسط آقای کرزی، «راوا» باز هم هشدارباش داد که جنایتکاران «ائتلاف شمال» چهره حکومتش را داغدار و عاری از اعتماد مردم به آن می‌سازد. و تنها با طرد و محاکمه آنان است که مردم و بخصوص زنان زجر دیده ما احساس امن و آزادی کرده و اعمار مجدد کشور قبرستان شده‌ی ما روال عادی خود را خواهد پیمود.

اینک دیگر «راوا» نه بلکه آقای کرزی خودش هست که با وصف محصور بودن توسط جلادان «ائتلاف شمال»، فریاد می‌کشد:

«حامدکرزی در ۲۱ اپریل اظهار داشت که اعمال جنگ‌سالاران زندگی را بر مردم عادی مصیبت‌بار ساخته است. او گفت که در هنگام دیدار ماه گذشته‌اش از مناطق زلزله‌زده نهرین درخواست اصلی از دولت نه کمک‌های امدادی بلکه ایجاد امنیت گسترده بود. حتی در آنجا هیچ چیز دیگری نمی‌خواستند جز امنیت و آرامش.» (خبرگزاری فرانسه ۲۲ اپریل ۲۰۰۲)

البته هئیت امدادی «راوا» که به منطقه رفته است خیلی بیشتر از این التجاهای دردناک و تکاندهنده شنیده اند.

این اظهارات قبل از همه بر ادعاهای «راوا» صحه می‌گذارد که تا زمانی که حتی یک فرد وابسته به باندهای جنایتکار جهادی در دولت باشد، آن دولت لکه‌دار و معیوب است؛ که حوادث پس از ۱۱ سپتامبر نه‌تنها به آزادی کشور ما نه انجامید بلکه از یک در اگر گرگان خون‌آشام طالبی بیرون رفتند، از در دیگر سگان دیوانه‌ی «ائتلاف شمال» جایگزین شدند؛ زنان شامل در دولت و در کار لویه‌جرگه وغیره همه زنان سرکاری، مشکوک و مخصوصاً وابسته به باندهای بنیادگرا اند که نه تنها به هیچوجه نمایندگی از اکثریت زنان داغدار کشور نمی‌نمایند بلکه به عنوان عمال خطرناک باندهای مذکور از ایجاد دولتی باثبات مبتنی بر ارزشهای دموکراسی جلوگیری می‌کنند؛ انتشار نشریات منتشره متعدد بشدت مبتذل در کابل که بوی سازش آنها با بنیادگرایان باند ربانی ـ مسعود از دور آزاردهنده است و در عینحال حمله اوباشان ربانی ـ مسعود به کتابفروشی‌هایی که «پیام زن» و نشریات «راوا»، را می‌فروشند نشانه آزادی مطبوعات نه بلکه مسخرگی و حرامزادگی با این ارزش اولیه دموکراتیک بشمار می‌رود؛ قاتلان داکتر

عبدالرحمن هنوز به مثابه وزیران و لوی‌درستیز وغیره فعال مایشا اند؛ هیچکدام از خاینان ملی دستگیر و به محاکمه کشانیده نشده است؛ دستگیری تروریست‌های «برادر قیادی» گلبدین توسط خادِ فهیم‌خان و شرکا فقط دعوای بین «برادران دینی» جنایتکار وکوششی برای استتار توطئه‌ها و تحکیم پایه‌های خود شان در دولت بوده و ربطی به خواست مبرم مردم دایر بر محکوم شدن تبهکاران مذکور ندارد. محاکمه و مجازات گلبدین و سردارههایش فقط و فقط درکنار «برادران جهادی موثراش» ربانی و فهیم و شرکا معنادار خواهد بود.

آن نکات فوق همه حاکی از وجود سرسخت عواملی درکشور است که تا وقتی از بین نرفته اند، مردم ما از زیر بار بیش از دو دهه فاجعه پشت فاجعه و بربادی کمر راست نخواهند توانست.

در آستانه برگشت ظاهرشاه به‌کشور، «امیر» برهان‌الدین ربانی و «بچه»هایش (رجوع شود به‌کشتن «واسوخت») توسط بچه‌های جمعیتی ـ مجاهد ۲۳ دلو ۱۳۶۷) و مشخصاً عاملی از او در فرانسه موسوم به محراب‌الدین‌مستان با وقاحتی در خور ماهیت پلید شان مخالفت خود را با «احیای سلطنت» ابراز داشتند تا علاوه بر کرتی و پتلون و نکتایی به برکردن در برابر غرب، از لحاظ «نظری» هم «ثابت» سازند که تئوکراتهایی «متمدن» اند در حدی که حتی «سلطنت» را پدیده‌ای تاریخ‌زده و غیر امروزی می‌نگرند!

ما در رد این اکت‌های منزجرکننده چیزی نمی‌گوییم جز تکرار همانی که سال‌ها قبل گفته بودیم یعنی که برهان‌الدین ربانی و برادران خاین «قیادیش» گلبدین و سیاف و خلیلی و «بچه»های نکتایی پوشش بدانند که مردم ما حتی پاپی‌گک ظاهرشاه را هم بر شما ترجیح می‌دهند.

ظاهرشاه خود مکرراً اعلام داشته که مایل به احیای سلطنت نیست ولی اگر به فرض هم چنین شود، یاد شما جنایتکاران باشد که مردم آن را بر «امارت» خون و خیانت و فساد شما برتر خواهند شمرد هر چند که از سوی دلالان مطبوعاتی شما «امید» و لطیف پدرام و اکرم‌عثمان و رهنوردزریاب وغیره تطهیر و تلطیف شود.

مردم ما رستن از زنجیر کثیف بنیادگرایی و اعمار افغانستانی نوین بر مدفن خاینان دژخیم طالبی و «ائتلاف شمال» را مقدمتر و اساسی‌تر از هر چیز دیگر می‌بینند تا تکرار روزهای سیاه ۷ ثور و سیاهتر از آن ۸ ثور را هرگز اجازه ندهند.

نمایش‌های «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) تا زمان برافتادن کامل سایه شوم سیاهروز ۸ ثور نه صرفاً در پاکستان و چند کشور غربی بلکه امید در اقصی نقاط افغانستان نیز انجام گیرد.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۸ ثور ۱۳۸۱ (۲۸ اپریل ۲۰۰۲)

راولپندی

کشتار ارزگان، زخمی دیگر بر پیکره‌ی خونچکان ملت ما

پارچه پارچه شدن ده‌ها و مجروح شدن صدها تن عموماً زن و کودک توسط بمباران نیروهای امریکایی در قریه‌ای در ارزگان که برای شرکت در مراسم عروسی‌ای گرد آمده بودند، مردم شوربخت ما را به غمی تازه نشاند. در پی این سانحه، هموطنان ما با خشم و بیزاری حضور نیروهای مسلح امریکایی در کشور را که این همه از مردم بی‌گناه قربانی می‌گیرد، زیر سوال قرار دادند.

«راوا» پیوسته اظهار داشته که عملیات امریکا در افغانستان را عملیاتی علیه مشتی دوستان و عزیزان سابقش می‌داند که از کنترولش خارج شده اند. ولی «راوا» در عین حال بر آنست که اگر یک چنین بی‌توجهی‌های خونین از سوی نیروهای امریکایی ادامه یابد، نه فقط جنایتکاران القاعده و طالب از آن استفاده خواهند کرد بلکه اعتراض مردم ما خواهی نخواهی شکل مبارزه علیه موجودیت نظامی امریکا و متحدانش را بخود خواهد گرفت.

حد جبران خساره‌ی مادی قربانیان کشتار ارزگان از طرف دولت امریکا نیز آن قدر ناچیز و مسخره است که بر هیچ زخمی از زخم‌های قربانیان مرهمی به شمار رفته نمی‌تواند.

در این شرایطی که کشور ما فاقد دولتی دموکراتیک و مبتنی بر اراده اکثریت مردم است، تنها صدا بر ضد اینگونه فجایع از سوی سازمان‌های طرفدار دموکراسی و ضد بنیادگرا متصور خواهد بود که باید هرچه گسترده‌تر و رساتر شنیده شود.

«راوا» خود را در ماتم کشته شدگان ارزگان شریک می‌داند. ■



عکس اعضای «جبهه ائتلاف برای دموکراسی در افغانستان» را نشان می‌دهد که علیه قتل اهالی بیگناه ارزگان در برابر دفتر ملل‌متحد در کابل دست به تظاهرات زدند. اگر «جبهه ائتلاف» موضعی قاطع بر ضد کلیه باندهای بنیادگرا داشته باشد، «راوا» به آنان درود فرستاده موفقیت شان را آرزو می‌کند.

در شماره‌های آینده

... و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر

اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن شرق

«سپیده»ای که نبود

نگاهی بر محتویات نشریه «سپیده»

«حرفی در دفاع از حقیقت»
یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟

اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمدعثمان روستارتره‌کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

ترکیدن پوقانه «مقاومت درون مرزی»

توسط مدافعان شرمنده آن رهنوردزریاب و پرتونادری

مصاحبه با سه نویسنده سه‌کتاب درباره
«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

قیمت این شماره ۲۰.۰۰۰ افغانی (۲۵روپیه)

Revolutionary Association of the Women of Afghanistan

RAWA

جمعیت انقلابی زنان افغانستان

1977

Payam-e-Zan (Women's Message)

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.55 & 56 JULY 2002